



سید ابراهیم سید علوی


بسم الله الرحمن الرحیم

سرزمین پیامبران (علیهم السلام)

نویسنده:

ابراهیم سید علوی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سرزمین پیامبران

مشخصات کتاب

سرشناسه : سیدعلوی، ابراهیم، ۱۳۱۸-

عنوان و نام پدیدآور : سرزمین پیامبران/ابراهیم سیدعلوی.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۲۶۴ص.

شابک : :۱۲۰۰۰ ریال۹۶۴-۵۴۰-۰۱۸-X

یادداشت : فاپا

یادداشت : کتابنامه ص. [۲۲۰]-۲۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه

موضوع : سوریه.

موضوع : زیارت‌گاههای اسلامی -- سوریه.

موضوع : سوریه -- آثار تاریخی.

رده بندی کنگره : DS۹۳/س۹س۴

رده بندی دیویی : ۹۵۶/۹۱

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۲۴۸۱۴

ص: ۱

اشاره

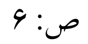
ص: ۲



ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵


ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

مقدمه

ص: ۹

«وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ»

(حجرات: ۱۳)

خداوند متعال بشر را به صورت خاندان‌ها، قبیله‌ها و ملّت‌های مختلف قرار داد تا آنان در صدد شناسایی و آشنایی با یکدیگر برآیند و با همدیگر روابط مودّت‌آمیز داشته باشند.

اصولًا در آیین مقدّس اسلام با امور و موانعی که نمی‌گذارند، مردم با ایمان و ملّت مسلمان با یکدیگر تماس بگیرند و با هم در ارتباط باشند و در نتیجه از مشکلات و دردهای یکدیگر مطّلع شوند، به شدّت مبارزه شده است.

در دین اسلام که آیینی حنیف و فطری است، حبّ وطن اسلامی و علاقه و محبّت به برادران و خواهران دینی و داشتن غیرت و تعصّب حق، نسبت به حفظ و حراست مرزهای عقیدتی و ایدئولوژیکی، از آثار ایمان محسوب می‌شود.

از نظر اسلام، همه بلاد اسلامی، متعلّق به تمام مسلمانان جهان می‌باشد و به صراحت باید گفت: اسلام به حدود و مرزهای جغرافیایی که از سوی

ص: ۱۰

جهانخواران و استعمارگران تنظیم شده، ارج و بهایی قائل نیست؛ چون آنان طبق نقشه‌های حساب شده، کشورهای عالم؛ بویژه ممالک اسلامی و مناطق مسلمان نشین را برای سهولت تصرّف و بسط سلطه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، به لقمه‌های کوچکی تقسیم کرده و از دیرباز اختلافات را دامن زده و همچنان دامن می‌زنند و برای دستیابی به آن اهداف شوم و نامیمون، مزدورانی دست آموز و احیاناً بومی برای اداره آنها گماشته و می‌گمارند.

سلطه‌گران اجنبی و ایادی وطن‌فروش داخلی آنان، با اغراض پلید سیاسی، میان کشورهای مسلمان نشین، سدها و موانع گوناگون ایجاد کرده و در عمل از توسعه، بلکه از برقراری روابط دوستی بین آنان، مانع می‌شوند و اگر ما به تاریخ یکی دو قرن اخیر جهان نظر افکنیم و بویژه تبعات و آثار جنگ‌های جهانی اوّل و دوّم را- که به پاره پاره شدن حکومت عظیم و مقتدر عثمانی (۱) و سرانجام به تجزیه کشورهای مسلمان

۱- مقصود آن نیست که نقاط ضعف حکومت عثمانی و عوامل فساد آن‌را نادیده گرفته‌و از وجود تعصبات باطل که در حکومت آنان بین مسلمانان، بویژه شیعه و سنی دامن زده می‌شده و ضایعات فراوان بوجود می‌آورده، چشم‌پوشی کنیم؛ هدف آن است که یکپارچگی کشورهای اسلامی و تحت یک مدیریت و یک نظام قرار گرفتن آنها، مزیتی است که آثار مثبت آن قابل اغماض نیست، به عکس تجزیه و تقسیم کشورها و ملل مسلمان، آثار سوئی دارد، که به عیان در ترکیه و برخی کشورهای مستعمره، پس از جنگ جهانی اول، که امروزه به صورت لائیک اداره می‌شوند قابل مشاهده و دقت است. و اکنون سیاست‌های استعماری با تحریک ترک‌های آذری و کردهای ایران و عراق و ترکیه، صحبت از استقلال به میان می‌آورند که همه این‌ها آغاز نابودی اقوام مختلف مسلمان توسط استعمار است.

ص: ۱۱

نشین و تضعیف ملّت مسلمان منجر شد- مورد دقّت قرار دهیم، به وسعت تخریب سیاستهای استعماریِ دشمنان اسلام پی خواهیم برد.

در دوران حکومت سیاه پهلوی در ایران، شاهد و ناظر بر اجرای سیاست‌های شیطانی و بازی‌های اهریمنی غرب جهانخوار بودیم که چگونه در جراید و به هر طریق ممکن، میان ملّت‌های مسلمان عرب و غیر عرب، دوگانگی به وجود آورده و بین مردم به آتش اختلافات فرقه‌ای و مذهبی دامن می‌زدند و حتّی احیاناً مسلک‌های پوشالی می‌آفریدند و مردمِ حتی یک شهر را از یکدیگر جدا و دور نگاه می‌داشتند.

در عصر پهلوی اوّل و دوم- که بنیاد بسیاری از کژی‌ها نهاده شد- در عین حال که مسافرت به کشورهای غربی (اروپایی و آمریکایی) و دیگر کشورهای غیر اسلامی، بسیار سهل و آسان بود و بدون کوچکترین اشکال صورت می‌گرفت، سفر به کشورهای همسایه و مسلمان و زیارت اعتاب مقدّسه واقع در آنها، مشکل بلکه ممنوع شده بود و مع‌الأسف شیعیان و دوستداران ائمّه اهل بیت و آل علی- علیهم‌الصلوة والسلام- همچنان تشنه زیارت قبور پیشوایانشان در عراق مجروح، بوده و می‌باشند. و با اینکه طاغوت و دست‌نشانده بیگانه به زبونی افتاد لیکن غرب استعمارگر با شیوه جدید صدور دموکراسی از نوع بوشی آن در مهد تشیع یعنی عراق لانه کرده و تباهی می‌آفریند و مانند فلسطین زخمدار با شیوه ترور، وحشت ایجاد می‌کند و عتبه‌های مورد احترام را بی‌حرمتی می‌کند و از بین می‌برد!

تلاش دشمن در همین سیاست‌های شوم و بی‌عاطفه خلاصه نمی‌شود.

آنان به این حدّ قانع نیستند که با اجرای نقشه‌های پلید و شیطانی، ارتباط

ص: ۱۲

ملّت‌های مسلمان را با یکدیگر از بین می‌برند و میانشان نفاق و خصومت می‌آفریند، بلکه علاوه بر آن و هجوم گسترده فرهنگی، به ابتدایی‌ترین حقوق انسان توجّه نشده و با غصب قطعه‌ای از میهن اسلامی و اشغال نظامی آن و آواره ساختن و بیرون راندن ساکنان اصلی آن، برخی یهود صهیونیست و سرگردان را در آنجا اسکان داده و به این تجاوز آشکار، شکل قانونی دادند و آن سرزمین را کشوری مستقل و جمهوری خاصّی در قلب بلاد اسلامی و قبله نخستین، قلمداد کردند و به نقشه‌های جغرافیایی دست می‌برند و کتب لغت وادب را آشکارا، تحریف می‌نمایند. (۱) نمونه حرکت تازه کهنه شده، ترفند تبدیل نام خلیج فارس به خلیج عربی است که با وجود شواهد علمی، تاریخی و جغرافیایی رسوای جهان شدند. که در کهن‌ترین آثار دنیا نام البحر الفارسی ثبت و ضبط است.

خوشبختانه، انقلاب اسلامی ایران تحوّلی اساسی ایجاد کرد و مسلمانان و حتی برخی ملل دیگر را بیدار کرد. رژیم‌های مرتجع و حکومت‌های وابسته به بیگانه، از دولت‌های نسبتاً انقلابی و حکومت‌های مردمی جدا شدند و پرده‌ها، از جهات گوناگون کنار رفت و چهره‌های زشت سیاسی، که احیاناً با ماسک‌های دروغین، ملّی و وجیه جازده می‌شدند، هویدا گردیدند.

بالا- رفتن آمار حاجیان ایرانی و زائران خانه خدا و مقایسه آن با آمار و ارقام پیش از پیروزی انقلاب و فراهم گردیدن امکانات و تسهیلات قابل توجّه از سوی جمهوری اسلامی ایران برای سفر به سوریه و زیارت

۱- نک: لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین و ....

ص: ۱۳

مشاهد مقدّس آن دیار، آن هم در سطح گسترده، از شواهد روشن مدّعای ما می‌باشد و همین، گسترش روابط و سفرهای مداوم، بسیاری از نقشه‌های بیگانگان را در زمینه تلاش برای قطع روابط مسلمانان و ایجاد فاصله و شکاف بین آحاد ایشان را خنثی و بی‌اثر می‌سازد.

بر مسلمانان پاکنهاد ایرانی فرض است که از این همه امکانات و تسهیلات، نهایت بهره‌برداری را به عمل آورند و با مسلمانان دیگر کشورها، پیوند اخوّت و دوستی برقرار کنند و عملًا در پیدایی امّت یک پارچه و مقتدر مسلمان، قدم بردارند و مضمون آیه «إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (۱)

را تحقق بخشند.

مسلمانان باید تاریخچه کشورهای اسلامی و سرنوشت مسلمانان جهان را بدانند و بویژه در شناخت اماکن و مشاهد مقّدس بکوشند و رخدادهای سرزمین‌های پرخاطره را به‌طور دقیق بخوانند و با زندگانی سراسر درس و عبرت انبیای الهی، با عمق جان آشنا گردند. کتاب حاضر به این هدف، نگارش شده است. ما کوشیده‌ایم سرزمین شام و بخصوص سوریه فعلی را با استناد به معتبرترین منابع تاریخی و براساس تازه‌ترین اطلاعات فرهنگی بشناسانیم و مزارات و اماکن مقدس و متبرّک تاریخی دینی را معرّفی کنیم. نگارنده را سعی برآن خواهد بود که ضمن طرح تاریخچه شام، شرح حال کوتاهی از زندگانی پیامبران و برخی دانشمندان و بزرگان دیگر را که به این سرزمین وارد شده و خاطره‌ای به

۱- انبیاء: ۹۲؛ و همانا این است همان امّت یگانه و منم پروردگار شما. پس تنها، مرا بندگی کنید.

ص: ۱۴

وجود آورده‌اند، مطرح سازد و همچنین خوانندگان عزیز را با سرگذشت شوم شاهان اموی که عمدتاً خصومت و دشمنی با آل علی و خاندان پیامبر را شیوه خود قرارداده بودند آشنا گرداند.

این کتاب، مدتی پیش تألیف شد امّا به عللی چاپ آن به تعویق افتاد، خدا را شکر که مقدمات چاپ آن هم‌اکنون فراهم گردیده است.

دوست عزیزم جناب حجّةالاسلام والمسلمین آقای حاج سیّد علی قاضی‌عسکر معاون آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری که مدّت زمانی افتخار همکاری علمی و آموزشی با ایشان را داشتم و مشوّق چنین تألیفی بودند نسخه را فرستادند که بازبینی کنم.

مطالب را مستند دیدم و با گذشت زمان محتوای کتاب تازگی خود را حفظ کرده و همچنان قابل استفاده به ویژه برای زائران مزارات سوریه است.

البته در دو دهه اخیر جهانخواران قرن حاضر و دولت‌های استعمارگر با درنده‌خویی و حرص و آز وصف ناپذیری به بلاد اسلامی هجوم آورده‌اند و به قصد چپاول و غارت ثروت ملّت‌های مسلمان با حربه فریبای دموکراسی و آزادی، آتش جنگ در خاورمیانه را روشن و در افغانستان و عراق و ... جا خوش کرده هر روز خون می‌ریزند و نا امنی ایجاد می‌کنند، وحشت و ترور می‌آفرینند و با تمام وقاحت، کارشان را مبارزه با تروریسم می‌نامند و با مقاصد شوم سیاسی به فکر ایجاد خاورمیانه بزرگ در منطقه هستند.

همانطور که در مقدّمه کتاب آمده است، تنها راه رهایی امّت مسلمان و کشورهای اسلامی آن است که نقشه دشمنان را خنثی ساخته، ارتباط

ص: ۱۵

مسلمانان را تنگاتنگ کرده و به جدایی‌ها و ناآگاهی‌ها، پایان دهند و مرزهای موهوم تفرقه و بی‌خبری را ازمیان بردارند و رو به آینده‌ای روشن و امید بخش، حرکت نمایند.

این کتاب در این راستا می‌تواند آگاهی‌بخش باشد انشاء اللّه تعالی.

امیداورم این کتاب، در مجموع هدیه‌ای در خور توّجه باشد برای زائران محترم سوریه، و خوانندگان، نگارنده را از دعای خیر خود فراموش نفرمایند.

تهران

سید ابراهیم سید علوی

۲۰/ ۱/ ۱۳۸۵

ص: ۱۶

ص: ۱۷

فصل ۱: سرزمین شام

شام در گذشته دور، به منطقه نسبتاً بزرگ‌تر و وسیع‌تر گفته می‌شد و شامل فلسطین، اردن، لبنان و سوریه فعلی بوده است.

برخی دانشمندان، شام را پنج بخش دانسته و نوشته‌اند:

فلسطین، شام نخست است و حدّ آن از مصر، امج و بعد غزّه و سپس رمله می‌باشد و عسقلان از شهرهای بزرگ آن است و بیت‌المقدس در فلسطین قراردارد.

اردن، شام دوّم است و شهر طبریّه بر کرانه دریا، بزرگ‌ترین شهر آن است.

شام سوّم غوطه نام دارد و دمشق شهر بزرگ آن می‌باشد.

شام چهارم، حمص

شام پنجم، قنّسرین است و حلب بزرگ‌ترین شهر و آبادی آن است و انطاکیه در ساحل دریا از دیگر شهرهای قنّسرین

ص: ۱۸

محسوب می گردد و در آن، باغ‌ها و مزارع سرسبز فراوان دیده می‌شود و آن شهر حبیب‌النجار است (۱) و مسجدی به نام او در همین شهر برجاست. (۲) سرزمین شام، خاستگاه پیامبران و جای ظهور برانگیخته‌های الهی و ادیان توحیدی است و لذا برای همه خداپرستان و موحّدان و پیروان آیین‌های آسمانی همواره سرزمینی مقدّس و خاطره‌انگیز می‌باشد.

پس از گسترش فتوحات اسلامی و بعد از آن که شام به دست مسلمین افتاد و به تصرّف ایشان در آمد، اکثر ساکنان آن به اسلام گراییدند امّا با این وجود، مسلمانان، اقلیّت مسیحی و یهودی را در کنار خود تحمّل کرده و با مسالمت با ایشان می‌زیستند.

یعقوبی مورّخ اسلامی قرون نخستین می‌نویسد:

در شهر طرابلس شام، ایرانیان مقیمند و اهالی آن، مردمی از پارسیانند که معاویهٔ بن ابی سفیان ایشان را به آنجا منتقل ساخته است. و آنان را در این بندر لنگرگاهی است بس عجیب که هزار کشتی را جای می‌دهد. و بعلبک نیز قومی از پارسیانند.

همچنین آبادی‌های جبیل، صیدا و بیروت همه‌شان قومی از

۱- در تفسیر آیه بیستم سوره یس آمده که او مؤمن آل یاسین بوده و مردم را به پیروی پیامبران دعوت می کرده است لیکن مردم او را کشتند و خداوند بر ایشان خشم کرد و همگی را با صیحه جبرئیل هلاک فرمود. نک: جلاء الاذهان و تفسیر گازر، ج ۸، ص ۹۰، چاپ تهران.

۲- نک: ابن عبد ربّه اندلسی، عقدالفرید، ج ۷، ص ۲۷۹، بیروت، تحقیق عبدالمجید ترحینی.

ص: ۱۹

پارسیانند که معاویهٔ بن ابی سفیان آنان را بدان جاها منتقل ساخته است. (۱) و همین مورّخ در جای دیگر می‌نویسد:

اطرابلس شهری است کهن و با شکوه بر ساحل دریا، آباد و پرجمعیّت، و اهالی آن مردمی به هم آمیخته‌اند ... و پس از اطرابلس سرزمین نفوسه است که همه آنها قومی عجم زبان و اباضی مذهبند. (۲) مسلمانان که به همه پیامبران ایمان دارند و از آدم تا نبیّ خاتم- درود بر همه‌شان- را انسان‌هایی بزرگ، پاک و معصوم می‌شناسند و یکایکشان را پیشوایان صالح و اسوه‌های زندگی می‌دانند لذا به جای جای سرزمین شام که بلاد انبیا است توجّهی خاصّ دارند و در آثار اسلامی اعمّ از تاریخ، حدیث، تفسیر و حتّی سفرنامه‌ها، مطالب بسیار خواندنی و درس‌هایی فوق‌العاده آموزنده راجع به شهرها و آبادی‌های مختلفِ آن آمده است که مطالعه آنها بر اطّلاع و آگاهی انسان نسبت به سرگذشت امّت‌های گذشته و فراز و نشیب زندگی نسل پیشین بشریت می‌افزاید.

شام، سرزمینی است که مسجدالاقصی در آن قرار دارد و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله از آنجا به معراج رفته و در آسمان‌ها سیر فرموده است. بُصْری این شهر پذیرای پیامبر در نوجوانی، از بلاد شام است و پیام محمّد صلی الله علیه و آله به امپراتور روم، در فلسطین به دست او رسیده است. بسیاری از مشاهد انبیا و مقامات

۱- ابن واضح کاتب یعقوبی، البلدان، ص ۸۸ و ۱۰۴، نجف، سال ۱۳۳۷. و ترجمه همان کتاب از محمد ابراهیم آیتی، ص ۱۰۶ و ۱۲۵، تهران.

۲- ابن واضح کاتب یعقوبی، البلدان، ص ۸۸ و ۱۰۴، نجف، سال ۱۳۳۷. و ترجمه همان کتاب از محمد ابراهیم آیتی، ص ۱۰۶ و ۱۲۵، تهران.

ص: ۲۰

متبرک و مقدّس در شام قرار دارد؛ مانند مشهدالخلیل و هجرتگاه او، شهر ایّوب و چاه او، محراب داوود و درگاه او، شگفتی‌های سلیمان و شهرهای او، قبر اسحاق و مادرش، بیت لحم، زادگاه عیسی مسیح و گهواره‌اش، ده طالوت و نهر او، قتلگاه جالوت و دژ او، طور سینا، قبّةالصخره، ربوه، صخره موسی و تپه عیسی، وادی مقدّس؛ این همه، در بلاد شام قرار دارد و جملگی مورد تقدیس و احترام مسلمانان و اهل کتاب می‌باشد. (۱) دردا! بخش مهمّ این سرزمین مقدس که قرن‌ها به دست مسلمانان بوده و همه پیروان ادیان آسمانی و رسولان الهی، مسلمان، مسیحی و یهودی برادروار در کنار هم به مسالمت می‌زیستند امروز زیر چکمه‌های صهیونیست‌ها قرار گرفته و به اشغال غاصبانه این قوم عهدشکن درآمده است.

هرچند که صلیبیان اروپایی دیرباز از روی حقد و کین به این دیار هجوم برده و آتش جنگ بر ضدّ مسلمانان را روشن کرده و همه جای فلسطین آباد را ویران و انسان‌های بی‌گناه را قتل عام نموده‌اند، لیکن صهیونیست با دستیاری همپیمانان صلیبی‌شان، امروزه تحت حمایت سازمان‌های بین‌المللی و به اصطلاح حقوق بشری، و با کمک‌های مادّی و سیاسی و نظامی غرب متجاوز، بیت‌المقدس و دگر شهرها و آبادیها را جولانگاه ترکتازی‌های خود قرار داده و جنگی نابرابر به وجود آورده‌اند.

آنان هر روز جنایتی تازه می‌آفرینند و تعداد زیادی از مردمان بی‌سلاح و

۱- نک: مقدسی احسن التقاسیم، ج ۱، ص ۲۱۱، ترجمه علینقی منزوی، تهران.

ص: ۲۱

زن و کودک بی‌دفاع را به خاک و خون می‌کشند و در این سرزمین پیغمبر خیز و امن و امان، آتش جنگ برافروخته، آسایش و آرامش از مردم برگرفته‌اند.

و هم اکنون که قلم نویسنده روی کاغذ می‌غلتد و یادداشت‌های مربوط به شام را تنظیم می‌کند و تاریخچه می‌نگارد، در غالب بلاد اسلامی گرفتاری‌ها در اوج شدّت جریان دارد و نه تنها از مشکلات کاسته نشده بلکه همواره بر رقم آنها افزوده می‌شود.

آری فلسطینِ شام، همچنان دربند است و دشمن گرداگرد آن دیواری آهنین کشیده و مشتاقان مؤمن را از زیارت آن مشاهد و اماکن متبرک، محروم ساخته است. لبنان و شهرهای شیعه‌نشین آن در میان آتش کین و عصبیّت جاهلی غربیان و همپیمانان صلیبی آنان؛ از مسیحیان مارونی و دیگران، می‌سوزد و هر روز خانه و کاشانه مردم، بیرحمانه مورد هجوم و هدف سلاح‌های آتش‌زا قرار می‌گیرد. در اردن طاغیه‌های دست‌آموز انگلیس این دشمن دیرین ملت اسلام بر تختند و فلسطینیان رانده شده و محروم از حقوق ابتدایی زندگی به دست آنها مستقیم یا غیر مستقیم قتل عام می‌شوند که ماجرای سپتامبر سیاه نمونه‌ای از آن است. در مصر فراعنه‌ای جدید البته با فلاکت و دریوزگی خفّت‌بار، بدعت‌های فرعونی را احیا می‌کنند و در ملک اسلام باده می‌نوشند و عربده می‌کشند و کشور می‌بازند.

در عراق این وطن اسلامی و سرزمین آل علی و اعتاب مقدس امامان مظلوم شیعه که از جنایت و خیانت بعثیان عفلقی، زخمی عمیق دارد، هنوز مردم محروم آن، تاوان غرور و کبر حکّام و زمامدارانی را می‌پردازند که با

ص: ۲۲

جنگ تحمیلی هشت ساله بر دو ملّت مسلمان ایران و عراق رنج‌ها آفریده و ثروت‌ها بر باد داده‌اند. در این زمان (۱۴۲۷ ق) که با حمله توطئه آمیز صدام و آمریکا، عراق مورد هجمه قرار گرفت و به ظاهر صدام و بعثیان بر کنار شدند لیکن چند سال است محاکمه‌های پوشالی از آن یاغی و ایادیش ترتیب می‌دهند و از خواسته مردم مظلوم عراق که مجازات آن جبّار متجاوز است، هنوز خبری نیست و آخر الامر ممکن است او را فراری دهند و در متروپل پذیرایش باشند. در یوگوسلاوی سابق؛ بوسنی و هرزگوین، صلیبیان خشن‌تر از اسلاف بی‌رحمشان جنایت می‌کنند و دنیای متمدن! و مدعیان حقوق بشر، تماشاگر صحنه‌های دلخراش و جانکاه هستند. این کشور مسلمان و دیگر بلاد مسلمان نشین در اروپا فقط به جرم مسلمانی قتل عام می‌گردند و از خانه و کاشانه‌شان رانده می‌شوند و نسلشان براندازی می‌شود.

در جمهوری‌های تازه به استقلال رسیده روسیّه، از یک سو ارامنه را بر ضدّ مسلمانان آذری مسلّح می‌کنند و از دیگر سو کمونیست‌های مفتضح و رسوا در جمهوری‌های دیگر، مسلمانان را آزار می‌دهند و دربدرشان می‌کنند. و علاوه بر آن، مسلمانان در هند، کشمیر، افغانستان و دیگر نقاط مسلمان‌نشین با مشکلات مشابه و یا بزرگتری دست به گریبانند.

خدا می‌داند که فاجعه چقدر بزرگ و مصیبت چه اندازه تلخ، ناگوار و سهمگین است.

شکر خدا را که برای ما ایرانیان و مؤمنان به پیامبران و علاقمندان به آل‌بیت پیامبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از آن همه سرزمین‌ها و مشاهد و اماکن، دمشق مانده که به برکت انقلاب اسلامی و به یمن حسن سیاست

ص: ۲۳

مسؤولان دو کشور ایران و سوریه، می‌توانیم به زیارت مزارهای اهل بیت در آن دیار رویم و با میثاق جدید با پیامبران، روحی تازه کنیم. به امید آن روز که همه کشورهای مسلمان بویژه ملّت عرب پس از چشیدن مزه تلخ این همه خفّت و خواری، به خود آیند و خویشتن را از باتلاق بازی‌های سیاسی سران خیانتکار و بیگانه پرست، برهانند و یکدست و همگام با دیگر مسلمانان جهان، به مقابله جدّی با دشمن بپردازند و دست صهیونیست‌ها، صلیبی‌ها و دیگر دشمنان رسوا را از بلاد اسلامی و مقدّسات دینی و مذهبی کوتاه کنند و برای استکبار جهانی که در جهان اسلام، این همه فساد و تباهی می‌آفرینند، درسی فراموش نشدنی بدهند.

ص: ۲۴

ص: ۲۵

فصل ۲: جمهوری عربی سوریه «۱»

اشاره

جمهوری عربی سوریه (۱)

کلمه سوریه هم مانند واژه شام، بر سرزمین‌های مختلف و بر همه شامات اطلاق می‌شده است، هرچند که امروزه، فقط بر دمشق و چند شهر و آبادی دیگر گفته می‌شود و جمهوری مستقلّی را به نام، «جمهوری عربی سوریه» تشکیل می‌دهد.

سوریه بزرگ در انجیل «آرام» نامیده شده و شامل جمهوری عربی سوریه، جمهوری لبنان، کشور اردن و سرزمین فلسطین بوده است.

۱- نک: فرهنگ معین، ج ۵، ص ۸۲، و چنانکه پیشتر یاد آوردیم در این کتاب واژه زیبای فلسطین به‌هنگام ذکر سوریه بزرگ و اشاره به سرزمین آرام، حذف شده و به جای آن «جمهوری اسرائیل» ذکر گردیده است و در لغت‌نامه دهخدا نیز همین تحریف صورت گرفته، بلکه این دو کتاب در ماده شام و یاد از شامات، بطور مستقل و همسو با حرکت صهیونیسم جای جای کلمه «فلسطین» واژه «اسرائیل» را آورده‌اند. هرچند که دو کلمه اسرائیل و فلسطین در هر دو کتاب عنوان‌هایی مستقل و جدایند.

ص: ۲۶

شام در زمان‌های اخیر براساس قرارداد «سایکس پیکو» در کنفرانس «سان دیموی» پاریس به سال ۱۹۲۰ میلادی به چهار قسمت: فلسطین، اردن، لبنان و سوریه، تجزیه و بین فرانسه و انگلیس تقسیم شد و سرانجام به سال ۱۹۴۶ م. پس از مبارزاتی طولانی به استقلال رسیدند.

آب و هوا و ...

کشور سوریه آب و هوای معتدل مدیترانه‌ای دارد و آثار تمدن در این کشور به یکصد و پنجاه‌هزار سال قبل برمی‌گردد.

سوریه نقطه تلاقی و اتصال سه قارّه اروپا، آسیا و آفریقاست و مساحتی قریب به یکصد و هشتاد و پنج هزار و صد و هشتاد کیلومتر مربّع دارد. بلندترین کوه آن «جبل شیخ» است به ارتفاع دو هزار و هشتصد و دوازده متر. این کشور در کنار دریای مدیترانه واقع شده، از سمت شمال، با ترکیه، از شرق و جنوب شرقی با عراق، از جنوب با اردن، از جنوب غربی با فلسطین و از سوی غرب با لبنان همسایه است.

سوریه از جمعیت نسبتاً جوان برخوردار است و نفوسش بالغ بر سیزده میلیون و سیصد و سی و هشت (۳۳۸/ ۰۰۰/ ۱۳) نفر می‌باشد و تراکم جمعیت عمدتاً در شهرهای بزرگ، همچون دمشق، حلب، حمص، حماهٔ ولاذقیّه است.

هشتاد و هشت درصد (۸۸٪) مردم سوریه، عرب هستند و شش ممیز سه (۳/ ۶) کرد، و دو ممیز هشت (۸/ ۲) ارمنی و بقیّه ترک، آشوری و چرکس می‌باشند. حدود ۸۸٪ مردم آن مسلمانند (شیعه، سنی، علوی و دروزی) و حدود ۱۲٪ دیگر مسیحی هستند.

زبان‌های رایج در سوریه

ص: ۲۷

عبارتند از: عربی (که زبان رسمی است) کردی، فرانسوی و ارمنی.

سیستم حکومتی سوریه جمهوری است که برای هر هفت سال رئیس جمهور انتخاب می‌شود و از سال ۱۹۷۰ م. حزب بعث عربی به ریاست حافظ اسد، کشور را اداره می‌کند. (۱) قانون اساسی این کشور در سال ۱۹۷۳ م. تدوین شده وبه مفاد مادّه سوّم آن، دین رئیس جمهور، اسلام و منبع قانونگذاری، فقه اسلامی می‌باشد.

مجلس مقنّنه سوریه «مجلس خلق» نامیده می‌شود و ۱۹۵ عضو دارد.

آموزش عمومی در سوریه رایگان است و والدین موظفند فرزندان خود را به مدرسه بفرستند و در غیر این صورت با مجازات مواجهند.

بودجه آموزش و پرورش در کشور سوریه پس از بودجه دفاعی و در رتبه دوّم می‌باشد.

سوریه پس از ماجرای تلخ اشغال فلسطین، همواره در خط مقدم جبهه مقابله و رویارویی با اسرائیل قراردارد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تأسیس جمهوری اسلامی، این دو کشور در بسیاری از مسائل منطقه، نقطه‌نظرهای مشترک دارند و در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، سوریه همواره از مواضع ایران حمایت می‌کرده است.

کشور سوریه دارای چهارده استان به قرار زیر است:

۱- دمشق ۲- نواحی دمشق ۳- حلب ۴- حمص ۵- حماهٔ ۶- لاذقیّه ۷- دیرالزور ۸- ادلب ۹- حسکه ۱۰- رقّه ۱۱- سویدا

۱- حافظ اسد رئیس جمهور مادام العمر سوریه چند سال پیش درگذشت و در حال حاضر پسر او به‌نام بشاراسد رئیس جمهوری است و در عین حالی که به شدّت تحت فشار آمریکا وغرب است مقاومت می‌کند و با جمهوری اسلامی ایران روابط حسنه دارد.

ص: ۲۸

۱۲- درعا (حوران) ۱۳- طرطوس ۱۴- قنیطره

سوریه در سال ۱۹۴۵ م. به عضویت سازمان ملل در آمد و علاوه بر آن، در سازمان‌های اتحایّه عرب، کنفرانس اسلامی، جبهه پایداری اعراب، سازمان کشورهای غیر متعهد و بازار مشترک عربی، عضویّت دارد.

بندرهای مهمّ سوریه عبارتند از: لاذقیّه، طرطوس و بانیاس.

در سوریه چهار دانشگاه عمده وجود دارد که عبارتند از: دانشگاه دمشق دارای چهارده دانشکده. دانشگاه تشرین لاذقیّه، دانشگاه حلب، دارای سیزده دانشکده، ودانشگاه بعث در حمص و اخیراً دانشگاه پنجمی در دیرالزور در دست اقدام می‌باشد.

در کشور سوریه علاوه بر رادیو و تلویزیون، مطبوعات و نشریات فراوانی منتشر می‌شود که عبارتند از: البعث، الثورهٔ، تشرین که مرکز انتشار آنها شهر دمشق می‌باشد و نشریاتی که در دیگر شهرها نشر می‌شود عبارت است از: الفداء (در حماهٔ)، الجماهیر العربیّه (در حلب)، الوحدهٔ (در لاذقیّهٔ)، الفرات (در دیرالزور).

اقتصاد کشور سوریه بر پایه سه اهرم؛ کشاورزی سنّتی، کشاورزی مکانیزه شده و صنعت نفت استوار است. تولید نفت از سال ۱۹۹۰ م. شروع و بازدهی آن چهارهزار بشکه در روز است.

واحد پول سوریه، لیر می‌باشد که به صد قروش تقسیم می‌شود لیکن به لحاظ تورّم زیاد، از قروش استفاده چندان نمی‌شود.

ص: ۲۹

فصل ۳: ساختار اعتقادی

اشاره

٪۸۶ یا ۸۸٪ ساکنان سوریه مسلمانند و بقیّه مسیحی و اندکی یهودی هستند که از قدیم الایّام در این کشور زندگی می کنند و نیز اقوامی از چرکس، کرد و غیره در نواحی مختلف ساکنند.

شیعیان در سوریه اندکند و نفوس آنان بین دویست تا پانصدهزار حدس زده می‌شود و در این میان نام مجتهد بزرگ شیعه سید محسن امین صاحب اثر ارزشمند «اعیان الشیعه» بیش از سایر نام‌ها می‌درخشد و او را به حق «خاتمهٔ المجتهدین» آن سامان خوانده‌اند که در واقع کسی جایگزین آن مرد بزرگ نشده است.

شیعیان کنونی سوریه در طیف‌های زیر می‌زیند:

۱۵- شیعیان تحت رهبری سید علی مکّی، که او بر اکثر شیعیان سوریه و مساجد مربوط به آن‌ها نفوذ دارد. مناطق حیّ الأمین، حیّ الإمام الصادق و حی الامام زین‌العابدین سه منطقه تمرکز شیعه است و مسجد

ص: ۳۰

امیرالمؤمنین که از مساجد مهمّ شیعیان است علاوه بر اقامه نماز جماعت در آن، مرکز فعّالیت‌های تبلیغی و آموزشی و خدماتی است و در حیّ الأمین دمشق قرار دارد.

۱۶- شیعیان طرفدار سید محسن امین رحمه الله که بر اداره چندین مسجد اشراف دارند و به کارهای تبلیغی، فرهنگی و عبادی مشغولند.

۱۷- شیعیان طرفدار انقلاب اسلامی ایران که در زینبیّه مستقرّند و دارای مجتمع‌ها، حوزه علمیه و نماز جمعه و جماعت می‌باشند و نماینده‌ای از سوی مقام معظّم رهبری آن را اداره می‌کند. (۱)

دروزیان

دروزی از مذاهب باطنی است که در زمان الحاکم بامراللَّه فاطمی توسّط یک خیّاط ایرانی بنیان نهاده شد و بعد از او هم پیروانش بنام او که درزی بود، به «دروز» شهرت یافتند. شیخ عقل، مرجع دینی این طایفه است و اساس عقیدتی این آیین ترکیبی است از برخی تعالیم وباورهای تشیّع، زرتشت و مسیحیّت، البتّه با رنگ و بوی اقلیمی و منطقه‌ای.

دروزیان خود را موحّد می‌نامند و شیخ عقل در نظر ایشان رهبر دینی و امتداد تاریخی اندیشه امامت می‌باشد.

دروزیان به دو گروه اصلی: یزبکی‌ها و جنبلاطی‌ها تقسیم می‌شوند.

عدّه‌ای بالغ بر یک ملیون نفر در استان سویدای سوریه و در جبل دروز

۱- نک: جزوه پژوهشی منتشره توسط رایزنی فرهنگی ایران در دمشق.

ص: ۳۱

واقع در جنوب لاذقیّه سکونت دارند که پس از شکست خلفای فاطمی مصر، منزوی شده و همواره به صورت اقلیتی در انزوا به‌سر می‌برنـد. رهبر کنونی این فرقه ولیـد جنبلاـط است که در لبنـان می‌باشـد و از جنبه سیاسـی بـا سوریه روابط حسـنه دارد. (۱) درباره مذهب دروز اخیراً تحقیقات وسیع‌تری به عمل آمده که نگارنده، فشرده‌ای از آن را در این کتاب می‌آورد که آن منابع اولًا به عربی است و ثانیاً شاید در دسترس بسیاری از خوانندگان مشتاق نباشد.

به عقیده برخی پژوهشگران، قبایلی از عرب، پس از سیل عرم، (۲) از یمن به شـمال هجرت کرده و از آنجا به شـمال غربی و غرب انتقال یافته‌اند.

دروزیـان، مـدعی هسـتند که آنـان از آل تنـوخ می‌باشـند که همـان هنگـام، از یمن کوچیـده و در حیره دولت آل منـذر را تأسـیس کرده‌انـد و موقعی که خسـروپرویز، نعمان بن منـذر را به قتل رسانـد، آنان به همراه دوازده طائفه از اشـراف دولت به سـرزمین حلب آمده و در قصـبه معرّه، سـکونت اختیار کرده‌اند. پس از ظهور اسـلام و گسترش شـعاع دعوت آن، تنوخیان مسـلمان شده و به سـپاه اسـلام پیوسـته‌اند و در فتح شام تشـریک مساعی نموده و در منطقه‌ای محاذی خط امروزی بیروت- دمشق در سلسـله کوه‌های غربی لبنـان و اطراف، پراکنـده شده‌انـد و بـه قصـد مرزبـانی و حراست و حفـظ امنیت، سازمان‌هـایی به وجـود آورده‌انـد. پس از پیـدایش حکومت فاطمیان

۱- نک: جزوه پژوهشی منتشره توسط رایزنی فرهنگی ایران در دمشق.

۲- سیل شدیـد و مهیبی که در حـدود قرن دوم پیش از میلاد در نزدیکی شـهر سـبا جاری‌شـد و سد معروف مأرب را خراب کرد و باعث انقراض دولت سبا گردید. از این سیل در قرآن مجید یاد شده است.

ص: ۳۲

در قرن چهارم هجری، تنوخیان از شام به مصر هجرت کرده و در آنجا ساکن شده‌اند و احیاناً به مقامات عالی حکومتی رسیده و به ثروت و مکنت فراوان دست یافته‌اند.

همزمان با آغاز بر تخت نشستن الحاکم بامراللّه، تنوخیان به آیین او درآمدند وعضو حزب مخصوص او شدند وبا تمام نیروازبرنامه و سیاست اودفاع کردند. در این موقعیّت بود که الحاکم، اراده کرد که شؤون تنوخیان شام را به یکی از پیروان خود به نام محمد بن اسماعیل درزی واگذارَد، از این زمان اسم تنوخیان به مناسبت اسم حاکمشان به درزی تبدیل شد.

گروههایی از مسلمانان ساکن شام مذهب دروزی را از سال ۴۰۸ ه. ق. پذیرفتند. آموزش مذهبی دروزیان با انتشار رساله‌هایی توسط حمزهٔ بن علی ملقّب به «هادی مستجیبین» که طی آن‌ها به مذهب جدید دعوت می‌شد و خلیفه فاطمی هم تأیید می‌کرد، صورت می‌گرفت.

بنابراین، دعوت مذهبی دروز در سرزمین شام، فلسطین و لبنان، زمینه‌ای مساعد به دست آورد. امیران تنوخی از این مذهب حمایت می‌کردند و آن را در میان عشایر ساکن در غرب بیروت، جبل صیدا و جبل شوف و وادی تیم در بقاع، رواج می‌دادند. بعد، میان محمد بن اسماعیل درزی و تنوخیان درگیری‌هایی رخ داد که سرانجام، تنوخیان، والی منصوب از سوی خلیفه فاطمی را به قتل رساندند و اندکی پس از آغاز جدال مذهبی، حاکم بامراللّه و حمزهٔ بن علی درگذشتند. پس از آن دروزیان به مدت شش سال و چند ماه، شدیداً تحت فشار قرار گرفتند و در نتیجه به دنبال درگیری‌های سال ۴۳۶ ق- در عهد یکی از رهبران این مذهب به نام بهاءالدین- دعوت به مذهب دروز، به حرکت پنهان و

ص: ۳۳

زیرزمینی تبدیل شد.

پس از انقراض حکومت فاطمیان مصر، باقیمانـده تنوخیان به کوه‌های لبنان نزد خویشاونـدان قـدیم خویش آمدنـد و به جمع امیران بنی معن پیوستند و سکونت در کوه‌هـای شوف را برگزیدنـد. در این زمـان بود که تنوخیـان و به عبارتی دیگر دروزیان، بار دیگر صاحبـان عزّت، شوکت، قـدرت، و مکنت شـده و در عصـر نورالـدین شـهید و در زمـان هلاـکو به عـالی‌ترین منصب‌هـا و مقام‌های اجتماعی و دولتی رسیدند.

هنگامی که سلطان سلیم خان، شام را فتح کرد، میر فخرالدین معن، نخستین رئیس دروز در آن وقت را به تلافی مساعدت‌هایی که به وی کرده بود، به حکومت ولایات منطقه صیدا- که از غزّه تا لاذقیّه امتـداد داشت- گماشت. از این زمان قدرت و حکمروایی از تنوخیان به آل معن انتقال یافت و به همین سبب جبل لبنان را جبل معن نیز نامند.

اغلب دروزیان، در جبل لبنان و حوران ساکننـد و انـدکی هم در صـفد، عکا، مرجعیون، دمشق و منطقه حلب سکونت دارند. لیکن اوضاع اجتماعی آنها با اختلاف مناطق محل سکونتشان، کاملًا متفاوت می‌باشد.

دروزیان به مهمان‌نوازی، ساده زیستی و پرهیز از تجمّل و رفاه‌طلبی معروفنـد، همچنان‌که به سرسـختی و صـلابت در اخلاق، داشـتن منطق و بیان نیکو شـهرت دارند. امروزه اجتناب از اسراف و رعایت اصول بهداشت و تندرستی، بیش از آنکه عادت و طبیعت ثانوی آنان باشد، یک وظیفه دینی و مذهبی برای ایشان تلقّی می‌شود.

ص: ۳۴

دروزیان به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند:

۱۸- عقّال یا اجاوید (جمع عاقل و جوید) یا روحانیان.

۱۹- جهّال. و به عبارت دیگر: روحانیان و جسمانیان.

عقّال؛ یعنی خردمنـدان و آگاهان، از آن جهت به این نام شـهرت یافته‌انـد که اسـرار و رازهای پنهان مـذهب دروز را می‌داننـد و در باره آن می‌اندیشند و آن‌ها را می‌فهمند. در مقابل ایشان، جهّال قرار دارند؛ یعنی آنان که از آن اسرار و رازها بی‌اطلاع و بی‌خبرند. پس جهـل در اینجـا به معنـای حمـاقت، نـادانی و بی‌اطلاـعی از دانش‌هـای بشـری و علوم روز نیست بلکه فقط به معنای بی‌خبری و ناآگاهی از اسرار و رازهای پنهان مذهب است.

عقّال چه مرد باشـند یا زن با پوشـیدن جامه خاصّ و ممارست به اعمال و عبادت‌های ویژه، از بقیّه مشـخّص می‌شوند. تفسیر نصوص مذهبی فقط مربوط به ایشان است و وظیفه رساندن معارف مذهبی هم به عهده آنان می‌باشد.

عقّال دارای درجات و مراتب مختلفند و هرچه مقام علمی یک عاقل بالاتر باشد درجه و مرتبه او در مذهب دروز، بالاتر خواهد بود. هیچ جاهلی مجاز نیست بدون نظر خاصّ رئیس عقّالِ منطقه یا روستای خویش، صنف خود را ترک کند.

دروزیان گمان می‌کنند که بزرگ‌ترین عقّال، شیخ عقل است و او کسی است که به عالی‌ترین درجه ممکن در زمینه اطلاع از کتب و اسرار مذهب دروز رسیده است؛ کتبی که شدیداً بر حفظ و نگهداری آنها حریصند و دیگران را از خواندن آنها منع می‌کنند.

ص: ۳۵

همه عقّال در شب‌های جمعه برای تلاوت کتب مذهبی و یا گوش فرادادن به آنها، به خلوت‌ها (معابد) می‌روند و از همین اجتماعات، در آغاز، وسط و یا در پایان، عقلاـ بر حسب درجه و مقامشان بالاـتر می‌روند و به اعتبار کمی و زیادی مدّت این اجتماعات، درجه و مرتبه عاقل آشکار می‌گردد. امّا جهّال و جسمانیان فقط در روز عید فطر و عید قربان حق شرکت در این مراسم و اجتماعات را دارند. اطلاع از مذهب دروز و عقاید دروزیان بطور واضح و کامل، چندان آسان نیست؛ زیرا آنان در طول تاریخ، همواره مورد ستم و تعرّض قرار داشته‌اند و لذا در راز داری و کتمان مذهب بسیار سرسخت می‌باشند.

دروزیان ادعا دارند که مذهبشان با اسلام- که همه معنای آن را می‌دانند- در تضاد نیست همچنان‌که خود را موحّد و یکتاپرست می‌دانند.

آنها می‌گویند: ارواح جاویدانند. و به حشر و نشر نیز معتقدند. عقیده به تقمیص یا تقمّص (۱) به معنای انتقال ارواح از جسمی به جسم دیگر، جزو عقاید قوم دروز است. آنان به کتاب‌های مذهبی و احترام به پیامبران شدیداً پایبندند. (۲)

۱- دانشجویی از شاگردان نویسنده، که از اهالی کرمانشاهان و اهل حق بود ولی جوانی‌مستبصر و روشن می‌نمود، در یکی از دانشگاه‌های تهران بر حسب درخواست من، پروژه درسی‌اش را گزارش مختصری از عقاید و اعمال اهل حق، که در برخی روستاهای همدان، کرمانشاهان و غیره پراکنده‌اند و عمدتاً تُرک زبانند، قرار داد. ایشان از جمله به اصطلاح «دُأن»؛ یعنی پیراهن که به همین اصطلاح عقیدتی تقمّص، که از قمیص است، مناسبت دارد، اشاره داشت.

۲- نک: علی‌اکبر ضیایی، فهرس مصادرالفرق الاسلامیه، المصادر الدرزیه، مقدمه، بیروت.

ص: ۳۶

علویان

علویـان سوریه تقریباً دو میلیون نفرنـد و در جبال شـمال غرب سوریه در اطراف طرطوس تا انطاکیه ترکیه، پراکنده‌انـد. اینان خود را شیعـه دوازده امـامی می‌داننـد و از حیث نفـوذ سیاسـی و اداری کشـور موفقنـد. (۱) دربـاره علویـان سوریه، بویژه در بُعـد عقیـدتی، پژوهش‌ها و تحقیقات نسـبتاً ژرف و گسترده‌ای به عمل آمـده. در سـفری که به سوریه داشـتم و با برخی ارباب فکر و قلم در تماس بودم، از جمله به جوانی که از خبرنگاران و گزارشگران برخی روزنامه‌های لبنان بود برخوردم. او کپی جزوه‌ای را که در واقع سؤال و جوابی در این زمینه است در اختیـار من گـذاشت و علاوه بر آن به مصادر و منابعی دیگر هم برخورد نموده و یادداشت‌هایی تهیه کرده‌ام که برای مزیـد اطلاع خواننـدگان، از وضع اجتمـاعی، ایـدئولوژیکی و فرهنگی این جمـاعت مسـلمان، آنها را در این کتاب می‌آورم.

ابتـدا این نکته نـاگفته نمانـد که دربـاره علویـان به‌طـور کلّی اعم از علویـان ترکیه، سوریه و عراق و حـتی گروه اهـل حق و یـا علی اللهی‌هـا که در برخی نـواحی اسـتان‌های ایران وجـود دارنـد، نمی‌توان داوری قـاطع و قضـاوت واحـدی کرد؛ به‌خصوص بـا در نظر گرفتن تحوّلاـتی که از نیم قرن پیش در مـورد علویـان سـوریه به وجود آمـده و چنـان‌که در صـفحات بعـد ملاحظه خواهیـد نمود، لاابالیگریِ تعدادی به این عنوان در برخی بلاد، دلیل منطقی چنین پنداری نمی‌تواند باشد که همه علویان چنین و چنانند.

۱- نک: جزوه منتشره توسط رایزنی فرهنگی ایران در دمشق.

ص: ۳۷

علویـان را به‌لحـاظ شـدّت علاقه‌شـان به علی بن ابیطـالب علیه السـلام «علوی» می‌نامنـد، نه آنکه همگی از دودمان و اولاد علی علیه السلام باشند؛ چنانکه علویان طبرستان و علویان اندونزی از نظر بافت فکری و اجتماعی و احیاناً عقیدتی، با علویان سوری متفاوتند و ربطی به هم ندارند.

علویان بین «امامت» و «خلافت» فرق قائلند و صـرف نظر از پاره‌ای تفاوت‌ها و یا اشـتباهات تاریخی، عقاید آنان با عقاید شیعه موافق است.

علویان درباره بیعت با علی علیه السلام در غدیر خم، که آشکارا صورت گرفته، گویند:

پیشتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه بیعت پنهانی برای او گرفته است؛ «بیت الدار»، «بیعت خیزرانه» و «بیعت امّ سلمی».

برخی مؤلفان علوی، تاریخ علویان را به هفت دوره تقسیم کرده و نوشته‌اند:

۲۰- از بیعت غدیر خم تا فاجعه کربلا.

۲۱- از شهادت امام حسین علیه السلام تا وفات امام صادق علیه السلام.

۲۲- از آغاز امامت امام موسی کاظم علیه السلام تا زمان غیبت امام دوازدهم، حضرت قائم- عجّ-.

۲۳- از دوره غیبت امام دوازدهم تا وفات امیر حسن کلزوم سجایری.

۲۴- از هجرت امیر کلزوم سجایری تا فتح سلطان سلیم.

۲۵- از فتح سلطان سلیم تا آغاز جنگ جهانی اوّل.

۲۶- از ترک مخاصمه موندروس تا پایان صلح عمومی.

برخی مورّخان و تئوریسین‌های علوی، برخلاف عقاید شیعه

ص: ۳۸

اثنی‌عشری، هر یک از امامان را دارای بابی می‌دانند.

باب علی بن ابیطالب علیه السلام را سلمان فارسی، باب امام حسن مجتبی علیه السلام را قیس بن ورقه معروف به سفینه، باب امام حسین علیه السلام را رشید هجری، باب امام زین‌العابدین را عبداللَّه کابلی، باب امام محمد باقر را یحیی بن معمر، ام‌الطویل ثمالی، باب امام جعفر صادق را جابر ابن یزید جعفی، باب امام موسی کاظم را محمد بن ابی زینب کاهلی، باب امام علی بن موسی‌الرضا را مفضّل بن عمر، باب امام محمد تقی جواد را محمد بن مفضل بن عمر، باب امام علی الهادی را عمر بن فرات مشهور به کاتب، باب امام حسن عسکری را ابو شعیب محمد بن نصیر بصری نمیری و بالاخره امام مهدی را دارای باب مخصوص نمی‌دانند.

برخی علویان بر بابیّت همان محمد بن نصیر پایدار ماندند و لذا به علویان، نصیریه هم گفته می‌شود. فرقه دیگری از علویان، که اسحاقیه نام دارند، باب امام حسن عسکری را ابو یعقوب اسحاق احمد می‌دانند.

چنانکه ملاحظه می‌کنید در اینجا نویسنده علوی، به نوّاب اربعه امام دوازدهم که جعفریه و شیعیان دوازده امامی عقیده دارند، اشاره هم ندارد و این از جمله تفاوت‌های اعتقادی اینان با جعفریان است. البته امامت در نزد علویان به همان دوازده امام اختصاص دارد و اوصیای معصوم فقط آنها را می‌شناسند، هرچند بر اساس سخن رسول اکرم که فرمود: «سلمان منّا اهل البیت» سلمان فارسی را هم معصوم می‌شناسند.

علویان وحی را مخصوص پیامبر می‌دانند، لیکن امام را مصدر اراده خدا بدون وحی می‌شناسند و معنای طهارت و عصمت را همین می‌دانند که اراده امام منطبق با اراده خداست و کلیّه اعمال و اقوال و خاطرات قلبی

ص: ۳۹

امام با اراده الهی یکی است و گویند تنها امام در تفسیر قرآن مصیب است.

علویان قرآن را تحریف شده نمی‌دانند امّا بسیاری از احادیث سنّت را مجعول می‌شناسند. (۱) از نظر همین نویسنده علوی، علم باطن از مختصّات فرقه اسماعیلیّه نیست بلکه‌آن از ویژگی‌های علویان می‌باشد وتقیّه را هم همین باطنیگری دانسته و گویند علم متشابهات و حق تفسیر قرآن به امام اختصاص دارد.

سیر تاریخی علویان

به نوشته محمد امین غالب‌الطویل در کتاب «تاریخ علویان»، شیعیان تا زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام تحت رهبری او متّفق‌القول بوده‌اند، ولی پس از وفات آن حضرت، این اتّفاق کلمه از بین رفته و وضع شیعه دگرگون شده است.

ابو محمد جنبلایی ملقب به فارسی یکی از رهبران علوی، شخصی بنام سید حسین خصیبی را در مصر به طریقه خود درآورد و درباز گشت به جنبلا، وطن اصلی خویش، او را هم همراه خود آورد که پس از درگذشت استادش، رئیس علویان شد. خصیبی پس از وفات جنبلایی به بغداد آمد. در این وقت وضع علویان اسفناك بود، خصیبی روح تازه‌ای به این فرقه دمید. او در نزد حاکمان حمدانی تقرّب داشت و کتاب «راست باش» را به عضدالدوله اهدا کرد و فردی بنام سید علی جسر نماینده

۱- نک: محمد واعظ زاده خراسانی، مجلّه دانشکده الهیّات مشهد، شماره ۱۴، تحت عنوان «گزارشی از سوریه»، قسمت پنجم، ص ۲۱۹

ص: ۴۰

خصیبی در بغداد بود و در کرخ اقامت داشت. به اعتقاد همان مؤلّف، خصیبی مبلّغی بود که پیروان سایر ادیان را به اسلام و مذهب جعفری دعوت می‌کرد و سپس کسانی را که مستعد و آماده می‌دید به طریقه جنبلائیه وارد می‌نمود. سید جلی جانشین خصیبی شد و پس از او سیدابوسعید ملقب به میمون جانشین سید جلی گردید سید ابو سعید بزرگترین مؤلف علویان و آخرین شیخ طریقه جنبلائیه بود و پس از او این طریقه در سایر علویان هضم شد. (۱)از دیدگاه مؤلف «تاریخ علویان» پس از درگذشت سید ابوسعید، آخرین شیخ طریقه جنبلائیه، علویان دیگر رئیس و رهبر واحدی نداشتند واین خود آغاز انشعاب علویان به فرقه‌های گوناگون شده است.

از نظر مؤلّف مزبور، همه هواخواهان علی علیه السلام و بنی‌هاشم در ادوار مختلف اسلامی و در قلمرو وسیع جهان اسلام علوی هستند. او شیعه را علوی می‌نامد، اگر چه بعداً سخن را متوجه علویان به معنای خاصّ کرده، سایر فرق شیعه را با نام خصوص خودشان یاد کرده است. در ضمن اشاره به قبایل طرفدار علی، از انصار و دیگر قبائل عرب، از آل مهلّب نام می‌برد همچنان‌که اصرار دارد که علویان منطقه حلب و جبل علویان را از اعقاب فاتحین عرب صدر اسلام معرّفی کند این اصرار آنگاه توجیه معقول پیدا می‌کند که می‌بینیم برخی سلطه‌گران فرانسوی آنان را اصالهً کُرد معرفی می‌نمایند که آنان با این شگرد می‌خواهند میان مسلمانان به نحوی تفرقه ایجاد کنند.

۱- نک: محمّد واعظزاده خراسانی، مجله دانشکده الهیات مشهد، شماره ۱۴، تحت عنوان «گزارشی از سوریه»، قسمت پنجم، ص ۲۲۵.

ص: ۴۱

همچنان‌که مؤلف «تاریخ‌علویان» مدعی است که ایشان از قدیم علوی نامیده می‌شدند و عنوان نصیریه بر ایشان از زمانی بوده که در کوه نصیره سکنی گزیده‌اند، نه آن که به سبب پیروی از محمد بن نصیر بصری به این نام خوانده‌شده باشند؛ چنانکه‌در صفحات‌قبل‌به این‌وجه تسمیه اشاره‌شد.

علویان از بُعد تحول اعتقادی

تاخت و تاز صلیبیان از سویی و ستم‌پیشگی برخی حکومت‌های متعصّب سنّی بر شمال سوریه تا انطاکیه از دیگر سو، علویان را برآن داشت که همواره عقاید خود را کتمان کنند و همین امر باعث شد که به‌تدریج عقاید نادرست و سخیف در بین آنان راه یابد و چون از رهبری واحدی برخوردار نبودند و جهل و بیسوادی هم بر آنان غالب بود قهراً در کشاکش روزگار به دسته‌های مختلف با عقایدی نادرست منشعب شدند و سرانجام از شهرها بیرون رفتند و به جبال نصیره پناه بردند و اگر چنان دژ طبیعی و محکم؛ یعنی جبال نصیره نبود، شاید بکلی نابود و منقرض می‌شدند.

علویان، سال‌های متمادی جدای از سایر مسلمانان در این کوه، به سر می‌بردند تا این که کار به جایی رسید که مسلمان‌ها، اعمّ از شیعه و سنّی، چیزی از مذهب و عقیده ایشان نمی‌دانستند. حتی برخی از فقها درباره ایشان گفتند علویان همان نصیریه‌اند و اهل جبال نصیره، خورشید و ماه و ستارگان و ... را می‌پرستند. (۱)

۱- در سؤال و جواب‌های هشتگانه، صریحاً به این امر اشاره شده است و ما در صفحات بعد به آنها می‌پردازیم.

ص: ۴۲

علویان از بُعد سیاسی

از نظر مؤلف کتاب «تاریخ علویان»، کلیّه دولت‌ها و حکومت‌های شیعه، چه در عراق و چه در شام و جز آن؛ از قبیل بنی حمدان و آل بویه و حکومتهای شمال آفریقا، همه علوی بوده‌اند و هر کدام در نشر عقیده علویان و حمایت از ایشان نقش داشته‌اند. وی معتقد است که تصادم مذهبی میان فاطمیان و شیعه اثنی عشری، آغاز افتراق سیاسی در صف علویان بوده است.

به عقیده برخی تحلیل گران، سیاست تفرقه‌اندازی فرانسویان و قطعه قطعه کردن این منطقه علوی‌نشین، ایجاب می کرد که اینان از مناطق علوی‌نشین، کشوری خلق کنند که با ملّت غیر عربی و مذهبی و احیاناً وابسته به پیش از اسلام، اهداف سیاسی- استعماری آنان تأمین شود ولی سران علوی از پذیرش چنین امتیاز ساختگی سرباز زده‌اند. (۱)

بیداری یا بازگشت

پس از گذشت قرن‌ها بر تاریخ علویان، منطقه یاد شده و فراز و نشیب‌هایی که از بعد سیاسی و عقیدتی برای این جماعت مسلمان پیش آمد. حرکت‌های اصلاحی و سازنده‌ای از ناحیه علما و بزرگان و سایر افراد علوی صورت گرفت که در تقریب مسلمانان به یکدیگر و کم کردن فاصله‌ها مؤثّر بود. یکی از آن حرکت‌ها، بیانیّه علویان و دومی پاسخ به

۱- نک: محمد واعظ زاده خراسانی، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی، مشهد، «گزارشی از سوریه»، شماره ۱۴، ص ۲۳۰

ص: ۴۳

سؤالاتی است که به اختصار به هر دو اشاره می‌کنیم البته دیگر تألیفات نیز در این زمینه بی‌تأثیر نبوده است.

بیانیّه علویان

چنـد سـال پیش بیانیه‌ای تحت عنوان «العلویون شـیعهٔ اهل‌البیت» در روزنامه‌های شام و بیروت انتشار یافت. این بیانیّه را هشـتاد تن از مشایـخ و بزرگان علوی در سوریه و لبنان که در میان آنان مـدرس دینی، پزشک، امام جماعت، قاضـی شـرع، برخی فارغ‌التحصـیل حوزه علمیه نجف اشـرف، کلیهٔ‌الشریعه دمشق و جامع ازهر [دانشگاه الازهر] و امثال ایشان دیده می‌شدند، امضا کرده بودند؛ ترجمه متن عربی آن به قرار زیر است:

دین: ما معتقـدیم که دین، آن تعالیم و قوانینی است که خـدای سـبحان به زبان آخرین رسول خود و طی آخرین ادیان و کامل‌ترین آنها، تشریع فرموده است:

«إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ». (۱)

«دین و آیین نزد خداوند اسلام است.»

«وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِٔ مِنَ الْخاسِرِینَ». (۲)

«هر کس جز اسلام دین و آیینی دیگر برگزیند، از او پذیرفته نیست و او در سرای آخرت از زیانکاران خواهد بود.»

۱- آل عمران: ۱۹

۲- آل عمران: ۸۵

ص: ۴۴

اسلام: اسلام؛ یعنی اعتراف و شهادت به دو امر؛ یکی وحدانیّت خداوند و دوّم رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و التزام به این که تمام گفته‌های او وحی و از سوی خداست.

ایمان: ایمان عبارت است از اعتقاد و باور صادقانه به هستی خداوند سبحان و وجود فرشتگان و کتاب‌های الهی همراه اقرار زبانی و شهادت به توحید و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

اصول دین

ما علویان معتقدیم که اصول دین پنج‌تاست؛ توحید، عدل، نبوّت، امامت و معاد و این پنج امر را باید با دلیل و برهان و استدلال یقین‌آور شناخت نه به گمان و تقلید بدون منطق.

توحید: عقیده ما در زمینه توحید آن است که خداوند یگانه است و شریک و شبیه و مثل ندارد. خالق و آفریدگار همه کائنات و موجودات اوست، اعم از جزئی و کلّی:

«لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ». (۱)

«مثل و مانند برای او نیست و شنوای بیناست.»

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ». (۲)

«بگو، او یگانه است، صمد است، نزاده و زاده نشده و مثل و مانندی برای او نیست.»

۱- شوری: ۱۱

۲- توحید: ۱- ۴

ص: ۴۵

عدل: ما خدا را منزه و مبرا از ظلم و ستم می‌دانیم:

«وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً» (۱)؛ «پروردگار تو به احدی ستم نمی‌کند.»

و برای اثبات عدالتش جز بر اساس توانایی، تکلیف نمی‌کند «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها». (۲)

و عقیده داریم که او جز به صلاح مردم فرمان نمی‌دهد و جز از آنچه فساد و تباهی ایشان در آن است، نهی و منع صادر نمی‌کند؛ «مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها وَ ما رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (۳)؛ «هر که کار پسندیده انجام دهد، برای خود کرده و هر که عمل بد انجام دهد باز بر خود کرده و پروردگار تو ستم کننده بر بندگان نیست.»

نبوت: درباره نبوت بر این معنا باور داریم که خدای سبحان از روی لطف و محبّت نسبت به انسانها، رسولانی را از میان ایشان برگزیده و با معجزه‌ها و خُلق‌های والا، آنان را کمک فرموده و امتیازشان بخشیده است؛ «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (۴)؛ «تا پس از بعثت رسولان، برای مردم در مقابل خدا بهانه و حجّتی نباشد.»

آنان رسالت‌ها و فرمان‌های الهی را به مردم رسانده و انسانها را در زمینه صلاح و فساد زندگانی دنیوی و اخروی، ارشاد و یا هشدار داده‌اند؛ «وَما نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ» (۵)، «ما رسولان را جز برای بشارت و هشدار، نمی‌فرستیم.»

تعداد پیامبران بسیار است و در قرآن کریم بیست و پنج تن از ایشان نام

۱- کهف: ۲۱۱.

۲- بقره: ۲۸۶.

۳- فصلت: ۴۴۶.

۴- نساء: ۱۶۵.

۵- انعام: ۴۸.

ص: ۴۶

برده شده که نخستین ایشان آدم و خاتم آنان سرور ما محمد بن عبداللَّه- صلّی اللَّه علیهم اجمعین- می‌باشد. و او پیامبری است که برای جهانیان برانگیخته شده و بشیر و نذیر همه انسان‌های روی زمین است. او شریعتی آسان و قابل انعطاف دارد. شریعتی کامل است برای همه زمان‌ها و مکان‌ها، صالح و شایان عمل.

به عقیده ما علویان، خداوند انبیا را از سهو و فراموشی و ارتکاب معاصی، اعم از عمد و یا اشتباه، قبل از نبوت و یا پس از آن، حفظ فرموده و آنان با فضیلت‌ترین انسان‌های عصر خود بوده و در میان دیگران، بهترین صفات را دارا بوده‌اند.

امامت: باور ما در مورد امامت آن است که آن، یک منصب الهی است و خداوند سبحان روی حکمت و بنا بر مصلحت، در تأیید پیامبران و ادامه راه آنان، امامانی را یکی پس از دیگری برای نگاهبانی شریعت و صیانت آن از تحریف و تغییر و تفسیرهای خطا و مِن عندی، به آن مقام منصوب داشته و لطف الهی چنان اقتضا کرده که امام با نصّ و تعیین صریح و با نام مشخص گردد؛ «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ» (۱)؛ «پروردگار تو می‌آفریند آنچه را که بخواهد و اوست که برمی‌گزیند و مردم حق گزینش در برابر او را نداشته‌اند.»

امام مثل پیامبر باید معصوم و از هر گونه اشتباه، گناه و معصیت به دور باشد تا برای مؤمنان پشتوانه‌ای مطمئن و در همه کارها و سخنان، اسوه و سرمشق قرار گیرد.

۱- قصص: ۶۸

ص: ۴۷

امامـان نزد مـا علویـان دوازده تن می‌باشـند که پیامبر نام‌هایشان را به صـراحت برده و هر امام قبلی نام و نشان امام پس از خود را به زبان آورده است.

آری، بـاور مـا، درباره امامت همین است و عقیـده داریم امامی که پیامبر صـلی الله علیه و آله طی احادیث متواتر او را تعیین کرده و امامت او را به مردم ابلاغ فرموده است، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السـلام می‌باشـد که بنـده خدا، برادر رسول خدا و سـرور همه انسان‌ها پس از پیامبر می‌باشد و پس از او، بر امامت دو فرزند برومندش، دو سـرور جوانان بهشت؛ حسن و حسـین تصریح شده و از آن پس، نه تن از نسـل حسـین؛ امام زین العابـدین (علی بن حسـین)، امام باقر (محمـد بن علی)، امام صادق (جعفر بن محمـد)، امـام کـاظم (موسـی بن جعفر)، امام رضا (علی بن موسـی)، امام جواد (محمـد بن علی)، امام هادی (علی بن محمـد)، امام عسـکری (حسن بن علی)، و بعـد، فرزنـد او امام دوازدهم صاحب الزمان حجـهٔ بن الحسن المهـدی که خداوند با ظهور او، در فرج و گشایش امور مؤمنان شتاب فرماید و با وجود او زمین را پس از آنکه پر از ظلم و بیداد شده مملو از عدل و داد کند.

معاد: اعتقاد ما آن است که خداوند سـبحان، بشر را پس از مرگ برای حساب زنده می‌کند؛ «وَ أَنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فِیها وَ أَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ» (۱)؛ «قیامت، به‌طور قطع و یقین خواهد آمد و خداوند همه اهل گورها را بر خواهد انگیخت.»

۱- حج: ۷

ص: ۴۸

پس نیکوکار را به سبب احسان و عمل نیک پاداش می‌دهد و بدکار را به علت اسائه و بد عمل کردنش کیفر خواهد فرمود؛ «لِیَجْزِیَ الَّذِینَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ یَجْزِیَ الَّذِینَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَی» (۱)

؛ «تا بدکاران را به کیفر عمل بدشان برساند و نیکوکاران را در برابر کار نیکویشان پاداش خیر دهد.» «یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتاتاً لِیُرَوْا أَعْمالَهُمْ فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ»

؛ «در چنان روزی مردم به‌طور پراکنده می‌آیند تا اعمال و کردارشان به ایشان نشان داده شود، پس هر کس به‌اندازه و هم‌وزن ذرّه‌ای کار نیک انجام داده باشد آن را می‌بیند و هر کس به اندازه ذره‌ای عمل بد کند، آن را می‌بیند.»

ما علویان علاوه بر اعتقادِ اجمالی به معاد، به همه آنچه در قرآن کریم و احادیث صحیح درباره بعث و حشر و نشر و بهشت و آتش و عذاب و نعمت و صراط و میزان و جز اینها آمده است، ایمان داریم؛ «رَبَّنا آمَنَّا بِما أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِینَ» (۲)

؛ «پروردگارا! به آنچه فرو فرستادی ایمان آورده و باور پیدا کردیم و پیرو رسولان گشتیم پس ما را با شاهدان بنویس.»

ادلّه شریعت: از نظر ما علویان، آنچه بر شریعت دلیل است چهارتا است:

۱- قرآن کریم ۲- سنت نبوی ۳- اجماع ۴- عقل.

عقیده ما درباره قرآن آن است که مصحف شریفی که امروزه در اختیار مسلمانان است، همان کلام خداوند است و ابداً تحریف و تبدیلی

۱- نجم: ۲۳- زلزال: ۷- ۶

۲- آل عمران: ۵۳

ص: ۴۹

در آن رخ نداده است؛ «وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (۱)

؛ «و همانا آن است کتاب عزیزی که باطل از پس و پیش، به آن راه ندارد و از سوی خداوند حکیم و ستوده، نازل گشته است.»

و مقصود ما از «سنّت نبوی»، سخن و عمل و تقریر و تأییدی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله به ثبوت رسیده است. سنّت، دومین مأخذ شریعت از نظر ماست و هرکه حکمی از احکام ثابت آن را انکار کند همانند آن است که حکم قرآن را انکار کرده و آن کفر است. چون سنّت نبوی با قرآن کریم در تعارض و تضاد نمی‌باشد و آن دو به‌طور مطلق هماهنگ‌اند.

همچنان‌که قول و فعل و تقریر امام معصوم علیه السلام همانند سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله اعتبار شرعی دارد و از نظر ما علویان، حجّت شرعی است.

درباره «اجماع»، بر این باوریم که احکام دینی را که همه مسلمانان و امام معصوم هم در میان ایشان، به اتفاق قبول داشته باشند، آن دلیل قطعی‌محسوب می گردد، هرچندکه مستند چنین اجماعی برای ماپنهان باشد و اجماع به این معنا با کتاب و سنت در تعارض و تضادّ نیست.

حجّت «عقلی» در شریعت اسلامی آنجاست که در سلسله علل واقع شود و یا موضوع از مستقلّات عقلیه باشد و از نظر ما علویان در فقه، فقط مجتهد می‌تواند به دلیل عقلی استناد کند و مجتهد کسی است که ملکه و قدرت استنباط احکام فرعی را از روی ادله تفصیلی دارد و مرجع تقلید از نظر ما فقیهی است که خویشتن دار، نگهبان دین، مخالف هوا، مطیع امر و فرمان مولای خود باشد. چنین مجتهدی باید مورد تقلید باشد و عوام به او

۱- فصلت: ۴۲- ۴۱

ص: ۵۰

مراجعه کنند، چنان‌که در رهنمود حضرت صاحب الزمان- عجل اللّه فرجه- آمده است.

فروع دین

به اعتقاد ما علویان، فروع دین بسیار است و ما برای رعایت اختصار، به اندکی از آن بسیار، کفایت می‌کنیم و طالبان را به کتاب‌های علمایمان که در کتابخانه‌ها فراوان است ارجاع می‌دهیم. بخشی از فروع دین بویژه در زمینه عبادات به قرار ذیل است:

نماز: به اعتقاد ما؛ «كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً» (۱)

؛ «نماز بر مؤمنان، واجبی است در وقت معلوم.»

نماز عمود و ستون دین است و از مهم‌ترین واجبات و محبوب‌ترین آنها نزد خدای تعالی می‌باشد که هرگاه پذیرفته شد، دیگر اعمال هم قبول می‌شود و اگر مردود شود دیگر عبادات هم رد می‌شود.

روزانه پنج نماز واجب است: ظهر، عصر، مغرب، عشا و صبح که مجموعاً هفده رکعت می‌باشد و چهار رکعتی‌ها به هنگام سفر و ترس، دو رکعت برگزار می‌شود.

همچنان‌که به اعتقاد ما علویان، نمازهای نافله و سنّت مجموعاً و در پنج وقت، سی و چهار رکعت می‌باشد که اصطلاحاً «رواتب یومیّه» خوانده می‌شود که واجب نیستند و می‌توان همه یا قسمتی را نخواند. باور ما، در زمینه مستحبّات آن است که انجام آنها موجب پاداش و اجر است

۱- نساء: ۱۰۳

ص: ۵۱

لیکن ترک آنها کیفر و مجازات، به دنبال ندارد.

اذان و اقامه: به عقیده ما علویان، مستحب است انسان قبل از شروع به نماز، اذان و اقامه بگوید و فصول اذان نزد ما هجده‌تاست و فصول اقامه هفده‌تا، اما شهادت به ولایت و امامت علی علیه السلام را هر چند که پس از شهادت به رسالت مستحب می‌دانیم لیکن واجب و جزء اذان نمی‌شماریم و اگر کسی آن را نگوید اذان و اقامه‌اش صحیح می‌باشد.

روزه: به عقیده ما علویان، روزه از ارکان دین اسلام است و هر انسان مکلّف که تواناست باید روزه بگیرد: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ»؛ (۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه بر شما نوشته شده است.» روزه از نظر شرع عبارت است از خودداری از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند و این خودداری از اوّل طلوع فجر صادق تا مغرب شرعی با نیّت تقرّب به خدا در ماه رمضان و برخی موارد دیگر آغاز و پایان می‌یابد و تفصیل آن را باید در کتاب‌های مفصّل فقهی دنبال کرد.

زکات: به اعتقاد ما زکات نیز از ارکانی است که اسلام بر روی آنها بنا شده و دارای شرایطی است که در کتاب‌های فقهی آمده است و اصولًا در نقدین (طلا و نقره) و انعام ثلاثه (شتر، گاو و گوسفند) و غّلات اربع (گندم، جو، خرما و کشمش) واجب می‌شود لیکن در بقیه چیزها مستحب می‌باشد.

خمس: به اعتقاد ما خمس از واجبات مالی است که طی آیه سوره انفال واجب‌گردیده است؛ «وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ»؛ «بدانید غنائمی که به چنگ می‌آورید و سودی که می‌برید پنج یک آن از

۱- البقره: ۲۱۸۳- انفال: ۴۱

ص: ۵۲

آن خداست.»

حج: ما معتقد هستیم که حج، عملی است واجب «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (۱)

؛ «خداوند حج بیت را برای مردمی که استطاعت دارند و راه بر ایشان باز است، واجب فرموده است.»

این فریضه بر هر مسلمان عاقل- اعم از زن و یا مرد- به شرط استطاعت و باز بودن راه و امن بودن آن، که بر جان و مال و ناموسش بیم نداشته باشد، واجب است.

جهاد: باور ما بر آن است که جهاد از ارکان دین ما می‌باشد و برای گسترش دعوت اسلامی واجب است، هرچند که وجوب آن کفایی است امّا دفاع از اسلام و بلاد مسلمین و از جان و مال و آبرو، واجب عینی است و هرکس هر اقدامی بتواند باید انجام دهد.

امر به معروف و نهی از منکر: به اعتقاد ما آن دو نیز از فروع دین هستند و به باور ما خداوند به هر کار نیک- اعم از واجب یا مستحب- فرمان داده و آن را «معروف» نام گذاشته است همچنان‌که خداوند از هر شرّ و بدی- اعم از حرام و یا مکروه- نهی به عمل آورده و آن را «منکَر» نامیده است؛ «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (۲)

؛ «باید از شما مسلمانان، عدّه‌ای باشند که به خیر و نیکی دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند.»

تولی و تبرّی: معنای این دو آن است که انسان، خدا، پیامبران

۱- آل عمران: ۹۷

۲- آل عمران: ۱۰۴

ص: ۵۳

و پیشوایان معصوم و مطهّر را دوست بدارد و از دشمنان خدا و ایشان دوری گزیند.

بقیّه فروع دین که مـا به آنهـا معتقـدیم؛ عبارتنـد از ازدواج، طلاق، خلع، ظهار، ایلاء و برخی احکام؛ مثل دیات، قصاص، کفّاره‌ها و بعضـی معاملات؛ مثـل خریـد و فروش، ضـمان، مزارعه، مساقات و جز آنها. ما در زمینه همه آنچه یاد شـده، مطابق مـذهب جعفری عمـل می‌کنیم و مسـتند احکام برای فقها و مجتهـدین، کتب اربعه؛ کافی کلینی، تهـذیب و اسـتبصار طوسـی، و من لا یحضـره الفقیه صدوق می‌باشد و رساله‌های عملیه، حاوی فتاوای مراجع ماست.

در پایان خاطر نشان می‌سازیم که این‌ها خلاصه‌ای از معتقدات ما مسـلمانان علوی می‌باشد و مذهب ما علویان همانند دیگر شیعیان، جعفری است و مـا این دو عنوان «شـیعه» و «علوی» را دارای یک مفهوم می‌دانیم و همه را یک گروه که همان جعفری امامیه و اثنی عشری، هستند می‌شناسیم.

ما در این بیانیه از خداوند مسألت داریم که حقایق را برای ناآگاهان از عقاید علویان آشکار سازد و پرده‌ها را از جلو دید آنان کنار زند و این بیانیه برای همه اعم از نزدیک، دور، منصف و بی‌انصاف، مرجع قانع کننده‌ای باشد.

مـا کسـانی را که جز مطـالب این بیـانیه را به مـا نسـبت می‌دهنـد، مفـتری می‌شناسـیم و عقیـده داریم دست‌هـای ناپـاکی برای تفرقه مسـلمانان تلاش می‌کنند تا شوکت و عزت مسـلمانان را خدشه‌دار کنند و در این نسبت‌های دروغ و بی‌حقیقت، نقش بازی می‌کنند و یا لا اقل نا آگاهانی هستند که

ص: ۵۴

ستم به خویشتن خویش می کنند و خردمندان نباید به چنین نسبت‌های ناروا توجه کنند. (۱)

هشت سؤال و جواب

آقای نبیل فیّاض برای اینکه بعضی ابهامات را در زمینه اعتقادات علویان سوریه برطرف سازد هشت سؤال از استاد دکتر علی سلیمان احمد، یکی از بزرگان تحصیل کرده علوی در لاذقیّه صورت داده و ایشان پاسخ‌های مفصّل به آن پرسش‌ها داده است که در تقریب این گروه مسلمان و رفع بسیاری از بدگمانی‌ها مؤثّر می‌باشد و ما خلاصه‌ای از آنها را در اینجا می‌آوریم:

سؤال اوّل: توده مردم، و چه بسا اهل نظر، میان مندائیان و صابئیان فرقی نمی گذارند مندائیان ارتماس در آب جاری را جزو اصیل آداب دینی خود می‌دانند و صابئیان که قرآن کریم درباره آنها سخن گفته، ستاره پرستند. آیا علویان در اصل همان صابئین حرّانند که یکباره مسلمان شده‌اند. چهار وجه تشابه، این سؤال را موجّه می‌سازد:

۱- نقش ستارگان و سیّارات در زندگی روزمرّه علویان؛ از جمله عقیده به این که علی علیه السلام در آفتاب و ماه تجسّم پیدا می کند.

۲- دانش ستاره شناسی نزد برخی علویان منزلت والایی دارد.

۳- حرّان که در شمال شرق رقّه قرار دارد، به منطقه شیعه نشین و غالیان شیعه نزدیک است.

۱- نک: مهدی پیشوایی، شام سرزمین خاطره‌ها، ص ۴۰- ۳۳، چاپ ۱۳۶۹

ص: ۵۵

۴- اصولًا به برخی علویان سنّتی، حرّانی گفته می‌شود.

نظر خود را در این باره بفرمایید و از وجود هر نوع ارتباط میان صابئیان و علویان پرده برداشته و مخصوصاً به نظریه برخی دانشمندان غرب؛ از جمله رنه دوسو که در این باره نظر پردازی کرده اشاره کنید.

جواب: قبل از پاسخ به این سؤال، لازم است توضیح دهیم که مندائیان کسانی بوده‌اند در قرون نخستین میلادی که در بابل سفلی؛ یعنی جنوب عراق سکونت داشته‌اند آنان خود را به یوحنّا معمدان (یحیی بن زکریا) منسوب می‌دارند و از جمله عقاید مذهبی مندائیه ارتماس در آب است به عنوان یک عمل مذهبی و آن شبیه غسل تعمید مسیحیان است، پس آنان از فرقه‌های مسیحی هستند که در قرون نخست میلاد مسیح پیدا شدند و اسم «ماندا» در لغت بابلیها به معنای معرفت و شناخت آمده است.

امّا صابئه؛ صابئه در لغت به معنای خروج از آیینی به آیین دیگر است و حتی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صابی گفته می‌شد؛ زیرا بر دین قوم خود (مشرکین مکه) خروج فرمود و به مسلمانان صدر اسلام هم صابیان می‌گفتند و قرآن کریم صابیان را اهل کتاب دانسته و آنها احیاناً خود را از پیروان نوح پیامبر می‌دانستند.

پس علویان نه از مندائیانند و نه از صابیان، آنان جرمی جز موالات اهل بیت ندارند و در طول تاریخ به همین سبب قربانی شده و به اتهامات آنچنانی و کفر و زندقه متّهم گشته‌اند.

مسأله قداست ستارگان و آفتاب و ماه که در بسیاری از ادیان کهن مطرح بوده و یکی از بندهای اتهام سقراط، پرستش آفتاب و ماه بوده است، ریشه عمیق تاریخی دارد و این تقدیس، از نقش حیاتی آنها در

ص: ۵۶

زندگی بشر سرچشمه می‌گیرد و این یک معنای رمزی است، نه این که جنبه پرستش داشته باشد و قداست آفتاب، ماه و دیگر ستارگان و کواکب آسمانی در بسیاری از ادیان و مذاهب مخصوصاً اهل تصوّف و عرفان بسیار بیشتر از آن چیز است که در نزد علویان است.

پس تهمت ستاره پرستی به علویان، تهمتی است ناروا، و عقیده به تجسّم علی علیه السلام در آفتاب یا ماه نیز از همان قبیل است، و اصطلاح شمس وجود علی و نظیر آنها غیر از تجسّم و امثال آنست که همگی تعبیرات عرفانی است و راجع به علم ستاره‌شناسی اگر بگویم که علویان در این مورد بهره‌ای کمتر از دیگران دارند، سخن گزاف نگفته‌ام و همچنین نزدیک بودن موطن علویان به حرّان دلیلی بر آن مدعا نمی‌شود که ایشان صابئی می‌باشند بلکه بسیاری از فقیهان و مجتهدان به این عنوان شهرت دارند؛ از جمله صاحب کتاب تحف العقول.

امّا داستان مستشرقان و نویسندگان غرب، داستانی اسف بار است. آنان بدون تحقیق و بررسی کامل، به صورت ظاهر چیزهایی را به‌هم بافته و به عنوان امر تحقیقی ارائه داده‌اند. من شخصاً در بررسی برخی فهارس، در یکی از مکتبه‌های فرانسه به چنین امری برخوردم. البته آنان در پشت سر این کارهای به ظاهر علمی و تحقیقی نظر به مقاصد سیاسی و استعماری داشته و دارند.

سؤال دوم: عانه شهرکی است در غرب عراق و نزدیک مرزهای سوریه و منتجب عانی عارف مشهور از آنجاست و جز ایشان برخی فقها و پیشوایان دیگر علوی هم از این شهرک برخاسته‌اند. از آنجا که در این شهر عده‌ای علی اللّهی سکونت دارند که علی علیه السلام را خدا می‌انگارند یا او

ص: ۵۷

را از مظاهر الوهیت می‌پندارند (۱) و همچنین علی علیه السلام در جنگ با معاویهٔ بن ابی‌سفیان از این شهرك گذشته است.

و از آنجا که عانه از کوه سنجار- موطن مکزون سنجاری و بسیاری از غالیان و دیگر گروههای منحرفی که از نفوذ اسلام فرار کرده به استحکامات آنجا پناه برده‌اند؛ مثل برخی زردشتی‌ها، ماندی‌ها و یزیدیان شیطان‌پرست- دور نیست، این سؤال مطرح می‌شود که:

«نقش شهرك عانه در تربیت پیشوایان علوی و ارتباط علویان و علی اللّهی‌ها چیست؟»

جواب: اوّلًا در سؤال فوق میان برخی مطالب که هیچ ارتباطی به هم ندارند، خلط شده است و بعضی از جنبه‌های سؤال، لغو و بی‌فایده می‌باشد.

علویان در عصر منتجب عانی (۲) در زمینه‌های عرفانی دارای افکار بنیادی بوده‌اند که در همه عالم از مغرب گرفته تا تونس، مصر، شام، عراق و ایران انتشار یافته است و شاید بسیاری وطن و ملیت منتجب را نمی‌دانسته‌اند.

وانگهی گذشتن یک شخص از یک شهر، چگونه می‌تواند سبب مهر

۱- نک: مقاله ماسینیون درباره علی‌اللّهی.

۲- استاد دکتر اسعد احمد علی در کتابی به نام «فن المنتجب العانی و عرفانه» درباره‌شخصیت ادبی و عرفانی او به تحقیق پرداخته و حق مطلب را ادا کرده است. مراجعه شود.

شعر زیر از اوست:

شرطی الوداد و اهوی من یدوم علی حفظ الوفاء و اشنی کل خوّان

«شرط من دوستی و محبت است و عاشق کسی هستم که بر وفاداری استوار ماند و هر خیانتکار را دشمن دارم.»

ص: ۵۸

و محبّت اهالی آن شهر نسبت به آن شخص باشد! استدلال نباید تا این حدّ سست و بی‌پایه باشد. نکته دیگر این که تحقیقات ماسینیون درباره علی اللّهی‌ها چه ارتباطی به موضوع سؤال دارد؟ ما با ایشان چندین ملاقات داشتیم و می‌دانیم که او از بهترین محققان غربی است و اصالت مذهب علویان را به خوبی دریافته است و اگر مقاله‌اش را هم ندیده بودیم باز مطمئن بودیم که او میان علویان و علی اللّهی‌ها خلط مبحث نمی‌کند و این یکی را با آن دیگری عوضی نمی‌گیرد و امّا این که عانه شهرکی بوده که عده‌ای برای فرار از اسلام به آنجا پناه برده‌اند، باید بدانید که این شهر در اوج انتشار مذهب علوی‌ها، برای پذیرش فراریان از اسلام مناسب نبوده است، علاوه از آنکه در سؤال شما تناقضی آشکار است. در سؤال اوّل فرض بر آن است که علویان همان صابیان حرّان هستند که یکجا به اسلام گرویده‌اند و در این سؤال فرض بر آن است که آنان از نفوذ اسلام به این منطقه گریخته‌اند! آیا به این تناقض آشکار توجّه دارید؟

سؤال سوّم: نتیجه یک بررسی درباره یزیدیان آن است که وادی لاش نزدیکی موصل، جبل سنجار و مناطق مرزهای میانی و شمالی سوریه و عراق، همه منطقه‌های دور افتاده‌ای هستند که پناهگاه فراریان از اسلام بوده و همواره محل سکونت جمعیت‌هایی از پیروان مذاهب و عقاید ضد و نقیض و عجیب است. بنابر فرضیه‌ای، سنجار موطن علویان نخستین بوده که از جور و ستم عباسیان رانده شده‌اند و هرچه بر فشار افزوده شده و حتی به سنجار رسیده، علویان تا کوه‌های لاذقیه فرار کرده‌اند و اگر میان علویان لاذقیه و علویان سنجار ارتباط قوی نبود، هرگز شیخ محمد بانیاسی و شیخ علی خیّاط (چنانکه غالب الطویل در کتابش آورده) از امیر

ص: ۵۹

مکزون سنجاری استمداد نمی‌کردند و اگراو علویان لاذقیه را خویشاوندان وپسر عموهای خود نمی‌دانست با جماعت انبوه، با طی مسافت فراوان، آن هم در شرایط سخت آن زمان، به کمک ایشان نمی‌شتافت.

به هر حال، نظر استاد در ارتباط با علویان و سنجاریان چیست؟ توضیح دهید.

جواب: طرح سؤال بیانگر آن است که شما به این امر اکتفا نکرده‌اید که علویان را فراریان از نفوذ و گسترش اسلام معرّفی کنید و یا آنان را به صابیان ملحق نمایید (در سؤال‌های پیش مطرح بود) اکنون آنان را به وادی دور افتاده لاش برده و با شبک و یزیدیان یکی می‌پندارید!

بفرمایید: یزیدیان کیستند؟

بدون تردید شبک فرقه کوچکی بوده‌اند بسیار اندک که قابل ذکر نیستند امّا یزیدیان جمعیّت معروفی هستند و شهرتی دارند و شیطان پرست خوانده می‌شوند.

در مورد مکزون سنجاری، باید گفت او ممکن است از شیوخ طریقت باشد امّا بطور کلّی علویان مذهبی جز مذهب تشیّع امامیه ندارند و گاهی هم جعفری خوانده می‌شوند، چون امام جعفر صادق علیه السلام در دوره‌ای می‌زیست که حکومت امویان به ضعف گراییده بود و عباسیان هم هنوز بطور کامل به قدرت نرسیده بودند. امام جعفر صادق علیه السلام از این فرصت به خوبی استفاده کرد و اصول عرفانی خود را در سطحی گسترده نشر داد و به آموزش و پرورش شاگردان خود پرداخت حتی یکی از معاصرین امام گفت:

ص: ۶۰

چهار هزار عالم و دانشمند را دیدار کردم که همگی می‌گفتند: «حدیث فرمود برای ما جعفر بن محمد علیه السلام.»

پس شیوخ علویان با حفظ طریقت خود در تصرف و عرفان، جز بر مذهب جعفر صادق علیه السلام نیستند و غیر از فقه او و پدران و یا فرزندان معصوم او فقهی دیگر نمی‌شناسند و کمک‌های مکزون سنجاری آنگونه که در بعضی تاریخ‌های خطی علویان آمده، کمک به هم‌کیشان مسلمان بوده و ابداً خویشاوندی و قرابت در کار نبوده است.

سؤال چهارم: تردیدی ندارم که بعض ناشران، انگیزه‌های درستی از پخش برخی کتب ندارند. اخیراً در بیروت چندین کتاب منتشر شده که درباره علویان سخن می‌گوید؛ مثل با کوره سلیمانی از سلیمان آذنی و چنان‌که گفته می‌شود او علوی مرتدی است که به نشر کتاب‌ها ومراسم عبادی علویان پرداخته است. ومثل رساله‌ای به نام «الرسالهٔ الدرزیه فی الرد علی النصیریه» نظر شما راجع به این کتاب‌ها چیست و اصولًا سلیمان آذنی کیست؟

جواب: با تشکر و سپاس از شما که این سؤال را مطرح کردید تا برخی ابهامات را در این زمینه برطرف سازیم و به بعضی انگیزه‌های ناپاک در نشر اینگونه کتب و پرورش امثال سلیمان آذنی و سلمان رشدی اشاره‌ای داشته باشیم.

اولًا تاریخ اجتماعی علویان پر است از مصائب و ناملایمات، آنگونه که امام صادق علیه السلام فرمود:

«محنت ومصیبت بر شیعیان ما سریع‌تراست ازجریان آب در سراشیبی!» واین شگفت نیست زیرا بهشت‌پوشیده به ناخوشایندی‌هاست.

ص: ۶۱

در این اوضـاع پرمحنت و آشوب گاهی دانشـمند والا مقامی- مع الأسف- مثل ابو حامـد غزالی وسـیله‌ای برای این محنت شـده و با نوشـتن کتابی بنام «الردّ علی الباطنیه» علویان را مورد هتک و دشـنام قرار داده. سـپس زمان گذشته، قهرمان! دیگری بنام ابن تیمیّه به میدان آمده و علویان کسروان را قربانی گرفته و بعد سلیمان آذنی و اکنون سلمان رشدی.

امّا هدف یکی است و انگیزه‌ها هماهنگ و ممتدّ است، فقط زمان و مکان متفاوت می‌باشد و بس.

سلیمـان آذنی کیست؟ او از جمله آلت دست‌هـایی است که دشـمنان اسـلام و تشیّع آنـان را در آسـتین خود پرورده و برای تعقیب مقاصد سوء خود، در زمینه ایجاد آشوب و محنت و برای هجوم فرهنگی، گاه و بیگاه عَلَم کرده‌اند.

اگر در گذشـته دور، فتواهای غزالی و ابن تیمیّه در میان مسـلمانان مصیبت آفریده و از علویان و اهل معنا، قربانی گرفته است. امروز همان اهداف به شکلی پیچیده تر و خطرناکتر با تراشیدن بت‌هایی چون آذنی و رشدی دنبال می‌شود.

صلیبیان پس از پیدایش ضعف در حکومت عثمانیان، رؤیاهای خود را تعبیر شده پنداشتند.

کارشـناسان استعماری غرب، منطقه علوی نشین را زمینه‌ای مساعد و مادّه خامی برای خود یافتند. آنان سلیمان آذنی را شکار کردند و یا او خود به تور آنان افتاد. او پس از آن که نصـرانی شده بود یهودی گردید و همین، مشـخّص می‌کند که معلّم دست آموزی او را آموزش می‌دهد و هر لحظه به اراده او به صورت بت عیّاری در می‌آید تا برنامه اجرا کند.

ص: ۶۲

شاه بیتِ برنامه‌های کفر آمیز و تفرقه انگیز اینان عمدتاً این است که مذهب را به زشت ترین صورت ممکن عرضه کنند و وجه شبه‌هایی میان اسلام و مسیحیت در زمینه تثلیث و تجسّم برای متزلزل کردن عقاید جوانان و مسلمانان نا آگاه، پیدا کنند و از آنان ملّتی بی‌هویّت بسازند.

غرب همین هدف را در علَم کردن سلمان رشدی دنبال کرد. من برخی نوشته های او را در یکی از هفته نامه‌های فرانسه می‌خواندم، البته حسّ کنجکاوی، مرا به چنین مطالعه‌ای می‌کشانید و گرنه می‌دانستم که آن نوشته‌ها ارزش فرهنگی ندارد و صرف وقت برای خواندن اینگونه اراجیف روا نیست. و پس از مطالعه به حداقل داوری‌یی که رسیدم این بود که نویسنده، بیمار روانی است و نیازمند استراحت در یکی از بیمارستان‌هاست تا سلامت خود را باز یابد.

خلاصه آن که، کتاب‌های منتشره از امثال سلیمان آذنی یا سلمان رشدی هیچ گونه ارزش دینی و فرهنگی ندارد. و آنها نتیجه تلاش‌های مذبوحانه کلیسا و مبشّران مسیحی است که احیاناً به صورت‌های مختلف و شکل‌های گوناگون در می‌آید و هدف سوء و نامیمون آنان زشت نشان دادن دین اسلام ومذهب تشیع است وابراز کینه و خصومت نسبت به پیامبر خدا که با وقاحت و بی‌شرمی تمام آنها را به زبان و قلم می‌آورند. آنان گاهی خواسته‌اند علویان را دارای مذهب خاص قلمداد کنند و از بعد سیاسی به آنها استقلال دهند و مشوّق تشکیل دولت مستقل علوی بوده‌اند و بعد اگر آن نشد آنان را دارای محکمه خاص بشناسند و به هر ترتیب اصل «تفرقه بیانداز و حکومت کن» را در حد ممکن عملی کنند، لیکن علویان با هوشیاری تمام این توطئه را خنثی کردند و به صراحت گفتند. که

ص: ۶۳

مذهب و آیین ما جعفری است و بس.

سؤال پنجم: دایرهٔ المعارف اسلام، دایرهٔ المعارف ادیان و دایرهٔالمعارف بزرگ و مهم اتحاد شوروی (سابق)، همگی علویان نصیری را علی‌اللّهی معرفی می‌کنند.

شهرستانی و نوبختی از ملل و نحل شناسان مسلمان، همه بر همین عقیده‌اند: یعنی سخن نویسندگان غرب یا شرق غیر مسلمان با کلام نویسندگان مسلمان، یکی است.

از جمله کتاب‌های تازه انتشار یافته، کتابی است بنام «ولایت بیروت» که در امارات عربی متحده منتشر شده و مؤلف بیش از یکصد صفحه در تاریخ و عقاید علویان بحث کرده و کتابی دیگر از عبدالرحمان بدوی بنام «مذاهب الاسلامیّین» چاپ شده که همگی با منابع کهن اسلامی و تحقیقات غربیان هماهنگ است. نظر شما در مورد این هماهنگی چیست؟ آیا همه آنان اعم از مسلمان و غیر مسلمان در خصوص علویان اشتباه کرده‌اند؟ و اگر به نظر شما علویان، همان شیعیان اثنی عشری هستند بر طریقه عرفانی، آیا کسانی را که علی علیه السلام را خدا می‌انگارند غیر مسلمان می‌دانید یا علی‌اللّهی گری را با اعتقاد به اقنوم لاهوتی و ناسوتی علی علیه السلام حل می‌کنید و یا علی علیه السلام را فقط مظهری از مظاهر الوهیت می‌شناسید؟

جواب: اولًا شما از دایرهٔ المعارف‌ها مخصوصاً از دایرهٔ المعارف شوروی آنچنان به عظمت یاد می‌کنید که گویا مطالب آن‌ها وحی منزل است وما را بدان وسیله در بن بست انداخته وهر گونه راه فرار را به پندارتان بر ما بسته‌اید!

و ثانیا: برای ما مهم نیست که مردم درباره ما چه می‌گویند، مهم آن

ص: ۶۴

است که ما چه هستیم.

ثالثا: عبارت «اثنی عشری» بطریق جنبلایی یعنی چه؟ ما برای کلمه اثنی عشری یک معنا بیشتر نمی‌شناسیم وآن این که وصایت و جانشینی و امامت پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص دوازده امام است؛ از علی بن ابیطالب تا محمد ابن حسن علیهم السلام در مقابل هفت امامی‌ها، مثل اسماعیلیه و پنج امامی‌ها مثل کیسانیه. پس این سؤال که از حلقوم شما بر آمده در واقع همان است که به قصد تفرقه اندازی و ایجاد اختلاف میان حتی اثنی عشریان از سوی ایادی استعمار مطرح شده است و همچنان‌که طرح اقنوم لاهوتی وناسوتی، چیزی است که با کوره سلیمانی برای القای چنان شبهه‌ای تألیف یافته است که ضمن غیر مسلمان معرفی کردن علویان، با نسبت دادن عقیده به اقنوم لاهوتی و ناسوتی درباره علی علیه السلام به افکار و عقاید آنان رنگ مسیحیت بدهند و مبشران مسیحی از این طریق، درهایی به روی خود گشوده ببینند.

پاسخ ما یک کلام بیش نیست وآن این که علویان به اقنوم لاهوتی و ناسوتی عقیده ندارند، چه درباره علی علیه السلام و یا ذات باری تعالی. و اگر تعابیری از بعضی مشایخ مشعر بر چنان چیزی یافت شود، باید به محکمات ارجاع داده شوند و اصولًا ما علویان از حلاج به سبب عبارت‌های تند او مشعر بر حلول، تبرّی می‌جوییم.

و در این جا از باب نمونه به دو جمله از مکزون (شیخ علویان) اشاره می‌کنیم و قضاوت را به خواننده وا می‌گذاریم:

«مولای برئنا الیک ممن عبدک محدوداً و عدّک معدوداً»؛

ص: ۶۵

«خدایا از آن که تو را محدود انگاشته و تو را بر این پندار پرستش کند، بیزاریم واز آن که تو را تحت شمارش آورد بدوریم.»

«الحمد للّهِ الذی لیس لأزلّیته زوال و لا لأبدیّته انتقال و لا لأقدمیته نِدٌّ و لا لصمدانیّته ضدّ، العلیّ عما أدرکته الأبصار و البصائر، المنزّه عن صفات الأعراض والجواهر، المتعالی عمّا وصفه به الواصفون، الممتنع بعظمته عن إدراک الظنون، العالم القادر بذاته، الغنی عن أسمائه و صفاته»؛

«حمد و سپاس مخصوص خدایی است که ازلیّتش زوال‌پذیر نیست و ابدیّتش انتقال نیابد. در اقدمیتش بی‌مانند و در صمدانیتش بی‌ضد است. بالاتر از دریافت چشمان ظاهر و باطن است و منزّه از داشتن صفات جواهر و اعراض است. او فوق وصف توصیفگران و برتر از ظن و گمان خیال پردازان می‌باشد.

دانا و قادر به ذات است و بی‌نیاز از اسماء و صفات.»

این خدایی است که علویان می‌شناسند و می‌پرستند و جز آن را نباید از ایشان و درباره آنان پذیرفت و یا باید به محکمات سخن برگرداند.

البته مراتب ایمان و شناخت، مختلف است. مولاـ فرمود: «لا ـ عبادة کالتفکّر»؛ «عبادتی همچون تفکر و اندیشیدن نیست» و بر این اساس گفته‌اند: راه به هستی خدا به تعداد نفوس سالکان و رَهِ رهروان است و این مشیّت و حکم خداوند است: «وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ» (۱)؛

۱- زخرف: ۳۲؛ برخی از آنان بر بعض دیگر، چند درجه بالا برده است.

ص: ۶۶

«و کسی جرأت ردّ حکم و مشیت خدا را ندارد.»

سؤال ششم: محمد بن نصیر فهری نمیری و حسین بن حمدان خصیبی و ابوالقاسم سعید بن میمون طبرانی سه شخصیّتی هستند که به نحوی به علویان مربوطند. اخبار راجع به ابن نصیر اندک و ضد و نقیض است.

مصادر و منابع شیعی هم درباره خصیبی مشعر به فساد مذهب اوست و میمون طبرانی جانشین خصیبی در زعامت دینی علویان، وضعی بهتر از آن دو ندارد و میمون نام یهودی است و طبرانی منسوب به طبریه است که در طول تاریخ مرکز لاهوت عبری بوده، نتیجه این سؤال معلوم است نظرتان را در این مورد بفرمایید.

جواب: هرچند که در سؤال، پیش‌داوری وجود دارد و برخی مسائل اختلافی، قطعی و مسلّم انگاشته شده و باز در سؤال ایهام تشابه علویان با مسیحیان و یهودیان وجود دارد که در آن، خط سیاه استعمار هویداست با این حال به پاسخ مبادرت می‌شود.

راجع به ابو شعیب باید گفت اگر چه کلام علما درباره ایشان اندک و احیاناً ضد و نقیض است، ولی کافی است این نکته را از نظر دور نداریم که وضع اجتماعی زمان امامان معصوم، وضعی بحرانی و ویژه بوده و برخورد امامان با یاران خود، یکسان نبوده است. گاهی برای نجات جان اصحاب خاصّ‌شان، برخوردهایی که دلالت بر سرزنش و نارضایتی نسبت به‌ایشان می‌کرده، سر می‌زده و سخنانی نامطلوب می‌فرموده‌اند و می‌دانیم که مراتب یاران و شاگردان آن امامان معصوم برابر نبوده است. آنان به «عام‌وخاص» و «خاص الخاص» رده بندی می‌شوند و این قصه دراز است و مجال بحث محدود، که گاهی امام درباره خواص اصحابش سخنی

ص: ۶۷

فرموده و وی را از قتل و سوء قصد سلطان وقت نسبت به او رهانیده است البته کمی اخبار درباره بعضی شخصیت‌ها نکته قابل توجّهی است، لیکن کافی است در نظر بگیریم که علامه مجلسی شیخ محدثان و فقیهان در موسوعه بحارالأنوار آورده که‌ابوشعیب هنگام‌ظهور حضرت‌مهدی- عج- جزو ابواب و یاران ویژه او خواهد بود و همین، مقام و مرتبه بزرگی است.

و امّا ابوعبداللَّه حسین بن حمدان خصیبی؟ اشتباه درباره او هم کم نیست گاهی نام او را غلط ثبت کرده و گاهی به داشتن مذهب فاسد متّهمش ساخته‌اند لیکن حق آن است که او جزء شیوخ مورد وثوق می‌باشد؛ مثل تلعکبری و دیگران. راویان موثّق از او و وی از ناقلان مورد وثوق نقل حدیث کرده. بنابراین داوری یک جانبه که او دارای مذهب فاسد بوده درست به نظر نمی‌رسد و استشهاد به اعیان‌الشیعه ظلمی است در حق او اوّلًا، و در حق خود صاحب اعیان‌الشیعه ثانیاً. زیرا نسبت مذهب فاسد داشتن را فقط غضایری به او داده و سید امین می‌نویسد: کسی از قدح و تضعیف او سالم نمانده و لذا علما به نکوهش‌ها و مذمّت‌های او اعتنا نکرده‌اند.

و امّا ثالثاً: صاحب اعیان، با نقل روایت تلعکبری از او، میل به توثیق خصیبی دارد، اضافه آن که او از خصیبی اجازه روایی دارد. و صاحب ریاض هم با عنوان عالم فاضل و محدث، او را ستوده. و ابوالعباس بن عقده هم از خصیبی روایت کرده و ثنایش گفته است.

و گویند سیف‌الدوله حمدانی در نماز به او اقتدا نموده و از او دفاع می‌کرد و با دشمنانش مبارزه می‌نمود مخالفان او بر اساس آنچه قدما آنها را غلوّ می‌پنداشتند و امروز ثابت شده که آنها غلوّ نیست تضعیف می‌کرده‌اند.

ص: ۶۸

امّا شخصیّت سوم؛ یعنی میمون طبرانی، اگر چه او هم از بزرگان علوی بوده که در راه دعوت مذهب، کوشش‌ها کرده است ولی شما روی دو کلمه میمون و طبرانی، دچار تردید و توهّم شده‌اید.

در حالی که طبریه از قرن چهارم میلادی؛ یعنی ششصد سال قبل از تولد طبرانی، بکلّی مرکزیت را از دست داده، چنانکه غرناطه و قرطبه یک روز از بلاد آباد اسلامی بوده ولی امروز نیست.

و امّا تشابه اسمی میمون، باید بدانید موسی بن میمون فیلسوف یهودی بوده امّا میمون طبرانی مردی مسلمان و عرب بوده و از شاگردان ابن رشد.

آیا مجرّد تشابه اسم می‌تواند منشأ چنان قضاوتی باشد؟ (۱)

۱- در اینجا برای تکمیل سؤال و جواب ششم نظر خواننده رابه این مطلب زیر جلب می‌کنم:

الف: ابوشعیب محمد بن نصیری نمیری از اصحاب امام هادی و در عصر عسکریین علیهم السلام بوده و رجال شناسان درباره او اندک و احیاناً ضد و نقیض سخن گفته‌اند. مراجعه کنید به: رجال کشی، ص ۴۳۷، اعلمی، کربلا، اختیار معرفهٔ الرجال، طوسی، ج ۱، ص ۲۱، و ج ۲، ص ۸۰۵، آل بیت، قم، رجال ابن داود، ص ۵۱۱، ارموی، تهران، فرق الشیعه، نوبختی، ص ۹۳، نجف؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۵. خرسان، ۱۴۰۳، مشهد؛ الغیبه، طوسی، ۲۴۴، بصیرتی، قم؛ رجال العلامه، ص ۲۵۴، نجف؛ جامع المقال، طریحی، ۱۲۸، تهران؛ جامع الرواهٔ، اردبیلی، ج ۲، ص ۲۰۸؛ بهجهٔ الآمال، علیاری، ج ۶، ص ۶۷۶، تهران. بحارالانوار، مجلسی، ج ۵۱، مؤسسهٔ الوفا، بیروت؛ معجم رجال الحدیث، خویی، ج ۱۷، ص ۳۳۶ چاپ نخست؛ ریحانهٔ الأدب مدرس تبریزی، ج ۶، ص ۱۹۴. خیام، تهران؛ لغت‌نامه دهخدا، ماده نصیر؛ اعلام المنجد، ایضا، و جز اینها. ناگفته نماند که همه منابع یاد شده یکی از دیگری گرفته و گاهی عین عبارت مرجع نخستین را آورده است. و آقای دکتر علی سلیمان احمد در پاسخهای مزبور ضمن اقرار به کمی اطلاعات درباره ابوشعیب، اضطراب مطالب را مستند به اوضاع خاص اجتماعی زمان ائمه دانسته و به استناد برخی منابع، در توثیق او کوشیده است. و نگارنده رانظر آن است که اگر همه مردم درباره فرد یا جمعی، البته بدون وجود دلیل قطعی و روشن، چیزی بگویند ولی آنها گویند ما چنان نیستیم وچنین هستیم، ما باید سخن آن شخص یا جمع رابپذیریم و سخن دیگران را نپذیریم «وَلا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً»؛ وبه هر که سلامی به شما القا می‌کند، نگویید که تو مؤمن نیستی ...» نساء: ۹۴

آقای واعظ زاده در گزارشی از سفر سوریه، از سید حسن امین فرزند مؤلف اعیان الشیعه رحمه الله نقل کرده‌اند که او گفت: با این که آنان نزد والد ما می‌آمدند و او چندان خوشبین نبود لیکن اکنون که با این صراحت، ادعای جعفری و اثنی عشری بودن را دارند، باید بپذیریم.

ب: اما حسین بن حمدان خصیبی، کلام رجال نویسان و تراجم نگاران درباره او هم مختلف و گاهی موهن می‌باشد. او اصلًا از مصر بوده و معلم بزرگ علویان که به جنبلا آمده و بعد به بغداد رفته واخیراً در حلب مستقر شده و در شیخ بیرق حلب درگذشته است. او مذهب نصیریه را که مؤسس آن محمد بن نصیر نمیری بوده، ترویج می‌کرده ومورد توجّه امرای آل بویه و آل حمدان بوده است. کتاب راست باش را به عضدالدوله اهدا کرده و هدایت کبری را به سیف الدوله حمدانی تقدیم داشته است.

نک: اعلام المنجد، ماده «خصب» و الأعلام، خیرالدین زرکلی، ج ۲، ص ۲۳۶؛ رجال نجاشی، ص ۶۵. تحقیق استاد شبیری.

ص: ۶۹

سؤال هفتم: سه چیز را شخصاً در میان علویان رایج دیدم که با اسلام سنّتی ناسازگار است: نبودن حجاب صحیح، فقدان مسجد در مناطق علوی نشین و عقیده به تقمیص. در مورد حجاب باید گفت اگرچه برخی بانوان مسلمان غیر علوی هم بی حجابند لیکن آنان غالباً عقیده به حجاب را حفظ کرده‌اند در حالی که بانوان علوی بی حجاب، گویا عقیده به

ص: ۷۰

حجاب ندارند و احساس گناه نمی‌کنند. و درباره بی‌توجّهی به مسجد، می‌گویم من بسیاری از روستاهای علوی نشین را دیده‌ام ولی مسجدی در آنها ندیدم با اینکه برخی از آنها بسیار بزرگ و پرجمعیّت بودند؛ مانند:

روستای ناعم‌جب، جراح غسانیه، لفتا یا شطحا و غیر آنها. به هر حال نظرتان را درباره مسأله‌های فوق و به‌خصوص تقمیص، بفرمایید.

جواب: آیا بی‌حجابی برخی بانوان مسلمان، اختصاص به علویان دارد؟ و آیا هرکس حجاب را رعایت می‌کند مسلمان است؟ در بسیاری از مناطق مسیحی نشین، بانوانی مسیحی وجود دارند که کاملًا دارای حجاب و پوشش می‌باشند و یا به نظر پرسش کننده، حجاب اصل ششم از اصول اسلامی است که ایشان کشف کرده و بر آنها افزوده است! بدون تردید حجاب و طرز پوشش یک مسأله اجتماعی است و به اصطلاح جنبه فولکلوری (۱) دارد و در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، متفاوت می‌باشد. آیا دیده شده که در کلیسای واتیکان، دختری با پیراهن مینی حاضر شود و یا آیا راهبه‌ها را نمی‌بینم که دارای لباسی سنگین و پوششی متناسب می‌باشند؟ جامعه ها از یکدیگر متأثّرند و مد به اصطلاح در این میان نقش بازی می‌کند. وبود و نبود حجاب را نمی‌توان دلیل اسلام یا نبود اسلام فرض کرد.

امّا راجع به نبودن مسجد در برخی روستاهای علوی نشین باید بگویم که شما فقط به روستاهایی رفته‌اید که به سبب فقر فرهنگی و یا مالی و

۱- لغتی است فرانسوی به معنای: علم به آداب و رسوم توده مردم و افسانه‌ها وتصنیف‌های، عامیانه، توده‌شناسی.

ص: ۷۱

وجود انزوا و ترس و وحشتی که در طول تاریخ بر این مردم گذشته است، مسجد نداشته‌اند. چرا به روستاهای متعلق به همین علویان نرفتید که همه آنها دارای مسجد می‌باشند و امروز در بسیاری از آنها می‌توان گفت که گویا مسابقه بنای مسجد برگزار می‌شود.

امّا مسأله تقمیص؛ یعنی جا به جایی روح انسانی، در تفکّر علویان، مسأله‌ای است جدای از اصل اعتقاد به اصول اسلامی و آن برداشت خاصّ ایشان است در بعد معرفتی، از مسأله روح و بدن و ترکیب آن دو.

خلاصه آنکه اسلام سنتی و غیر سنتی، که شما در سؤال خود داشتید، دو اسلام نیست ولی مراتب معرفت و ایمان متفاوت است و به همین مناسبت سلوک‌ها هم متفاوت خواهد بود. ما نباید گرفتار فتنه باشیم و به عبارت دیگر از آن فتنه‌ها باید سالم بیرون آییم و به سبب برخی مسائل جانبی نباید به جان هم بیفتیم.

آیا پیامبر نفرمود: چه بسا روزه داری که او از روزه گرفتنش جز تشنگی و گرسنگی بهره‌ای نمی‌برد و چه بسا نماز گزاری که از نماز جز خستگی، طرفی نمی‌بندد؟! معنای این حدیث، آن نیست که آن روزه‌دار و این نمازگزار، تکلیف انجام نداده و متخلّف است، مراتب متفاوت است. رسول اکرم آن اندازه به نماز می‌ایستاد که پاهایش ورم می‌کرد و وقتی همسرش دلسوزانه می‌گفت خدا که تو را بخشیده، چرا این اندازه خود را به زحمت می‌اندازی؟ می‌فرمود: آیا بنده شاکر و سپاسگزار نباشم؟

و همچنین مولای ما علی علیه السلام فرمود: «عبادت من از روی ترس از عذاب و یا رغبت به ثواب و پاداش نیست، بلکه عشق و پرستش است ...»

ص: ۷۲

و نظـایر این‌هـا از معارف والای عرفانی، که در همه ادیان و مـذاهب یافت می‌شود و اختصاص به اسـلام و مسـلمین نـدارد. خلاصـه کسـی را نبایـد به سـبب عقیـده داشـتن به تقمیص، تکفیر کرد، شایـد روزی آگاهی بشـر به حـدّی برسـد که آن را بفهمد و بپذیرد، چنان‌که مسیحیان حرکت زمین را سرانجام پذیرفتند و غائله را ختم کردند. (۱) سؤال هشتم: برخی علویان شیعه اثنی عشری خالصند و میـان ایشان و دیگر شـیعیان، فرق نمی‌توان گـذاشت و برخی غالی می‌باشـند که ربطی به اسـلام ندارنـد و در این جا برخی گویند همه علویان یکی هسـتند و آنان آموزش خاصّ شـفاهی دارند که هرگز هم آنها را روی کاغذ نمی‌آورند تا به دست دشمن نیفتد و به هر حال آنان مذهب ویژه‌ای دارند. از روی تقیّه اظهار اسلام می‌کنند. نظر شما در این باره چیست؟

جواب: اوّلًا شما وجود تفاوت بین عقاید علویان و اسلام سنّتی را مسلّم و قطعی گرفته‌اید!

و ثانیاً بر اساس وهم و خیال، علویان را سه گروه کرده و گروه سوّم را دارای تعالیم خاصّ شفاهی و سرّی قلمداد نموده‌اید.

و ثالثاً از کلمه غلوّ و غالی در طول تاریخ، سوء استفاده فراوان شده است، برخی حتّی عقیده به افضلیت علی علیه السلام را از عثمان، غلوّ پنداشته‌اند پس در این زمینه، معیار چندان روشنی وجود ندارد و بالاخره سخن اوّل و

۱- اسـتاد در این مقام به پاسخی مفصّل پرداخته وما همین اندازه را ترجمه کردیم و بقیه رابه اهل فن ارجاع می‌دهیم و هدف عمده، بیان این نکته است که علویان منکر اصلی از اصول اسلام نیستند، وآن سلسله مسائل برداشت‌های ذوقی و عرفانی خاص است که در آن زمینه هر گروه وجمعیّتی شاید طرز تفکر خاصّ داشته باشند.

ص: ۷۳

آخر ما و آنچه هیچ فرد علوی منکر آن نمی‌تواند باشد، این است که وقتی انواروﻻیت‌علی علیه السلام بردل‌ها می‌تابد (۱) دربعضی ازآن‌هامی‌درخشدو شکوفا می‌گردد ولی در بعضی دیگر تیرگی به وجود می‌آورد و در نتیجه انحراف و کژی ایجاد می‌کند و به هر حال مخلصان روشن روان هر سخن نادرست منسوب به ایشان را رد می‌کنند و این را جزء تعالیم خود می‌دانند وبرگرفته از ارشاد امامان دوازده‌گانه به حساب می‌آورند که اگر سخن خلاف عقل و منطق و شرع به ایشان نسبت داده شود، آن را نپذیرند و رد کنند. (۲) در پایان این بحث، برای نتیجه گیری، چند نکته را یاد آور می‌شوم:

۱- با این که قرآن کریم بر نشر حقیقت و گسترش دعوت و تبلیغ رسالت، مبنی بر خلوص و اعتقاد، تأکید دارد مسلمانان آن گونه که شایسته است؛ مثل گذشتگان قرون نخستین اسلامی، در این زمینه تلاش ندارند

۱- مناسب این کلام استاد دکتر علی سلیمان احمد است، آیه چهل و چهار سوره‌فصلت که فرمود: «قُلْ هُوَ لِلَّذِینَ آمَنُوا هُدیً وَ شِفاءٌ وَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ فِی آذانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَیْهِمْ عَمًی ...»؛ «بگو قرآن برای مؤمنان هدایت و شفا و درمان است ولی کسانی که ایمان ندارند، در گوشهایشان سنگینی است و همین قرآن برای ایشان کوری و ضلالت و گمراهی است.

۲- این بود خلاصه وفشرده هشت سؤال و جواب که آقای نبیل فیاض از آقای دکتر علی سلیمان احمد کرده و زیراکس آن، پخش شده است و این جزوه توسط خود آقای فیاض در اختیار نگارنده قرار گرفته است وشاید شدت اختصار، به طرح برخی مطالب لطمه زده که در روشن گشتن بعضی از نسبت‌ها و عقاید و یا تحلیل آن‌ها، مفید بود، لیکن، ناگزیر از چنین اختصار بودیم که ترجمه کامل آن پاسخ‌ها و آوردن کلیه آنچه استاد برای دفاع از کیان علویان نگاشته، صفحاتی زیاد از این کتاب را اشغال می‌کرد و به هدف اصلی ما در این تألیف، آسیب می‌رسید.

ص: ۷۴

«الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحداً إِلَّا اللَّهَ ...» (۱)

وبا کمال تأسف مکتب‌های باطل و تبشیر مسیحیّت و بنگاههای وابسته به صهیونیسم جهانی به طرق مختلف در تکاپو هستند و گاهی کتاب‌های ایشان در قالب قصّه و رمان حتی در داروخانه‌های کشورهای مسلمان، در سطح کودکان، عرضه می‌شود.

۲- مشکل فرقه گرایی که در طول تاریخ، توسط شاهان فاسد، که برهه‌هایی سایه شوم بر بلاد اسلامی افکنده و صفوف مسلمان‌ها را پراکنده و آنها را از همدیگر جدا ساخته‌اند، حل شود و آن همه تفرقه و جدایی به وحدت و اتحاد تبدیل گردد. و در مورد علویان، این مسلمانان دور افتاده از اصل خویش و ناشناخته برای دیگر مسلمانان، باید قدم‌های مصلحانه برداشته شود.

شهید سید حسن شیرازی که خود از مبلغان تلاشگر بود و در این میدان مصاف فراوان کرد و با علویان سوریه و لبنان از نزدیک تماس داشته می گوید: آنان را شیعیان اهل بیت یافتم که از صفا و خلوص برخوردارند.

استاد واعظ زاده از شخصیتی دیگر به نام شیخ حبیب آل ابراهیم نام می‌برد که در تبلیغ اسلام و اشاعه فرهنگ ناب مسلمانی، در میان علویان مهجور، مجاهدت‌ها می کرده است. ما باید راه این سلف صالح را ادامه دهیم.

۳- ما باید بدگمانی را کنار بگذاریم «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» (۲)

و به این

۱- احزاب: ۳۹

۲- حجرات: ۱۲

ص: ۷۵

نکته توجه کنیم که این اخلاق ضد قرآنی در طول تاریخ، ما را از یکدیگر جدا کرده و موجبات ضعف در برابر دشمنان را به وجود آورده است.

امروز بیش از یک میلیارد مسلمان، مزه تلخ این همه تفرقه و تشتّت را، که نتیجه قرنها توطئه است، می‌چشند. وقت آن رسیده که به خود آییم و درصدد جبران باشیم.

۴- امروز سران حکومت و دولت در سوریه و بسیاری از افسران ارشد ارتش این کشور و حتی برخی چهره‌های دانشگاهی، از علویان می‌باشند و شنیده شده برخی افسران سوری در جنگ اکتبر اعراب و اسرائیل، نهج‌البلاغه همراه داشته وبا نیروی ایمانی و روح توسّل به ائمه علیهم السلام از خدا پیروزی می‌خواستند و دوست علوی (۱)ما در دانشکده ادبیات دانشگاه دمشق، به صور مختلف نهج البلاغه را برای دانشجویان مسلمان تدریس می‌کند و موفقیتی چشمگیر دارد. آیا وقت آن نشده که مسلمانان این فرصت‌ها را غنیمت بشمارند و به این شخصیت‌های مسلمان نزدیک‌تر شوند و مجال به ایادی بیگانه ندهند.

نگارنده به یاد دارد که آقای سید موسی صدر در این زمینه تلاش چشمگیر داشت و برکات وجود آن مرد بزرگ مشهود بود و همین، نگرانی بدخواهان را برانگیخت و ایشان را از میان مسلمانان ربودند و بسیاری دیگر از این شخصیت‌ها را ترور کردند ولی خداوند در کمین است و عاقبت از آن پرهیزگاران می‌باشد.

۵- امروزه به علت جاذبه تمدن صنعتی غرب، بسیاری از مسلمانان

۱- استاد دکتر اسعد احمد علی، دارای آثاری است از آن جمله «الابداع والنقد».

ص: ۷۶

مشرق زمین، به آن دیار جذب شده و در نقاط مختلف و احیاناً دور از هم، پخش گشته‌اند و نسل‌های آنها خواه ناخواه از اصول اسلام ناآگاه می‌مانند و بویژه که فرهنگ الحاد و ماده گرایی غرب مانند یک بیماری مسری عالم‌گیر شده است. آیا در این شرایط بر بزرگان عالم اسلام لازم نیست که چاره اندیشی نمایند و علاج واقعه‌ها را قبل از وقوع کنند تا آنان هویت اسلامی خود را بیابند و شکار راهزنان انسانیت نشوند؟

۶- سرگذشت جمعیت‌هایی مثل علویان که به علت سیاست‌های غلط و جاه طلبانه حکمرانان داخلی و توطئه‌های سیاسی استعمارگران خارجی از متن جامعه اسلامی رانده شده و احیاناً مورد ستم قرار گرفته و از بسیاری از احکام بی‌خبر مانده‌اند، ضرورت تجدید حیات تبلیغاتی و آموزشی مسلمانان را دو چندان می‌کند. ما باید از این سرگذشت‌های تلخ عبرت گرفته و جلو جهل و نا آگاهی نسل را بگیریم که هجوم فرهنگی، ناجوانمردانه و نا برابر، مغزها و فکرها را تسخیر می‌کند و با لطائف‌الحیل، پیش می‌تازد. آیا مرکزیتی مرتبط به هم و بر اساس پارسایی و ایمان نباید ایجاد کرد و این سیل بنیان کن فرهنگ انسانی را از طغیان بازداشت؟

۷- ما در یکی دو قرن اخیر، بخصوص شاهد دین سازی و مذهب تراشی استعمارگران غرب و شرق الحادگرا هستیم. آنان بدینوسیله رخنه در بلد عظیم اسلامی کرده و جامعه‌های بزرگ ویکپارچه را قطعه قطعه نموده‌اند واحیاناً جنگ‌های خانگی راه انداخته و برای رسیدن به مقاصد سوء سیاسی، مردم را به خصومت و دشمنیِ هم واداشته‌اند. مذاهب بهائی و بابیگری و وهابیت و قادیانیگری، نمونه‌های تازه این حرکت تفرقه افکن است که مسلمانان را سخت به خود مشغول کرده و صفوف را از هم

ص: ۷۷

جدانموده است. مسلمانان باید مشت دشمن را بخوانند و به قرآن کریم و آیات نوید بخش وحدت، توجه کنند که فرمود: «إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (۱)

؛ «این است امت واحد و یگانه و یکپارچه و منم پروردگار شما، پس تنها بنده من باشید وبس.»

۸- باتوجه به اصلی که خداوند کریم در قرآن یاد فرمود که:

«وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنا راجِعُونَ»

؛ «مردم پاره پاره شدند و گروه گروه گشتند و به هر حال، همه به سوی خداوند باز خواهند گشت.»

«فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (۲)

؛ «از نظر کتاب و مکتب، پاره پاره شدند و هرگروه و حزبی به آنچه نزد اوست، شادمان است.»

این آیات در واقع یک نوع روان‌شناسی انسان است که باوجود مشترکات فراوان فکری و عقیدتی و با داشتن انگیزه برای اتحاد و یکپارچگی، به هر حال انشعاب و پراکندگی در صفوف مسلمین خواه ناخواه پدید آمده است، روی این اصل به نظر ما هرچند که بر اساس وظیفه انسانی- اسلامی، ما باید از علویان دفاع کنیم و وقتی آنان خود را شیعه جعفری و اثنی عشری می‌نامند، باید بپذیریم لیکن واقعیّت آن است که در برخی از کشورهای اسلامی؛ مثل ترکیه و برخی نواحی ایران، فرقه علی‌اللّهی و به اصطلاح، «اهل حق!» وجود دارد که دارای انحراف عقیدتی و فکری بوده و در نتیجه از انجام وظایف دینی و تکالیف

۱- انبیاء: ۲۹۲- انبیاء: ۹۳

۲- مؤمنون: ۵۳

ص: ۷۸

اسلامی سرباز می‌زنند.

البته ما همچنان عقیده داریم؛ اگر دایره تبلیغات اسلامی، آنگونه که شایسته است، گسترش یابد و فرهنگ دینی در رأس برنامه‌ها باشد و مبارزه با خرافات و پیرایش دین و مذهب از نامعقولات پی گرفته شود، نومید از اصلاح آن گونه فرقه‌ها نیستیم امّا متأسفانه در گذشته بسیار دور با غلوّ گرایی و پندارهای واهی به نام دین، مسلمانان را پاره پاره کرده و تضعیف نموده‌اند امروز هم سلطه زیانبار امپریالیزم و کمونیزم بر بسیاری از کشورهای مسلمان، به عنوان تجدد گرایی، هرج و مرج اعتقادی سایه افکنده و به دنبال آن، بی‌عملی و بی‌توجهی به فرائض و واجبات، ایجاد کرده است. و با این که بهشت موهوم سوسیالیزم حتی برای طرفداران متعصب آن، سراب در آمد، امّا فریب خورده‌های مکتب‌های الحادی و رانده شده‌های مرتد همچنان خود را پایبند اصول، نشان نمی‌دهند و آثار شبیخون فرهنگی در ابعاد تازه تری چهره زشت خود را نشان می‌دهد ولی به هر حال ما باید به همان میزان گسترش هجوم بی‌امان فرهنگی، به مبارزه عملی و فرهنگی خود گسترش دهیم و اهداف بزرگ و آرمانی را از یاد نبریم، «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ...» (۱).

۱- آل عمران: ۱۲۶

ص: ۷۹

فصل ۴: دمشق

دمشق یا دمشق شام، مرکز جمهوری عربی سوریه و بزرگترین شهر این کشور است. دمشق از شهرهای بسیار کهن شام است و بسیاری از آثار تاریخی قبل و بعد از اسلام، در این شهر قرار دارد.

دمشق در قرن یازدهم قبل از میلاد، پایتخت پر رونق آرامیان بوده است و در سال چهاردهم هجری به دست مسلمانان فتح شد که بعدها، معاویه پسر ابو سفیان، نخستین سلطان اموی، آنجا را پایتخت خود قرار داد. (۱) دمشق در دوره اسلامی و در زمان حکومت بنی امیه، به‌طور چشم‌گیری آباد گردید و از جمله آثار عظیم و با شکوه آن، جامع دمشق می‌باشد که به آن اشاره خواهد شد.

۱- نک: محمود مصاحب، دائرةالمعارف فارسی، ج ۱، حرف دال، چاپ امیرکبیر.

ص: ۸۰

جمعیت دمشق متجاوز از یک میلیون نفر می‌باشد. و دانشمندانِ نامیِ فراوانی در آن مدفونند و از اهل بیت نیز آثار پرخیر و برکتی در این شهر بر جاست که در این کتاب به بیان آن‌ها خواهیم پرداخت.

دانشمندان مسلمان، ادیبان، جغرافی دانان، جهانگردان، رحله نویسان و خاور شناسان درباره شام، به‌خصوص دمشق سخن‌ها دارند.

زکریای قزوینی می‌نویسد: دمشق، قصبه شام و بهشت روی زمین می‌باشد.

دمشق شهری بسیار زیبا، با طراوت و خوش آب و هوا است، در این شهر درخت فراوان و میوه بسیار ارزان می‌باشد. ابوبکر خوارزمی گفته است: بهشت دنیا چهارتاست: غوطه دمشق، صغد سمرقند، شعب برّان و جزیره أبّله. و بهترین و زیباترین آن‌ها، غوطه دمشق می‌باشد. (۱) مقدسی می‌نویسد: دمشق شش روستا دارد: غوطه، حوران، بثنیّه، جولان، بقاع و حوله. و شام سرزمینی است گرانقدر و پیغمبر خیز، مرکز ابدالان، خاستگاه فاضلان و نخستین قبله‌گاه مسلمانان. (۲) ابن جبیر، سیّاح و جهانگرد مسلمان در قرن ششم هجری، می‌نویسد:

دمشق بهشت خاور زمین، مطلع حسن دلربای آن، نگین سرزمین‌های اسلامی و عروس شهرهایی است که من گشته‌ام.

شهری است آراسته به گل و ریحان و آذین بسته از زیورهای اطلسی از باغ و بستان، همان شهری که خداوند عیسی مسیح و مادرش مریم را در

۱- آثار البلاد و اخیار العباد، ص ۱۸۹، بیروت، ۱۳۹۹ ه. ق.

۲- احسن التقاسیم، ج ۱، ص ۲۱۱، ترجمه علینقی منزوی. تهران.

ص: ۸۱

آن، پناه داد و به سوی آبی خنک و گوارا هدایتشان فرمود. (۱) ابن جبیر در این بخش از سخن خود، به آیه‌ای از قرآن، اشاره دارد که فرمود:

«وَ آوَیْناهُما إِلی رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِینٍ»؛ (۲)

«آن دو (مریم و عیسی) را به سوی ربوهٔ (تپّه) که دارای استراحتگاه و آب گوارا بود، پناه دادیم.»

مفسّران در تفسیر آیه مزبور نوشته‌اند که مراد از ربوه، دمشق می‌باشد.

و برخی هم گفته‌اند: ربوه کوهی است بلند در یک فرسنگی دمشق و بر بالای آن، مسجدی است زیبا در میان باغ‌ها و درختان.

یاقوت حموی می‌نویسد: گویند نخستین کسی که دمشق را ساخت یکی از فرزندان نوح بود و آن را «ارم ذات العماد» نامید، و گفته شده: هودِ پیامبر، اوّلین کسی است که در دمشق فرود آمد و دیوار جلوی جامع را بالا برد. و سوّمی گوید: عازر غلام حضرت ابراهیم علیه السلام که دمشق نام داشت و اصلًا اهل حبشه بود، این شهر را بنا نهاد و به همان نام او مشهور گشت و در روزگاران بعد، رومیان در آن سکونت گزیدند. برخی از گذشتگان دیگر روایت کرده‌اند که دمشق خانه نوح بوده و او چوب‌های کشتی خود را از کوه‌های پر درخت لبنان، فراهم می‌کرده است.

از پیشینیان، برخی روایت کرده‌اند که نخستین دیواری که پس از طوفان نوح پی نهاده شد، دیوار دمشق و حرّان بود، و خانه شدّاد بن عاد هم در دمشق بوده است.

۱- رحله ابن جبیر، ص ۲۱۱، بغداد، ۱۳۵۶ ه. ق.

۲- مؤمنون: ۵۰

ص: ۸۲

از خصوصیات دمشق که در کمتر دیاری دیده می‌شود، کثرت نهر و قنات و فراوانی آب است که از هر باغ و بستانی گذر کنی، آب در آن مشاهده می‌نمایی که از لوله‌هایی بر حوضچه‌ها می‌ریزد و روان می‌شود و مردم از آنها می‌نوشند و بهره‌مند می‌شوند. دمشق ماهوری است که کوه‌های بلند آن را در برگرفته است. (۱) ابن واضح کاتب یعقوبی می‌نویسد: دمشق شهری است با شکوه و کهن و آن، از جاهلیت و پس از ظهور اسلام، مرکز شام بوده است. ابوعبیده جرّاح در سال چهارده هجری، پس از گذشت یک سال از محاصره آن، از باب الجابیه، به عنوان صلح داخل شهر شد و خالد بن ولید از دروازه شرقی با جنگ و پیکار، آن را فتح کرد لیکن ابو عبیده به صلاحدید عمر بن خطّاب، صلح را به تمام شهر تعمیم داد. (۲) حمداللَّه مستوفی می‌نویسد: دمشق از اقلیم چهارم است. در اوّل، ارم بن سام بن نوح علیه السلام بر آن باغی ساخت آن را «باغ ارم» خواندند. ذکرش در جهان مشهور است و به خوشی ضرب‌المثل بوده است. پس شداد بن عاد بر آن موضع عمارت فراوان افزود چنانکه بهشت و دوزخ ساخت. آن را «ارم ذات العماد» گفتند. و مصدِّق این معنا، کلام خداوند متعال است که فرمود: «إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ» (۳)

بعد از آن بنی‌امیه بر آن عمارت فراوان افزودند، دور آن شهر غوطه و هوایش

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶، و ج ۲، ص ۴۶۳، دار صادر بیروت. و نک: یعقوبی، البلدان، ص ۸۶، نجف اشرف، ۱۳۳۷ ه. ق.

۲- نک: ابن الحورانی، زیارات الشام، ص ۸ و ۱۲

۳- فجر: ۸- ۷

ص: ۸۳

معتـدل متمایل به گرما است. (۱) ناگفته نماند که شام هرچند که سـرزمینی پیغمبر خیز و دارنده فضـیلت است لیکن به نظر می‌رسـد چون مـدت زمان طولانی پایتخت سـلاطین اموی و مروانی بوده و این خاندان فاقد فضـیلت و ارزش بوده‌اند، برای جبران کمبودهای روحی و حلّ عقده‌های روانی، به جعل حدیث اهتمام فراوان داشـتند و افرادی را به این هدف به خدمت می گرفته‌اند، لذا برخی و یا بسـیاری از آن احـادیث به گفته اهـل فن، مجعول می‌باشـد. بـا این وجود، مـا اصـراری بر انکـار اینگونه احادیث، تا آنجا که با بنیاد فکری و اصول اعتقادی ناسازگار نباشد، نداریم.

۱- حمداللّه مستوفی، نزههٔ القلوب، ص ۲۵۰- ۲۴۹، تحقیق کای. لسترانج.

ص: ۸۴

ص: ۸۵

فصل ۵: حلب

اشاره

حلب دوّمین شهر سوریه و در شمال این کشور در سیصد و پنجاه و پنج کیلومتری دمشق قرار دارد و دارای آثار و بناهایی است با عظمت؛ همانند مسجد زکریا، قلعه غول پیکر، معروف به قلعه صلاح‌الدین ایوبی. در این میان دروازه حلب نیز با عظمت می‌نماید. در بازار دراز این شهر، مساجد زیادی به چشم می‌خورد. حلب در عصر حمدانی‌ها شیعه نشین بوده و خاندان حلبی یا آل شعبه، در میان راویان شیعه معروفند.

محدث قمی در این زمینه می‌نویسد: حلب مرکز علمای شیعه امامیه بوده و اهالی آن در میان مردم شام، خوش قلب‌ترین، باهوش‌ترین و بافهم‌ترینند. نقل شده که صلاح‌الدین ایّوبی پس از فتح مصر به سوی حلب روی نهاد و قصد تصرّف آن کرد. والی آن سخت ترسید و از توده مردم استمداد کرد و آنان قول مساعد دادند که به وی کمک کنند منتهی به چند شرط:

ص: ۸۶

۱- در اذان همه مساجد و بازار، دوباره «حیّ علی خیر العمل» گفته شود.

۲- مسجد جامع شهر از آنِ آنان باشد.

۳- در پیشاپیش جنازه‌ها، اسم دوازده امام برده شود.

۴- در نماز میّت پنج تکبیر گفته شود.

۵- حقّ عقد خواندن و ثبت ازدواج‌ها، به شریف ابو المکارم ابن زهره، مقتدای شیعیان حلب واگذار گردد. والی همه این شرایط را پذیرفت. (۱) به هر حال، در حلب و اطراف آن، گویا قریب به سی هزار شیعه زندگی می‌کند در صورتی که رقم شیعیان در خود دمشق از ده هزار تن تجاوز نمی‌کند. (۲) تاریخ جغرافی‌دانان درباره حلب نیز داد سخن داده چنان‌که جهانگردان نیز در وصف آن و آثار باستانی و اسلامی‌اش، مطالبی دارند و هر کدام به زبانی آن را ستوده‌اند.

ناصر خسرو می‌نویسد: حلب را شهری نیکو دیدم، باره‌ای عظیم دارد.

ارتفاعش بیست و پنج ارش و قلعه‌ای عظیم همه بر سنگ نهاده ...

بازرگانان آنجا روند. چهار دروازه دارد: «باب الیهود»، «باب اللّه»، «باب‌الجنان» و «باب الأنطاکیه.» (۳) قزوینی می‌نویسد: حلب شهری است پر خیر وبرکت، خوش آب وهوا

۱- شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۶۹، افست قم.

۲- مجلّه دانشکده الهیات مشهد، شماره ۱۴، گزارشی از سوریه.

۳- سفرنامه، ص ۱۶، به کوشش دبیرسیاقی، انجمن آثار ملی، تهران.

ص: ۸۷

ودارای خاکی حاصل‌خیز.

سور و قلعه‌ای محکم ومستحکم دارد. گویند ابراهیم خلیل الرحمان گوسفندانش را آنجا می‌دوشید وبه روز جمعه بر فقرا صدقه می‌داد واین وجه تسمیه شهر حلب است. ابراهیم علیه السلام در این شهر دو مقام دارد که مردم به زیارتش می‌شتابند. ساکنان آن سنّی و شیعه‌اند. (۱) مقدسی می‌نویسد: حلب شهری زیبا، ساده و بارو دار است، مردمش خوش زبان، مرفّه وخردمندند. ساختمان‌ها با سنگ و خوش بناست ودر میان شهر دژی بزرگ واستوار هست که چاه آب دارد و انبارهای شاه در آن است و مسجد جامع در میان شهر است. (۲) مستوفی می‌نویسد: «معدن به کوه جوشن به غربی حلب، به ملک شام است. گویند در اوّل، حاصل بی‌قیاس داشت، چون اهل بیت امیرالمؤمنین؛ حسین بن علی علیهم السلام را به اسیری بر آنجا گذرانیدند وآن قوم بدان حال، ایشان را شماتت کردند وحرم حضرت امیرالمؤمنین حسین علیه السلام را از قهر گرما [کذا]، اثر کرده و بچه به زیان رفت، آن معدن را برکت نماند.»

و همو می‌نویسد: «بهترین صانعان این جوهر (شیشه) در حلبند و آبگینه حلبی صفا و شهرت تمام دارد.» (۳) آملی می‌نویسد: حلب شهری است در صحرا، سوری استوار دارد به ارتفاع بیست و پنج گز از سنگ، و خندقی بزرگ، و از جانب شرقی آن

۱- آثار البلاد واخبار العباد، ص ۱۸۳، دار بیروت، یاقوت در این وجه تسمیه، مناقشه وسپس توجیهی دارد. مراجعه شود به: معجم البلدان ماده «حلب».

۲- احسن التقاسیم، ج ۱، ص ۲۱۸، ترجمه علینقی منزوی. تهران.

۳- نزهة القلوب، ص ۲۰۳

ص: ۸۸

سنگی عظیم، و بر سـر او قلعه ساخته و همه سـراهای او پنج اشکوی است و از آنجا بلور و آبگینه‌های خوب به اطراف برند. (۱) ابن جبیر می‌نویسـد: حلب- خداونـد نگهـدارش بـاد- شـهری است با عظمت و پر آوازه و مورد توجه شاهان. در آن قلعه‌ای است بسـیار بلند، عظیم و کم نظیر. شـگفتا که دیارها باقی می‌مانند لیکن ساکنان از بین می‌روند. کجایند حمدانی‌ها و شـعرا و ادبای این شـهر؟! ... (۲) و ابن بطوطه در تعریف حلب عین اظهـارات ابن جبیر را آورده و در پایـان می گویـد: شـعرا و ادیبـان در وصف حلب، شـعر فراوان گفته و آن را ستوده‌اند؛ مانند بختری، معرّی، ابوالفتیان، ابوالفتح بستی و ابوالحسن عنسی و دیگران. (۳) یاقوت حموی نیز در بیان محاسن حلب و ذکر مشاهد و مزارات آن، سـخن‌ها دارد. او می گوید: حلب شـهری است بزرگ، وسیع، پرخیر و برکت، خوش آب و هوا و دارای زمین حاصـلخیز و پر آب. در قلعه حلب مقام ابراهیم قرار دارد و صندوقی محتوای قسمتی از سر مقدس یحیی بن زکریا، به سال ۴۳۵ ه. ق. در آنجا کشف شد.

در باب الجنان، مشهد علی بن ابیطالب قرار دارد. گویند علی علیه السلام به خواب دیده شده و در اندرون باب العراق، مسجد غوث واقع است و در آنجا قطعه سنگی است. گویند خط علی بن ابیطالب در روی آن حک

۱- نفائس الفنون فی عرائس العیون، ج ۳، ص ۴۸۷، تهران.

۲- رحله ابن جبیر، ص ۲۰۲، چاپ بغداد، ۱۳۵۶ ه. ق.

۳- رحله، ص ۶۸، چاپ دار صادر، بیروت.

ص: ۸۹

است. و کوه جوشن در مغرب شـهر است و در آن قبر محسّن بن حسـین علیه السلام قرار دارد و مردم پندارند به هنگام انتقال اسیران اهل بیت، در کربلا به دمشق، این بچه سقط شده و یا طفلی از ایشان بوده و درگذشته و اینجا مدفون گشته است.

در پیشاپیش کوه، مقام ابراهیم قرار دارد. در بیرون، باب الیهود، سـنگی است بر راه که مردم نذورات فراوان کنند و گلاب و عطر به روی آن ریزند و مسلمانان و یهود و مسیحیان باهم به زیارت آن شتابند و گویند در زیر آن سنگ، قبر پیامبری است.

حلب دارای هفت باب است: «باب الاربعین»، «باب الیهود یا باب النصـر»، «باب الجنان»، «باب انطاکیه»، «باب قنّسـرین»، «باب العراق» و «بـاب السـرّ» در حلب از قـدیم و هم اکنـون (عصـر یـاقوت) شـاعران و ادیبـان فراوان وجـود داشـته و دارد و مردم آن خود سـاز و اقتصاددان و دارای علم معاشند و کمتر کسی را می‌بینی که در این زمینه، اخلاق از پدر ارث نبرده باشد، به همین سبب خانواده‌های اصیل و ثروتمند و دارای تمکن مالی، در حلب کم نیستند.

یاقوت می‌نویسـد: «و الفقهاء لیفتون علی مـذهب الامامیه» (۱)؛ «فقیهان به مـذهب امامی‌ها، فتوا می‌دهنـد.» و همین، شاهد آنست که این شـهر همواره مرکز شـیعه امامیه بوده است و چنان‌که یاد کردیم فقهای نامداری از جمله ابو صلاح حلبی و ابوالمکارم بن زهره و دیگران به دین شهر منسوب می‌باشند.

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۹۰- ۲۸۲، دار صادر، بیروت.

ص: ۹۰

صفّین

محلّی است میان رقّه و بالس (۱) بر کرانه فرات، بین موصل عراق و حلب شام.

صفّین، برای مسلمانان، بخصوص شیعیان، نامی آشناست. جنگی با این نام در اوّل صفر سال سی و هفت هجری میان معاویه پسر ابو سفیان و هواداران شامی او وبین علی علیه السلام فرزند ابو طالب و شیعیان وی، رخ داد که یکصد و بیست روز طول کشید و هفتاد هزار کشته بر جای گذاشت که بیست و پنج هزار نفر آن‌ها از سپاه علی علیه السلام و چهل و پنج هزار نفر آن‌ها از لشکر معاویه بودند.

در رکاب علی علیه السلام بیست و پنج تن از صحابه بدری حضور داشته‌اند که به دست شامیان به شهادت رسیدند؛ (۲) از جمله آنان عمّار یاسر را می‌توان نام برد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: «تقتلك الفئة الباغیة»؛ «تو را گروه متجاوز و ستمگر می‌کشد.» (۳) از نتایج زیانبار دیگر این جنگ، پیدایش یا تشکّل خوارج و تکوّن نطفه شورشیان نهروان است که مسلمانان را با بیشترین ضرر و زیان، که تفرقه و خصومت باشد، روبرو ساخت. بنی امیه که برای تحکیم پایه‌های سلطنت خود از هیچ عمل ضد انسانی دریغ نداشتند، در برابر امام وقت،

۱- رقّه شهری است معروف بر کرانه شرقی فرات به فاصله یک روز تا حرّان. و بالس‌نیز شهرکی است بین حلب و رقه بر کرانه غربی فرات. و صفین میان این دو قرار دارد، نک: معجم البلدان.

۲- معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۴

۳- ابن هشام، السیرة النبویّه، ج ۲، ص ۴۹۷، مصر.

ص: ۹۱

که مردم هم جملگی با او بیعت کرده بودند، به مخالفت قد برافراشتند و امیر المؤمنین علی علیه السلام را که شورش «ناکثین» را در بصره خاموش کرده بود، با مشکل دیگری به عنوان «قاسطین»، مواجه ساختند و آن مشکل نیز به پایان نرسیده، مشکل «مارقین»؛ این واقعه شیطانی دیگر، که تخم آن را نیز معاویه و مشاور عالی‌اش عمرو عاص، با روی نیزه قراردادن قرآن و مسأله حکمیت، کاشته و جریانش را رهبری می‌کردند، از بطن واقعه صفین زاده شد و علی علیه السلام آن انسان کامل را قربانی گرفت. شهیدان صفّین در جایی نزدیک حلب مدفون می‌باشند.

بعلبک

بعلبک، از شهرهای قدیمی شام و دارای آثار باستانی و کاخ‌های ویران با ستون‌هایی سنگی و مرمرین است که از روزگاران کهن همچنان پابرجا مانده است. فاصله این شهر تا دمشق سه روز مسافت است و برخی گفته‌اند از بعلبک تا دمشق دوازده فرسنگ است. بنابر قولی، قصه حضرت سلیمان بن داود علیه السلام در این شهر واقع شده است. از جمله مشاهد و زیارتگاه‌های بعلبک، قبر الیاس پیامبر و قبر اسباط است، و حضرت ابراهیم خلیل الرحمان نیز در آنجا مقام دارد. (۱) سید محسن امین می‌نویسد: شهید ثانی در این شهر فقه مذاهب پنجگانه تدریس می‌کرد و امروز هم بیشتر اهالی آن شیعه می‌باشند، همچنان‌که غالب ساکنان روستاهای اطراف بعلبک نیز شیعه هستند و

۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۵۴

ص: ۹۲

سادات موسوی، که در میان اجدادشان عالمان و فاضلان بسیار بوده‌اند، در این دیار زندگی می‌کنند. (۱)

بقاع

موضعی است نزدیک دمشق، میان بعلبک، حمص و دمشق. قبر الیاس پیامبر در آن قرار دارد و آنجا را قِبلیاس خوانند. اهالی بقاع همگی شیعه هستند و در برخی نواحی دیگر نیز شیعه یافت می‌شود. (۲)

کَرَک نوح

به گفته یاقوت، کرک، روستای بزرگی بوده نزدیک بعلبک و قبری در آن هست که می‌پندارند قبر نوح علیه السلام می‌باشد.
کرک از بلاد شیعه نشین است و علما و فقهای بزرگی از آن برخاسته‌اند که معروفترین آنها محقّق ثانی است که به «محقّق کرکی» مشهور است.
و زمانی طالبان علم برای تحصیل فقه، به آن شهر عزیمت می‌کرده‌اند. (۳)

صور

شهری است در ساحل دریای مدیترانه که جز از سمت مشرق، بقیه، اطراف آن را آب دربرگرفته. اهالی این شهر در میان شهرهای ساحلی

۱- اعیان‌الشیعه. ونیز نک: کتاب بعلبک شهرآفتاب و ...، عبداللَّه‌ناصری، سروش، تهران.

۲- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۹۸

۳- اعیان الشیعه، ص ۲۰۷ کرک نوح امروز در خاک لبنان است.

ص: ۹۳

شام، به مال و توانگری معروفند و مردمانش بیشتر شیعه می‌باشند. و فاصله‌اش تا دمشق هیجده فرسنگ است. (۱)

صیدا

صیدا شهر زیبایی است در کنار دریا، تا بیروت نه ساعت راه فاصله است.

بیشتر مردم این شهر شیعه بوده و به گفته ناصر خسرو مسجد آدینه خوب و با روح تمام، دارد. (۲) ناگفته نماند که این پنج شهر جزء کشور لبنان می‌باشد و از بلاد شام بزرگ محسوبند.

شهر بُصری

بُصری، مرکز استان حوران (سویدا) و یکی دیگر از شهرهای قدیم سوریه و شام است که تا دمشق ۱۴۲ کیلومتر فاصله دارد. در آن آثاری از قرن سوّم قبل از میلاد به چشم می‌خورد. در تاریخ اسلام هم نیز دارای خاطره‌هایی است. این شهر در زمان رسول خدا، مسیحی نشین بوده و برخی راهب‌ها و علمای نصرانی در آن صومعه داشته‌اند و حاکمی از سوی امپراتور روم، آن را اداره می‌کرده است.

بصری از مراکز بازرگانی و دارای بازار بوده است و کاروان‌های تجاری قریش به آنجا آمد و شد داشتند و می‌نویسند: تجارت تابستانی

۱- اعیان الشیعه، ج ۱، ۲۰۵- وسفرنامه ناصر خسرو، ص ۲۳ و ۲۴

۲- همان.

ص: ۹۴

قریش، به شام و بُصری و تجارت زمستانی ایشان، به یمن بوده است. (۱) باب المدینه، حمام و تئاتر بُصری از آثار باستانی قرن دوّم میلادی می‌باشد و قلعه‌ای هم از دوره ایوبیان مانده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، دوبار به این شهر سفر کرده است و در سال هفتم بعد از انعقاد صلح حدیبیّه، با مکیان، نامه‌هایی به سلاطین و رؤسای کشورهای آن روز جهان، از جمله امپراتور روم فرستاده است.

بنابر روایاتی، تسلیم کننده و رساننده نامه آن حضرت، حاکم بصری بوده است و درباره فتح این شهر به دست مسلمانان، نوشته‌اند که وقتی خالد بن ولید به یاری اهل شام می‌رفت، بر مسلمانانی که در بصری فرود آمده بودند وارد شد. آنان تمام استان حوران را به سال ۱۳ هجرت گشودند. (۲)یعقوبی می‌نویسد: خالد بن ولید به غوطه دمشق رفت و از آنجا با پرچم سفیدی به نام عقاب حرکت کرد و بر پشته‌ای بر آمد که آن را «ثنیّة العقاب» نامند و به حوران رفت و آهنگ شهر بصری نمود. پس، با آنان نبرد کرد، پس، از او خواستار صلح شدند و او با ایشان سازش نمود. (۳) نخستین مطلبی که در تاریخ اسلام راجع به بصری در مورد شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، می‌خوانیم، چیزی است که از مادر رسول اللَّه صلی الله علیه و آله نقل شده است. امامه باهلی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مادرم وقتی به من باردار شده بود، در رؤیا دید که نوری از اوساطع شد وهمه کاخ‌های شام

۱- محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۲۵، دانشگاه تهران.

۲- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۴۱

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳، ترجمه محمد ابراهیم آیتی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ص: ۹۵

وبصری، روشن گشت. (۱) خاطرات بصری: عمده‌ترین خاطرات مسلمانان، راجع به شهر بصری، چهار خاطره است:

۲۷- پس از وفات عبدالمطلب، محمد صلی الله علیه و آله را عمویش ابوطالب کفالت می‌کرد. او نُه ساله و به روایتی دوازده ساله بود که ابوطالب برای تجارت، عزم سفر به شام کرد و محمد صلی الله علیه و آله را همراه خود برد تا به بصری رسیدند.

راهبی بنام بحیرا آنجا زندگی می‌کرد، به ابوطالب توصیه کرد که محمد صلی الله علیه و آله را به مکه برگرداند و سخت مراقبت کند مبادا یهود به اوآسیب رسانند و او آینده درخشانی دارد. ابوطالب پس از پرداختن به امر تجارت، رسول اللّٰه را به مکه باز گردانید و او هر روز بالنده‌تر می‌شد تا به سن بلوغ رسید.

محمد صلی الله علیه و آله حلیم، جوانمرد، خوش سخن، نیکو جواب، راستگو، امین و پاکدامن بود و خداوند همه صفات خوب را در وجود او گرد آورده بود. (۲) ۲۸- هنگامی که رسول خدا بیست و پنج سال داشت، در مکه امین شناخته می‌شد. خدیجه کسی نزد او فرستاد و خواهش کرد که همراه غلام او میسره به قصد امور تجارت و بازرگانی برای او به طرف شام حرکت کند

۱- طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۱۰۲

۲- ابوالفداء، المختصر، ج ۲، ص ۱۰، مصر. و سیرت رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله ترجمه سیره ابن هشام از رفیع الدین همدانی، خوارزمی، تهران. قضیه را با تفاوت‌هایی در تعبیر و کم و کیف بخوانید در: طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۵۳، داربیروت، ۱۴۰۵ ه‍.ق.؛ اعیان الشیعه، امین، ج ۱، ص ۲۱۹، دارالتعارف، بیروت؛ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۹ ترجمه آیتی، بنگاه ترجمه و نشر؛ حیات محمد، هیکل، ص ۷۶؛ بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۱۵؛ ص ۳۵۹ و جز آن.

ص: ۹۶

و او به محمـد صـلی الله علیه و آله دو برابر آنچه دیگران دهنـد، بپردازد. رسول خـدا پـذیرفت و به بـازار بصـری آمـد و کالا-یی که داشت فروخت و کالا-یی دیگر خریـد و به مکه باز آمـد. (۱) ۲۹- رسول خـدا نامه‌ای توسط حارث بن عمیر ازدی به حاکم بصـری فرسـتاد. هنگامی که پیک به مؤته رسید، شرحبیل غسّانی راه بر او گرفت و پرسید کجا می‌روی؟ گفت: به شام می‌روم. گفت: گویا فرسـتاده محمـد صـلی الله علیه و آله هستی. جواب داد: آری. شـرحبیل او را در بنـد کرد و دست و پـایش را بـا طنـاب بست و او را بکشت. و از فرستاده‌های حضرت محمد صلی الله علیه و آله جز او؛- حارث-، کسی دیگر به قتل نرسیده است. (۲) ۳۰- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نامه‌ای به امپراتور روم نوشت و آن را به دست دحیه کلبی داد و فرمود: به حاکم بصـری برساند و از وی بخواهد که نامه را به قیصر روم تسلیم کند.

نامه پیامبر صلی الله علیه و آله بنابر نقل ابوالفرج اصفهانی، چنین بوده است:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم، من محمد الی هرقل عظیم الروم، السلام علی من اتبع الهدی، امّا بعد فاسلم، تسلم یؤتک اللّه أجرک مرّتین و ان تتولّ فان اثم الاکابر علیک.» (۳)

۱- طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۶، و با اختلافی مختصر در: بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳۶۹ و مصادر تاریخی و حدیثی دیگر.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۴: ص ۳۴۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵: ص ۶۱، و با تفاوتی در متن نامه، نک: مکاتیب الرسول، احمدی، ج ۱، ص ۱۰۵، چاپ ۱۳۷۹، قم و جز آن.

۳- ابـوالفرج اصـفهانی، الأغـانی، ج ۶، ص ۳۴۸، داراحیـاء الـتراث، بیروت؛ نـک: صـحیح مسـلم، ج ۳، ص ۱۳۹۴ و ۱۳۹۷، داراحیاءالتراث، بیروت. و منابع تاریخی و حدیثی دیگر.

ص: ۹۷

«به نام خداوند رحمان و رحیم. از محمد به هراکلیوس بزرگ روم، درود بر پیرو هدایت. و بعد مسلمان شو، سالم باش و خداوند پاداش دو برابر به تو دهد و اگر رو گردان باشی گناه بزرگان و گردانندگان امور بر عهده توست.»

ناگفته نماند که سیره‌نگاران می‌نویسند: هراکلیوس امپراتور روم، حقانیت دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌دانست و با آگاهی‌هایی که از بشارات حضرت مسیح علیه السلام داشت، انتظار ظهور پیامبر آخرالزمان را می‌کشید، لیکن از شورش و غوغای توده متعصب و ناآگاه می‌هراسید و این معنا را بار دیگر آزمود و به فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله ضمن احترام گفت: من بر سلطنت خود بیمناکم و اگر به پیامبر بگروم و آن را آشکار سازم همه قدرت و سلطنت را از دست می‌دهم. (۱) و این از حوادث عبرت انگیز تاریخ است که بسیاری از صاحبان قدرت پس از شناخت حقیقت برای جاه طلبی و وابستگی به دنیا، روی حق، پرده کشیده و از یاری آن سرباز زده‌اند و ما در طول تاریخ و در همه لحظه‌های زندگی، چنین اتفاقاتی را نظاره گر هستیم ولی کمتر پند می‌آموزیم.

۱- نک: احمدی، مکاتیب الرّسول، ج ۱، ص ۱۱۲ چاپ نخست، قم و ص ۲۰۴ چاپ جدید.

ص: ۹۸

ص: ۹۹

فصل ۶: بیت المقدس

اشاره

مناسب است در این کتاب، که راجع به شام بزرگ سخن گفته‌ایم، از بیت المقدس نیز که امروز به دست صهیونیست‌ها اشغال گردیده و در بند است و مسلمانان فلسطینی، زیر چکمه‌های یهود جنایتکار به شدیدترین نوع شکنجه‌ها گرفتارند، نکاتی را بیاوریم و از اشغال فلسطین بگوییم، که متجاوز از چهل سال از این حرکت نفرت بار بشری می‌گذرد و بیشتر سران مسلمان، فریبِ نیرنگ و بی‌تعهدی غرب و شرق ملحد را خورده‌اند. نه در میدان جنگ و نه در پشت میزهای مذاکره، به نفع مسلمانان حادثه‌ای رخ نداده است. متأسفانه این روزها، مسأله سازش با اسرائیل زبانزد عموم و خوراک جراید است. و فقط توده مردم بی‌سلاح سرزمین‌های اشغالی که مزه تلخ جنایت صهیونیست‌ها را مستقیماً می‌چشند، با دست خالی و سنگ و چوب به میدان آمده‌اند و دشمن تا بنِ دندان مسلح، آنان را قتل عام می‌کند، و عاقبت از آن پاکان و پارسایان است.

ص: ۱۰۰

بیت المقدس که نام دیگر آن اورشلیم است از نظر یهودیان، مسیحیان ومسلمانان، مقدس است و دویست و هفتاد و پنج هزار نفر جمعیت دارد. (۱) تاریخ و جغرافیا نویسان و جهانگردان از قدیم و جدید، درباره بیت المقدس و مزارات متبرک آن و پیرامون عظمت مسجد اقصی و دیگر آثار باستانی آن، سخن‌ها گفته‌اند.

حدود العالم می‌نویسد: بیت المقدس، شهری است واقع بر برِکوه (سینه کوه) و اندر وی هیچ آب روان نیست. و اندر وی مَزِگتی (مسجد و عبادتگاهی) است که مسلمانان از هر جایی آنجا شوند به زیارت. (۲) قزوینی می‌نویسد: بیت المقدس شهری است مشهور، محل پیامبران و مهبط وحی. داود علیه السلام آن را ساخت و سلیمان علیه السلام بپرداخت. ابن عباس گفت: بیت المقدس را پیامبران ساخته و پیامبران نیز در آن ساکن گشته‌اند و حتی یک وجب از زمین آن را نتوان یافت که پیغمبری در آن، نماز نگزارده و یا فرشته‌ای در آن جا نایستاده باشد. شهر، روی سنگ ساخته شده، بناهایی زیبا دارد و آب نوشیدنی آن از باران است و آب و هوایش معتدل می‌باشد و کمتر دیده شده که برف در آن فرو بارد. (۳) ناصر خسرو با سوز و گداز از بیت المقدس یاد کرده و مقدسی که خود از این دیار است، در توصیف شهر و بناها و آثار، داد سخن داده است. (۴)

۱- نک: فرهنگ فارسی، معین، بخش اعلام.

۲- حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش دکتر ستوده، طهوری، تهران.

۳- آثارالبلاد و اخبار العباد، ص ۱۶۰

۴- سفرنامه ناصر خسرو چاپ انجمن آثار ملی؛ احسن التقاسیم مقدسی؛ نزهةالقلوب مستوفی؛ رحله ابن بطوطه و جز آن.

ص: ۱۰۱

از حوادث شگفت که در بیت المقدس رخ داده، چیزی است که زهری نقل کرده است. او روایت کرده که شب آن روزی که حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام را به قتل رساندند، در بیت المقدس، سنگی را بلند نکردند مگر آنکه از زیر آن، خون تازه جوشید. (۱) نام بیت المقدس در برخی منابع، «صهیون» و «قدس» نیز آمده است و شهر دارای آثاری است که به برخی اشاره می کنیم:

مسجد اقصی

از آثار کهن و یاد کردنی که در بیت المقدس وجود دارد، یکی مسجد آن است.

قزوینی می‌نویسد: آن، از مساجد عجیب، عالی و زیباست و گویند در روی زمین بزرگتر از آن نباشد. (۲) طول آن از شرق به غرب هفتصد و پنجاه و دو ذراع و عرض آن از سمت قبله به درون چهارصد و سی و پنج ذراع می‌باشد. مسجد از سه جانب دارای درهای متعدد است اما در سمت قبله جز یک باب سراغ ندارم و امام جماعت از آن وارد می‌شود. فضای مسجد باز و بدون سقف است مگر خود مسجد اقصی که سقفی در نهایت استحکام دارد و طلاکاری و با رنگ‌های زیبا، نقاشی شده است. (۳)

۱- نک: ابن عبد ربه، عقدالفرید، ج ۵، ص ۱۳۵، دار الکتب العلمیه، بیروت.

۲- امروزه، مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله از همه مساجد جهان، شاید بزرگتر باشند وبه وسعت آن دو، مسجدی نرسد. «مؤلف»

۳- رحله ابن بطوطه، ص ۵۷، دارصادر، بیروت. و نک: عقدالفرید، ج ۵، ص ۲۹۷

ص: ۱۰۲

قبّهٔ الصخره

از آثار و بناهای درون مسجد، قبّهٔ الصخره است که بسیار زیبا و محکم است. قبّه در وسط مسجد در سطح بالاتری قرار دارد و اطراف و درون آن با مرمر فرش شده است. قبّه در نهایت زیبایی و آراستگی، ساخته شده، با طلا تزیین گشته که از دور می‌درخشد و بیننده را متحیّر و مبهوت می‌سازد و زبان از توصیف آن باز می‌ماند.

بنابر روایاتی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از روی همین صخره، به معراج رفته و به عوالم بالا صعود کرده است و آن قطعه سنگی است بسیار سخت، به قامت یک انسان و در زیر آن غاری است آن هم به قامت انسان که با پله پایین روند. (۱)

قبله نخستین

پیغمبر صلی الله علیه و آله تا شانزده ماه پس از هجرت به مدینه، به سوی بیت المقدس نماز می‌گزارد، ولی مایل بود که روی به کعبه نماز بخواند. آن حضرت به هنگام نماز، روی در آسمان می‌گردانید که آیه ذیل نازل شد:

«قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ». (۲)

«همانا می‌بینیم که روی خود در آسمان می‌کنی، ما قبله‌ای را

۱- رحله ابن بطوطه، ص ۵۸

۲- بقره: ۱۴۴

ص: ۱۰۳

برای تو تعیین می‌کنیم که خشنود باشی. پس روی خود را به جانب مسجدالحرام کن.»

پس رسول خدا موظّف گردید که به طرف کعبه نماز بخواند. و برخی گویند رسول اکرم صلی الله علیه و آله امّ بشر را در بنی سلمه دیدار کرد و او طعامی آماده نمود، هنگام ظهر فرا رسید، پیامبر با یارانش نماز گزارد سپس وحی شد و به سوی کعبه برگشت و این جا را «مسجد قبلتین» نامند. (۱)

الخلیل

الخلیل شهری است نزدیکی بیت المقدس و دارای قلعه‌ای است که قبر ابراهیم علیه السلام در درون غاری زیر زمینی قرار دارد. (۲) و مردم به زیارت آن می‌رفتند و تبرّک می‌جستند.

ناصر خسرو می‌نویسد: از بیت‌المقدس تا مشهد خلیل شش فرسنگ است و قبر اسحاق بن ابراهیم نیز در این مشهد قرار دارد.

و همو می‌نویسد: به میان ساحت مشهد، دو خانه است هر دو مقابل قبله. آنچه بر دست راست است اندر آن، قبر ابراهیم علیه السلام است ... و آن خانه دیگر که بر دست چپ قبله است اندر آن، گور ساره است که زن ابراهیم علیه السلام بود و بر دست چپ گورخانه زن یعقوب ... در آنجا گورخانه یوسف علیه السلام است. (۳)

جولان

جولان، منطقه‌ای است کوهستانی میان اردن و سوریه، قبلًا مرکز

۱- طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۴۲. و به تفسیر آیات سوره بقره مراجعه شود.

۲- آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۱۸۷

۳- سفرنامه ناصر خسرو، ص ۵۷

ص: ۱۰۴

غسّانی‌ها بوده و اعراب آن را فتح کردند. این منطقه در سال ۱۹۶۷ م. جبهه جنگ اسرائیل با سوریه بود. (۱)

قنیطره

قنیطره، شهری است در ۶۷ کیلومتری دمشق، واقع در استان قنیطره؛ یکی از چهارده استان سوریه؛ و مرکز آن در جنگ شش روزه میان اعراب و اسرائیل کاملًا ویران گردید که حکومت سوریه آن‌را به‌صورت اثر جنایت اسرائیل نگاه داشته و جلو دید مردم جهان قرار داده است و شهری دیگر در جای دیگر (در پنج کیلومتری شهر قدیم) برای بقیه ساکنان آن، ساخته است. (۲) قنیطره در جنوب غربی سوریه قرار دارد و فاصله آن تا لبنان ۲۵، فلسطین ۳۰ و اردن ۶۵ کیلومتر است.

صهیون

صهیون، موضعی است در بیت المقدس که کنیسه صهیون در آن قرار دارد و آن، قلعه‌ای است محکم از توابع حمص شام در یک سوی کوه، دارای سه سور است. صهیون قبلًا در تصرّف فرنگ (رومیان) بود، صلاح‌الدین ایوبی در سال ۵۸۴، آن را از تصرّف آن‌ها درآورد و امروز در اختیار مسلمانان است. (۳) و برخی هم صهیون را نام دیگر بیت المقدس

۱- المنجد، الاعلام، حرف ج.

۲- همان.

۳- معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۳۷

ص: ۱۰۵

می‌دانند و به هرحال، صهیونیسم یک جریان سیاسی استعماری است که عده‌ای یهودی در کنار این کوه گرد آمده و مصمّم شدند که کشور بزرگ اسرائیل؛ از نیل تا فرات را ایجاد کنند و در راه این هدف، جنایتی نمانده که مرتکب نشده باشند و متأسفانه شرق و غرب مستکبر در پشت سر این جانیان تاریخ قرار گرفته و با ابزار حقوق بشر! و تزویر و ریا، تجاوزات صهیونست‌ها و یهودیان جانی و خونخوار را، تأیید می کنند و در جنگ اعراب و اسرائیل، وقتی ارتش اسرائیل به هدف‌های از پیش تعیین شده رسید آتش بس را اعلام و با صدور قطعنامه توقف آن را خواستند تا در فرصتی دیگر قدمی دیگر برداشته شود و سوگمندانه باید گفت سران بسیاری از کشورهای عرب، حداقل می‌توان گفت در برابر دشمن، ضعف دارند، افزون بر آن که در این مسائل، نشانه‌های خیانت از درون و برون بلاد اسلامی، پنهان نیست. (۱) خدایا! مسلمانان را از اختلاف کلمه، که نتیجه توطئه استکبار جهانی و غفلت مسلمانان است، برهان. میان ایشان اتحاد و وحدت کلمه ایجاد فرما.

و دست صهیونیست‌ها را از بلاد اسلامی و بویژه از بیت المقدس خونین و زخمی، کوتاه کن و ما را از برکات و زیارات مشاهد آن، بهره مند ساز.

آمین.

۱- برای اطلاع بیشتر از ماجرای غصب فلسطین، نک: سرگذشت فلسطین، ترجمه حضرت حجّهٔ الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی؛ خاطرات یک یهودی ضد صهیونیست، ترجمه وجداندوست؛ و اسرائیل فاشیسم جدید، ترجمه کرمانی؛ و جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل، نجاتی. و جز آن.

ص: ۱۰۶

ص: ۱۰۷

فصل ۷: دیگر آثار تاریخی شام

اشاره

افزون بر آنچه در فصل‌های پیش به آن اشاره شد، دیگر آثار تاریخی و باستانی شام، بویژه شهر دمشق را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

۳۱- آثاری که از روزگار کهن و قبل از ظهور اسلام، وجود داشته و احیاناً همچنان باقی مانده‌اند.

۳۲- آثار و بناهایی که بعد از اسلام و پس از فتح سرزمین شام به دست مسلمانان بوجود آمده و یا ساخته شده است.

در بخش نخست می‌توان به «کوه قاسیون» و خاطره‌هایش اشاره کرد؛ مثل داستان پسران آدم؛ یعنی قابیل و هابیل، غار خون و غیره. و مانند زادگاه ابراهیم خلیل الرحمان، غار اصحاب کهف، مغاره جوع، مقام رأس یحیی بن زکریّا علیه السلام، قبر موسی بن عمران، ربوه یا آسایشگاه مریم و عیسی علیه السلام، بیت لهیا (الهه)، قبر الیاس، قبر نوح، مغاره نیرب، نمازگاه خضر، مقام و قبر هود، سنگ قربانی، کهف جبرئیل، بیت ابیات، شهر الخلیل و

ص: ۱۰۸

خاطره‌های آن، بعلبک و ویرانه‌های کاخ‌ها، کَرَک نوح، حلب و ماجراهای خواندنی و شنیدنی آن و سرانجام، بیت المقدس، آن قبله نخستین و در بند مسلمین.

در بخش دوّم، مهم‌ترین آثار عبارتند از: مسجد جامع دمشق، مصلّای امام سجاد، مشهد رأس الحسین، حرم زینب کبری دختر علی مرتضی علیه السلام، حرم رقیه بنت الحسین، و قبر تازه کشف شده سکینه بنت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام. مرج عذرا و قتلگاه حجر بن عدی.

قبرستان باب‌الصغیر با مقابر زیاد راجع به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، از جمله قبر سکینه بنت حسین علیه السلام، قبر خدیجه بنت امام سجّاد علیه السلام، قبر ام‌الحسن نوه امام جعفر صادق علیه السلام، قبر محمد بن عمر نواده علی علیه السلام، وقبر برخی همسران رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانند قبر ام‌حبیبه، قبر ام‌سلمه و زیارتگاه‌ها و مقام‌های دیگر؛ مانند صالحیه و قبر بلال حبشی و امثال آن. (۱) بخش اوّل:

آثار تاریخی قبل از اسلام

کوه قاسیون

قاسیون، نام کوهی است مشرف بر شهر دمشق و در آن تعدادی غار، آثار تاریخی و نشانه‌هایی از انبیا و امم گذشته، وجود دارد. گویند اهل شهر دمشق، نخست ساکن این کوه بوده و چندین نسل طی زمان‌های دراز در آن می‌زیسته‌اند، وقتی جمعیت آن‌ها فزونی یافت و

۱- محمد احمد دهمان، فی رحاب دمشق، دار الفکر، دمشق.

ص: ۱۰۹

فرهنگ و تجربه‌شان بالا رفت به دامنه‌های آن فرود آمدند و شـهر دمشق را بنانهادند، لیکن مسـکن اصلی مردم دمشق قاسیون است. نخستین بار در آن نشأت یافتند و امروز دوباره به آن بر گشته‌اند.

قاسیون، از مغرب به سلسله کوه‌های لبنان و از مشرق به رشته کوه‌های قلمون که تا حمص ادامه دارد، متصل می‌باشد. به‌هر حال قاسیون در پیدایش شهر دمشق و موقعیت کنونی آن، تأثیر به‌سزایی دارد. و غوطه سرسبز و خرّم، در شمال آن واقع است که انسان به کشت و کار در آن می‌پرداخته و برای مصونیت از خطر سیل و باران‌های ویرانگر به غارهای موجود در آن کوه پناه می‌برده است. (۱) اصولًا در کتب تاریخی از برخی کوه‌ها با خاطره‌های دینی، یاد شده و مقدس شمرده می‌شوند و از آن جمله‌اند:

۳۳- کوه سرندیب؛ محل هبوط آدم ابوالبشر.

۳۴- جودی؛ محل فرو نشستن کشتی نوح پس از پایان طوفان.

۳۵- رقیم؛ پناهگاه اصحاب کهف.

۳۶- طور سینا؛ مکان مکالمه حضرت موسی با خدای متعال.

۳۷- ربوه؛ پناهگاه حضرت مریم و حضرت عیسی.

۳۸- حراء؛ محل نزول وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۳۹- ثور؛ محل‌اختفای پیامبراکرم صلی الله علیه و آله به هنگام هجرت از مکه به مدینه.

۴۰- کوه احد؛ که دامنه آن محل غزوه احد بوده است.

از رسول اللَّه صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «أُحد جبل یحبّنا ونحبّه» (۲)؛

۱- محمد احمد دهمان، فی رحاب دمشق، دار الفکر، دمشق.

۲- همان، صص ۹ و ۳۵

ص: ۱۱۰

«احـد کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما نیز آن را دوست می‌داریم.» و چنانکه توضـیح خواهیم داد و قبلًا نیز اشاره شد، رقیم و ربوه در کوه قاسیون هستند و یا بخش‌هایی از آن می‌باشند.

بیت ابیات

به نوشـته برخی، بیت ابیـات، در دامنه پـایینی قاسـیون قرار داشـته و تا قرن نهم هجری بر جای بوده است و در بخش بالاتر آن، قابیل برادر خود هابیـل را به قتل رسانـده است و رنگ خون او بر روی سـنگی که قتل بر آن و یا به وسـیله آن، انجام گرفته همچنان باقی است. و به گفته برخی دیگر، بیت ابیات روسـتایی بوده در دامنه کوه قاسـیون که خانه آدم ابوالبشر آنجا بوده است. وقتی صالحیه را به سـال ۵۵۴ ه. ق. احـداث کردنـد بیـت ابیـات، صـالحیه قـدیم نـام گرفـت. ایـن روســتا در قرن دهـم هجری کاملًا ویران بـوده و ابن‌طولون‌نوشته: چیزی‌از آن‌باقی‌نمانده، جز یک‌باب‌مسجدویک آسیا. (۱)

غار خون

غار خون یا مغارة الدم، جایی است که گویند قابیل پس از قتل برادرش، جسد او را کشان کشان به آنجا برده است.

یاقوت می‌نویسد: من در کوه قاسـیون سـنگی دیدم همانند خون لخته شده و مردم می‌پندارند آن، همان سنگی است که قابیل بر سر هابیل کوبیده و بدانوسیله او را کشته است و این، اثر خون اوست. و در پیشاپیش

۱- محمد احمد دهمان، فی رحاب دمشق، دار الفکر، دمشق.

ص: ۱۱۱

آن سنگ سرخ، مغاره‌ای است بنام «غار خون» و مردم به زیارت آن روند و من نیز در این کوه، آن غار را زیارت کردم. (۱)

داستان دو برادر

هابیل و قابیل دو پسران آدم علیه السلام بودند و قصه آنان، آنگونه که در قرآن آمده، چنین است: «خبر دو پسر آدم را برای مردم گزارش کن. آن هنگام که هر یک قربانی‌ای تقدیم داشت، از یکی پذیرفته شد و از آن دیگری مقبول نیفتاد. آن که قربانی‌اش مردود شد، گفت: تو را می‌کشم. (هابیل) گفت: جز این نیست که خداوند کار نیک را از مردمان پارسا می‌پذیرد. و اگر تو دست بر من بلند کنی تا مرا به قتل رسانی، من دست به قتل تو نخواهم آلود، که من از خداوند پرورنده جهان خوف دارم. من می‌خواهم آثار گناه قتل من و سرکشی و نافرمانی تو از خدا، دامنگیرت شود و از دوزخیان باشی و این است کیفر ستم پیشگان. (قابیل) به پیروی هوای نفس، برادر خویش (هابیل) را بکشت و خون او بریخت و جنازه بیجان او روی دستش ماند. پس خاسر و زیانکار گشت. خداوند کلاغی فرستاد که زمین می‌کاوید تا به (قابیل) نشان دهد که چگونه جسد برادر را در زیر خاک پنهان کند و سرانجام او سخت پشیمان گردید.» (۲)

گفت قابیل: آه، اف بر عقل من! که بود زاغی زمن افزون به فن

در قصص الانبیاء می‌نویسد: در کوه قاسیون واقع در شمال شهر

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۶۴ و ج ۴، ص ۲۹۵ و ۲۹۶.

۲- مائده: ۳۱- ۲۷، «به تفاسیر، ذیل همین آیات مراجعه شود.»

ص: ۱۱۲

دمشق، غاری است معروف به «مغارهٔ الدم»، گویند قابیل، هابیل را همانجا کشته است و این مطلب، احتمالًا از اهل کتاب گرفته شده است. (۱)زکریای قزوینی می‌نویسد: در باب‌الساعات‌دمشق، قطعه سنگ بزرگی است که قربانی‌ها، روی آن نهاده می‌شده است. قربانی مقبول، با رسیدن آتشی می‌سوخت ولی قربانی مردود همچنان بر حال خود باقی می‌ماند. (۲) قابیل هابیل را بر قاسیون که بر دروازه دمشق است بکشت و آنجا صخره‌ای دیگر است که قتل بدانوسیله، اتفاق افتاده است و کنار آن صخره غاری است معروف به «غار خون». (۳) و ابن بطوطه می‌نویسد: از مشاهد و زیارتگاه‌های کوه قاسیون، مغاره خون است که در غرب آن واقع است. در این غار، اثر جنایت قابیل باقی مانده و خداوند اثر و رنگ خون را در آن قطعه سنگ نگاه داشته است و آنجا قتلگاه هابیل پسر آدم علیه السلام است.

و گویند: در این مغاره، ابراهیم، موسی، عیسی، ایوب و لوط علیهم السلام نماز گزارده‌اند. (۴)

برزه

برزه یا زادگاه ابراهیم خلیل الرحمان، روستایی است واقع در دامنه کوه قاسیون.

۱- ابن کثیر دمشقی، قصص الانبیاء، ج ۱، ص ۸۸، المکتبهٔ الاسلامیه، بیروت.

۲- عثمان بن احمد سویدی، ابن الحورانی، زیارات الشام.

۳- آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۱۸۹

۴- رحله، ص ۱۰۱؛ و نک: رحله ابن جبیر: ص ۲۲۵

ص: ۱۱۳

گویند ابراهیم در آن روستا دیده به جهان گشوده است و از غاری که در کوه بوده به آسمان نگریسته و راجع به خورشید و ماه و ستارگان، سخن گفته است. (۱) لیکن صحیح آن است که حضرت ابراهیم در بابل، که از آبادی‌های عراق بوده، به‌دنیا آمده، هرچند که بعداً به شام هجرت فرموده است.

قرآن کریم فرمود: «وَنَجَّيْناهُ وَلُوطاً إِلَى ٱلْأَرْضِ الَّتِي بارَكْنا فِيها لِلْعالَمِينَ». (۲)

«ابراهیم و لوط را به سرزمینی که برای همه جهانیان با برکت است، هجرت دادیم.»

به عقیده برخی مفسران، آن سرزمین که هجرتگاه ابراهیم و لوط علیهما السلام بوده، سرزمین شام و حلب بوده است.

ربوه

چنانکه قبلًا اشاره کردیم، ربوه تپه‌ای است که پناهگاه حضرت مریم و عیسی علیهما السلام بوده و در کوه قاسیون قرار دارد. مفسران در تفسیر این آیه ربوه را، همان تپه‌ای واقع در قاسیون می‌دانند که خداوند فرمود: «وَ آوَيْناهُما إِلى رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِينٍ»؛ (۳)

«ما آن دو را به تپه‌ای آرامش بخش و دارای آب گوارا، پناه دادیم.»

ابن بطوطه می‌نویسد: ربوه، از زیباترین منظره‌ها و تفریحگاه‌های

۱- رحله ابن جبیر، ص ۲۲۳

۲- انبیاء: ۷۱

۳- مؤمنون: ۵۰

ص: ۱۱۴

دنیاست و در آن کاخ و باغ فراوان وجود دارد. (۱) در این مکان سنگ نوشته‌ای وجود دارد به خط کوفی، ظاهراً این مکان به روزگار مستنصر فاطمی، تعمیر و بازسازی شده است. (۲) و ابن جبیر می‌نویسد: این مکان، خود ربوه است، همان پناهگاه حضرت عیسی و مریم (که در قرآن آمده است) و دارای موقوفات فراوان اعم از باغ، بستان، زمین و ساختمان می‌باشد. (۳)

غار نیرب

نیرب در پشت ربوه قرار دارد و آن، واژه سریانی است و به معنای صحرا و دشت می‌باشد و مقصود از آن، دامنه کوه قاسیون است و نیربان هم گفته می‌شود (نیرب بالا و نیرب پایین).

یاقوت می‌نویسد: نیرب روستایی است مشهور در نیم فرسنگی دمشق، در میان باغ‌ها. دلگشاترین جایی است که من دیده‌ام. گویند آنجا نماز خانه خضر علیه السلام است. (۴) جهانگردان مسلمان مثل ابن جبیر اندلسی و ابن بطوطه مغربی، نیرب را دیده و آن را توصیف کرده‌اند و مسجد واقع در آن را زیبا و مفروش معرفی کرده‌اند لیکن امروز از نیرب با آن وصف و شهرت، اثری جز پایه گنبد، و مناره‌ای در وسط باغی که آن را «باغ مئذنه» خوانند، چیزی دیگر

۱- رحله ابن بطوطه: ص ۱۰۲

۲- محمد احمد دهمان، فی رحاب دمشق.

۳- رحله ابن جبیر، ص ۲۲۷

۴- معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۳

ص: ۱۱۵

نمانده است. (۱) برخی، مغاره نیرب را پناهگاه عیسی بن مریم پنداشته و برخی دیگر گفته‌اند که قبر موسی بن عمران در آن قرار دارد و به قولی هم قبر موسی در تپّه سرخ (کثیّب احمر) که روستایی بوده است در نزدیکی دمشق، قرار دارد، به‌طور کلی در شام قبر هزار و هفتصد پیامبر وجود دارد. (۲)

بیت لهیا

بیت لهیا یا آلهه، روستایی بوده در غوطه دمشق. گویند حضرت حوّا در آنجا سکونت داشته و اینجا بدو منسوب است و نیز گویند آزر در همین ده بت می‌تراشیده و به ابراهیم علیه السلام می‌داده که آنها را بفروشد لیکن او آنها را با سنگی خُرد می‌کرد و می‌شکست و آن سنگی بوده معروف به درب الحجر، ولی چنانکه یاقوت گفته است، قول درست آن است که ابراهیم در بابل به دنیا آمده است. (۳)

غار اصحاب کهف

از جمله غارهای تاریخی؛ جبل قاسیون؛ غار منسوب به اصحاب کهف است که اکنون مسجد و مدرسه‌ای در آن قرار دارد و زیارت می‌شود لیکن مفسّران و مورّخان محقق، گویند که غار اصحاب کهف در شهر

۱- رحله ابن بطوطه، ص ۱۰۳؛ رحله ابن جبیر، ص ۲۲۶

۲- زیارات الشام، ص ۸۳ و ۱۲۲

۳- معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۲۲؛ و نک: رحله ابن جبیر، ص ۲۲۷؛ آثار البلاد قزوینی، ص ۱۸۹؛ رحله ابن بطوطه، ص ۱۰۳؛ و در منابع اخیر بیت لاهیه آمده است.

ص: ۱۱۶

افسوس می‌باشد و آن، شهر دقیانوس ستمگر بوده است و غار در دو فرسنگی شهر قرار دارد.

یاقوت می‌نویسد: مردم شهر افسوس، بت می‌پرستیدند و آن از توابع طرسوس از بلاد شام بوده، میان انطاکیه و حلب، و در جایی دیگر می‌نویسد: در نزدیکی بلقاء از اطراف شام، موضعی است بنام رقیم، برخی پندارند که اصحاب کهف در آنجا هستند لیکن صحیح آن است که آنان در بخش متصرفات رومیانند. (۱)

قصه اصحاف کهف

داستان اصحاب کهف در کتب تاریخ، تفسیر و حدیث با اختلاف و تفاوت‌هایی، آمده است به نظر ما جامع‌ترین و درست‌ترین نظرها آن چیزی است که در قرآن کریم به آن اشاره شده است و نکات آموزنده‌ای در بردارد و قصه اصحاب کهف و رقیم از آیه‌های شگفت الهی معرفی شده است.

خلاصه قصه: «.... آن هنگام که جوانمردان به کهف پناه بردند و گفتند:

پروردگارا! بر ما رحم آور و برایمان در این مسیر رشد و رهایی فراهم فرما. پس آنان را در این کهف، چندین سال به خواب بردیم، سپس بیدارشان کردیم تا معلوم بداریم کدام یک از دو گروه حسابِ مدت توقف را نگاه داشته است. آنان جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، ما هم بر ایمانشان افزودیم و آنگاه که قیام کردند و بپا

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۶۰؛ و ج ۱، ص ۲۳۱؛ و نک: سفینة البحار، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۳۸۲، سنایی، تهران.

ص: ۱۱۷

ایستادند، دل‌هایشان را محکم و به هم پیوستیم. پس گفتند: خدای ما، آفریدگار و پرورنده آسمان‌ها و زمین است جز او خدایی را نمی‌شناسیم و نمی‌خوانیم که در آن صورت، کاری عبث و بیهوده کرده‌ایم.

قوم ما خدایانی جز خدای یگانه، پندارند و بر این زعم برهانی ندارند، و چه ستمکار نگون بختی است آن که بر خدا دروغ می‌بندد و خلاف حقیقت می گوید.

آنان با یکدیگر گفتند: حالا که از بت پرستان رستید به غار پناهنده شوید تا رحمت خدا به شما برسد و کارتان را سامان بخشد. آفتاب بطور مستقیم بر آنان نمی‌تابید و از راست به چپ انحراف داشت و فضای کهف، وسیع بود و هوا و نور به حد کافی به آن می‌رسید در عین حال آفتاب نه در طلوع و نه در غروب بر تن ایشان نمی‌تابید. اصحاب کهف از آیات الهی هستند و رشته هدایت به دست اوست و هر که را به سبب گناه ولاابالیگری، محروم از هدایت کند، راهنما و سرپرست نخواهد داشت.

آنان سال‌ها خواب بودند؛ بگونه‌ای که بیننده ایشان را بیدار می‌انگاشت و مابدن‌هایشان را به راست وچپ می گرداندیم وسگ‌هایشان هم‌در آستانه کهف، بازون، گسترده و غنوده. برخی گویند تعداد آنان سه تاست و سگ چهارمی ایشان است وبرخی دیگر گویند پنج‌نفرند و ششمین، سگ ایشان می‌باشد. اینها همه رجم به غیب و خیالبافی است و عده‌ای گویند هفت تن هستند و هشتمین، سگ ایشان است خداوند به تعداد آنان داناتر است.

اصحاب کهف، سیصد و نه روز در غار ماندند و خدا داناتر است. (۱)

۱- نک: قرآن کریم، سوره کهف، آیه ۲۶- ۹؛ «... وَ لَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَهٍ سِنِینَ وَ ازْدَادُوا تِسْعاً ...».

ص: ۱۱۸

مزّه

روستایی در غرب دمشق بنام مزّه قرار دارد که قبر دحیه کلبی در آن است. او از صحابه پیامبر و کسی است که جبرئیل به هنگام نزول بر رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به صورت او نازل می‌شد. و نیز او همان است که نامه پیامبر صلی الله علیه و آله را به امپراتور روم برده و مستقیم و یا با واسطه به او رسانده است.

بخش دوّم:

آثار تاریخی بعد از اسلام

مسجد جامع دمشق

نخستین اثر اسلامی در دمشق، مسجد جامع این شهر است که به جامع اموی نیز معروف است و از دیر باز مورد توجه زائران و جهانگردان مسلمان و غیر مسلمان بوده و تاریخچه‌ای خواندنی دارد.

در آغاز بنا و تأسیس آن، میان تاریخ نگاران، نظرات مختلف وجود دارد. به عقیده برخی، در سال ۶۳۶ م. پس از غلبه عرب مسلمان بر دمشق، کلیسایی که روی معبد ژوپیتر ساخته شده بود، به دو قسمت تقسیم شد.

قسمتی همچنان به صورت کلیسا و در اختیار نصرانی‌ها باقی ماند و در قسمت‌دیگر آن‌مسجدی تأسیس شد. این‌وضع تازمان‌ولید بن عبدالملک مروان ادامه داشت تا این که به دست او توسعه یافت. بنابر این نظریه، مسیحیان در بخش غربی، کلیسای خود را حفظ کرده بودند و مسلمانان در ناحیه شرق، مسجد احداث کرده‌اند. ولید بن عبدالملک خواست، مسجدی در خور شأن بسازد و از مسیحیان خواست که از کنیسه یحیی

ص: ۱۱۹

صرف نظر کنند و آن را هم در اختیار مسلمانان قرار دهند و چون آنان از واگذاری آن، خودداری کردند، ولید یک جانبه آن را به تصرف خود درآورد و آن را بر مسجد افزود. بعد سلیمان بن عبدالملک مقصوره جلو محراب را ساخت و به سال ۷۸۸ م. والی دمشق از سوی عباسیان، گنبد بیت المال را در صحن مسجد بنا نهاد که اموال حکومتی در آنجا نگهداری می‌شد. پس از آتش سوزی سال ۱۰۶۶ م. که خسارت سنگینی بر مسجد وارد شد، از مسجد جز چهار دیواری باقی نماند و از آن زمان به بعد، همواره توسط حاکمان، امیران و شاهان ترمیم و بازسازی شده و تا سال ۱۹۲۸ م. این تعمیر و مرمت ادامه داشته و هم اکنون کارگران و مهندسان مشغول اصلاح سقف و دیگر بخش‌های فرسوده مسجد هستند.

غالب مورّخان، تقسیم معبد ژوپیتر را به دو بخش کلیسا و مسجد، افسانه می‌دانند و معتقدند که مسجد جامع قبل از ولید وجود داشته است و ظاهراً تقسیم معبد از اظهارات ابن عساکر دمشقی است و پیش از او کسی به این نکته اشاره‌ای ندارد و ابن جبیر جهانگرد مسلمان که در سال ۱۱۸۴ م. دمشق را دیده، این موضوع را از دو لب ابن عساکر شنیده است.

فارس دارویو، سیّاح فرانسوی می‌نویسد: جامع اموی در قدیم، کلیسایی بوده که هراکلیوس امپراطور روم به یاد زکریا پدر یحیی ساخته، آنان می‌پنداشتند که سر یحیی در آنجا مدفون است. این مسجد دوازده در زیبا دارد و مسلمانان احترامی خاص و بیش از حدّ برای آن قائلند و حتی مسیحیان را از ورود به آن باز می‌دارند ولذا من نتوانستم وارد آنجا شوم و تنها توسط بعضی دوستانم اطلاعاتی به دست آوردم. (۱)

۱- وصف دمشق، ص ۳۸

ص: ۱۲۰

این مسجد با هزینه‌ای سنگین و در نهایت زیبایی ساخته شده است.

ابن جبیر در وصف آن چنین می‌نویسد: جامع دمشق از زیباترین، محکمترین و شگفت‌ترین مساجد جامع جهان اسلام است. این مسجد، نخستین بار توسط ولید بن عبدالملک ساخته شده است.

او به امپراتور روم در قسطنطنیه نامه نوشت و از وی دوازده هزار صنعتگر خواست، بدین ترتیب ساختمان مسجد شروع شد و در دیوارها و سقف آن کاشی های طلایی به کار رفت و در زیبا سازی آن، نهایت کوشش به عمل آمد و گویند در بنای این مسجد یازده میلیون و دویست هزار دینار طلا، هزینه شده است. (۱)قزوینی که در بیان عظمت مسجد و در بسیاری دیگر از مطالب کتابش از سخنان ابن جبیر بهره جسته، چنین می‌نویسد: جامع دمشق به تعبیر برخی شامیان، مکانی است جامع زیبایی‌ها، در بردارنده شگفتی‌ها و اصولًا از جمله عجایب جهان است. کف مسجد با مرمر فرش شده و سنگ‌ها به بهترین شکل ممکن و مطابق اصول هندسی چیده شده‌اند.

اگرچه مسجد از نقاشی و تصویر صور حیوانی پیراسته است امّا در عوض با شاخه‌های گل و بوته نقاشی شده که بار و میوه آنها با نگاه بیننده، چیده نشود و بوته‌ها در اثر بی‌آبی پژمرده نمی‌شود. ولید بن عبدالملک به بنای آن همت والا داشت و مالیات هفت ساله کشور اسلام رابرای آن هزینه کرد و حتی حاضر نشد صورتحساب مخارج را کنترل کند.

از شگفتی‌های این مسجد، آن که اگر کسی صد سال عمر کند و هر روز

۱- رحله ابن جبیر، ص ۲۱۲

ص: ۱۲۱

آن را بازدید نماید، هر بار یک نوع زیبایی نظر او را به خود جلب می کند.

این مسجد موقوفات فراوان داشته و اداره عظیمی، حساب دارایی‌های آن را رسیدگی می کرده است و روزانه هزار و دویست دینار درآمد داشته که دویست دینار برای مسجد هزینه گشته و بقیه به خزانه سلطان واریز می‌شده است. (۱) یاقوت می‌نویسد: در سقف مسجد نگین‌هایی از سنگ‌های قیمتی تعبیه شده، در نهایت نظم و زیبایی و آنقدر درخشنده‌اند گویی از آنها طلا می‌چکد. در قسمتی از مسجد کنده کاری طلایی روی آینه دیدم که سوره تکاثر روی آن نوشته شده بود و گوهری سرخ رنگ در قاف کلمه «المقابر» چسبانده بودند، نکته آن را پرسیدم، چنین گفتند: ولید دختری داشته که در خردسالی بمرد و این گهر مال او و متعلق به او بوده. مادر این دختر دستور داد که آن گوهر را همراه جسد دختر در گور نهند و با وی دفن کنند. امّا ولید دستور داد آن گوهر را در کلمه «مقابر» تعبیه نمایند، آنگاه برای مادرِ دختر، سوگند یاد کرد که آن گوهر را مطابق خواهش او، در مقابر نهاده است. و گویند این مسجد فوق العاده زیبا بوده و در سال ۴۶۱ ه. ق. آتش سوزی مهیب و گسترده‌ای رخ داد و از زیبایی آن بسیار کاسته شد. (۲) آتش سوزی: درباره آتش سوزی جامع دمشق، در غالب کتاب‌های تاریخی و غیره، سخن گفته شده؛ از جمله چهار نویسنده بزرگ سوری در

۱- آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۱۸۹

۲- همان، ص ۱۹۰؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۶۷- ۴۶۵

ص: ۱۲۲

آن خصوص دست به تألیف زده و خاطراتی تلخ آورده و احیاناً به پند و اندرز پرداخته‌اند.

ابوالفرج محمد جمال الدین می‌نویسد: وقتی بنای مسجد به نهایت زیبایی رسیده بود، حادثه آتش سوزی رخ داد و ضرر و زیان‌هایی زد و در این باره اشعاری هشدار دهنده سروده شده است.

لکلّ شیء اذا ماتمّ نقصان فلا یُغرّ بطیب العیش انسان

وعالم الکون لا تبقی محاسنه ولایدوم علی حال لهاشأن

فجائع الدهر انواع منوّعهٔ وللزمان مسرّات واحزان

یا غافلًا وله فی الدهر موعظهٔ ان کنت فی سنهٔ فالدهر یقظان

«همه چیز جهان پس از تمام و کمال، نقصان پذیر است. پس هیچ انسانی به خوشی‌های زندگانی نباید مغرور باشد.»

«زیبایی‌های عالم، باقی و ماندگار نیستند و هیچ چیز هر چند مهم، در یک حال باقی نمی‌ماند.»

«مصیبت‌های روزگار، گونه گونند و در لحظه‌های حیات، خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، شادی‌ها و اندوه‌ها، باهم‌اند.»

«ای آن که غافل و بی‌خبری، روزگار برایت پند و اندرز فراوان دارد و اگر تو در خوابی، روزگار بیدار است.» (۱) همین نویسنده می‌نویسد: آتش سوزی از سقف مسجد به دیوارهای آن سرایت کرد و بسیاری از ستون‌ها از سمت غرب بسوخت و ویران

۱- نک: محمد مطیع حافظ، حریق الجامع النبوی و بناءه، کویت.

ص: ۱۲۳

گردید و بسیاری از آثار عتیق؛ از جمله مصحف عثمانی، از میان رفت.

آتش‌سوزی از سمت غرب مسجد توسط کارگری که می‌خواست سیگارش خود را روشن کند پیدا شد و در این زمینه قصایدی که در بردارنده رخداد تلخ و بیان کننده وقوع حادثه است، توسط ادبا سروده شده است.

استاد واصف، یکی دیگر از محققینی است که در جریده الشام پیرامون آتش سوزی مسجد و کمک مردم برای بازسازی و مرمت آن، گزارش‌های مفصل آورده است. (۱) و استاد کردعلی نویسنده و مورخ معروف شام، درباره این حادثه ناگوار می‌نویسد: به سال ۱۳۱۱ ق آتش به برخی چوب‌های سقف مسجد سرایت کرد و در کمتر از سه ساعت بسیاری از آثار بسوخت و از میان رفت. هر چند که بازسازی مسجد شروع شد لیکن از زیبایی‌های مسجد قدیم جز دیوار و برخی نوشته‌ها از عهد سلجوقی، ایوبی و ممالیک چیز دیگری باقی نماند. (۲)

مقام رأس یحیی

در مسجد جامع دمشق مزارهای برخی انبیا وجود دارد؛ مثل مقام رأس یحیی و مقام منسوب به هود و مقامی منسوب به خضر علیهم السلام و دو مقام اخیر، نزدیک مقام رأس یحیی، که ضریحی دارد، در دیوار قبله با علامتی مشخص گردیده‌اند.

۱- نک: محمد مطیع حافظ، حریق الجامع النبوی و بناءه، کویت.

۲- همان، ص ۶۷

ص: ۱۲۴

حمداللّه مستوفی می‌نویسد: بر درگاه مسجد جامع دمشق، که باب جیرون خوانند، یحیی پیامبر را کشتند و سرش را بردار کردند. و در عهد یزید بن معاویه- علیه اللعنه- سر امیرالمؤمنین حسین علیه السلام را بر چوب کردند. (۱) برخی مورخین می‌نویسند: به هنگام ساختن مسجد و کندن پایه‌های آن، به غاری برخوردند سه زراع در سه ذراع، در درون آن صندوقچه‌ای یافتند، وقتی در آن را گشودند، سبدی دیدند و در میان آن، سر مقدس یحیی بن زکریا علیهما السلام بود آن را به جای خود گذاشتند و به فرمان سلطان وقت، ستونی متفاوت با ستون‌های دیگر نهادند.

حضرت یحیی فرزند زکریا از پیامبران بزرگ بوده و قرآن کریم او را «سیداً و حصوراً» یعنی: مردی آقا، پارسا و پاکدامن، توصیف کرده است.

داستان یحیی در قرآن

در چند سوره، راجع به یحیی علیه السلام سخن به میان آمده و نکاتی آموزنده از شخصیت و زندگانی او مطرح شده است.

زکریا علیه السلام به سن نود سالگی رسیده بود و فرزندی نداشت که او را با جهان زندگی، پیوند دهد وبیم داشت که چون طومار عمرش پیچیده شود، کسی وارث حکمت او نشود واین خاطره غم افزا دل او را می‌فشرد و خاطرش را آزرده وناشاد می‌داشت. (۲)

۱- نزهة القلوب، ص ۲۴۹ و ۲۵۰

۲- صدر بلاغی، قصص قرآن، ص ۲۲۵، امیرکبیر، تهران.

ص: ۱۲۵

«هُنالِکَ دَعا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ» (۱)

«اینجا، زکریا دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! به من از خود فرزندی پاک روزی کن که تو شنونده دعا هستی.»

فرشتگان او را که در محراب به عبادت و دعا ایستاده بود ندا دردادند که خداوند تو را به وجود یحیی بشارت می‌دهد. او تصدیق کننده کلمه الهی است و (ایمان آورنده به مسیح علیه السلام) و آقا و پاکدامن و پیامبری از صالحان و شایستگان است. (۲) در سوره دیگر فرمود:

«یا زَکَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیّاً». (۳)

«ای زکریا ما تورا به ولادت پسر بچه‌ای بنام یحیی مژده می‌دهیم و پیشتر برای او همنامی قرار ندادیم ...»

و در سومین سوره باز همین مضمون به صورتی دیگر آمده است:

«وَ زَکَرِیَّا إِذْ نادی رَبَّهُ رَبِّ لا تَذَرْنِی فَرْداً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْوارِثِینَ* فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ

۱- آل عمران: ۴۱- ۳۸.

۲- نک: تفسیر سورهای آل عمران، مریم و انبیاء وایضاً بحارالانوار، مجلسی، ج ۱۴، ص ۱۶۳.

۳- مریم: ۱۵- ۱.

ص: ۱۲۶

إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ». (۱)

«آن هنگام که زکریا، با پروردگار خویش مناجات می کرد که:

خدایا! مرا تنها مگذار. تو بهترین وارثان هستی ما دعای او را اجابت کردیم و به او یحیی را بخشیدیم و وضع همسرش را سامان دادیم که آنان در کارهای خیر پیشقدم بودند و از بیم و امید، ما را می‌خواندند و برای ما خاشع و خاضع بودند.»

خداوند در روزگار پیریِ زکریا، یحیی را که پسری پاکیزه بود به او عنایت کرد واز همان زمان کودکی، عقل سرشار و وحی و نبوت را به او ارزانی داشت. یحیی عاشق عبادت و مردی عالم و دانشمند بود و از صولت و شوکت هیچ ظالمی نمی‌ترسید.

روزی به یحیی علیه السلام خبر رسید که «هیرودیس» حاکم فلسطین، عاشق دختر برادر (۲) خود شده و زیبایی و تناسب اندام آن دوشیزه، دل از دست حاکم ربوده است و تصمیم دارد که با او ازدواج کند. یحیی علیه السلام اعلام کرد که این ازدواج، نامشروع و باطل است. آوازه مخالفت یحیی در همه محافل شهر منعکس شده و به گوش معشوقه رسید. پس بر یحیی خشم گرفت و کینه‌اش را در دل پنهان داشت روزی آرایش تمام کرد. زیباترین لباس و درخشان‌ترین جواهرش را پوشیده و با چهره‌ای متبسّم نزد عموی خود که عاشق وی بود رفت و او را به دام زیبایی و شیرین سخنی خود

۱- انبیاء: ۹۰- ۸۹

۲- در بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۸۲، «خواهر زاده» آمده به جای «برادرزاده». و درقصص الانبیاء راوندی، حدیث به صورتی دیگر آمده است، ص ۲۱۷، آستان قدس.

ص: ۱۲۷

افکند و چنان دل او را اسیر خود ساخت که مَلِک بی‌اختیار گفت هر آرزو و خواهشی داشته باشی بگو تا بی‌درنگ برآورم. معشوقه جز سر یحیی را نخواست و هیرودیس عاشق، با این جنایت اگر چه خشم معشوقه‌اش را فرو نشاند لیکن با برافروختن آتش خشم خدا، خود را به لعنت ابدی گرفتار ساخت. (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: امام حسین را زیارت کنید و جفا ننمایید و ترک زیارت نکنید که او آقای شهیدان جوان و سرور بُرنایان بهشتی است و شبیه یحیی بن زکریا می‌باشد و آسمان و زمین برای این دو گریسته‌اند. (۲) امام سجاد علیه السلام فرمود: «من هوان الدنیا علی اللَّه- عزّوجلّ- ان رأس یحیی بن زکریا اهدی الی بغی من بغایا بنی اسرائیل» (۳)

؛ «در بی‌ارزشی دنیا نزد خدا همین بس که سر یحیی بن زکریا به زناکاری از بدکاران بنی اسرائیل، هدیه فرستاده شده است.»

مسجد امام سجاد

در شمال شرق مسجد جامع اموی، مصلای امام چهارم، علی بن الحسین علیه السلام است که آن بزرگوار در این جا هر شب و روز هزار رکعت نماز می‌گزارد و آن مسجدی است با شکوه و مردم به زیارت آن روند، برخی احتمال داده‌اند که اینجا مکانی است که امام سجاد هنگام اسارت و پس از واقعه کربلا، در آنجا سکونت و اقامت داشته است.

۱- قصص قرآن: ص ۲۲۷.

۲- بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۶۸.

۳- همان، ص ۱۷۵.

ص: ۱۲۸

امام سجّاد علیه السلام در دمشق

علی بن الحسین زین‌العابدین ملقب به سجاد چهارمین پیشوای معصوم شیعه است. او در پنجم شعبان سال سی و هفت در مدینه متولد شد. و در حادثه جانگداز کربلا بیمار و بستری بود و لذا با اینکه همه جوانان و مردان، شهید شدند، او به علّت عدم شرکت در جنگ، زنده بماند و همراه بقیه اهل بیت حسین بن علی علیه السلام اسیر شد.

از جریانات مهمّ که برای امام در ایام اسارت در شام و دمشق، اتفاق افتاد سخنرانی آن امام مظلوم است در مسجد جامع دمشق که در واقع بنی‌امیه و یزید را رسوا ساخت و ما به بخشی از آن خطبه اشاره می کنیم.

«... ایها الناس اعطینا ستّاً و فضّلنا بسبع: اعطینا العلم و الحلم والسماحهٔ والفصاحهٔ والشجاعهٔ والمحبهٔ فی قلوب المؤمنین و فضلنا بأن منّا النبی المختار محمداً و منّا الصدیق و منّا الطیّار و منّا اسداللّه و اسد رسوله و منّا سبطا هذه الأمهٔ .... ایها الناس انا ابن مکه و منی، انا ابن زمزم و صفا انا ابن من حمل الرکن باطراف الرداء ...» (۱)

«ای مردم، شش چیز به ما عطا شده و به هفت امتیاز، برتری داریم: علم، حلم، سخاوت، فصاحت، شجاعت، و دوستی مردم مؤمن به ما عطا شده است. پیامبر برگزیده خدا محمد صلی الله علیه و آله از ما است. صدیق از ماست و جعفر طیار از خاندان ماست. شیر خدا و رسول خدا از ماست. دو سبط این امت از میان ماست ...

۱- بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۳۸

ص: ۱۲۹

ای مردم. من فرزند مکه و منایم. من زاده زمزم و صفایم. من فرزند وارث انبیایم. من فرزند فاطمه زهرا خاتون بانوان و نوه خدیجه کبرایم. من پسر کسی هستم که او را به خونش آغشته کردند. من فرزند قربانی کربلایم. من فرزند کسی هستم که پریان و پرندگان بر وی گریستند.»

در این جا، شیون و زاری از مردم حاضر در مسجد بلند شد، یزید از بیم شورش، به مؤذّن دستور داد که اذان بگوید و سخنرانی امام را قطع کند امّا امام همراه فصول اذان به سخنانش ادامه داد و یزید جنایتکار را رسواتر ساخت.

زهری که از علمای معروف اهل سنّت است می‌گوید: من فقیه‌تر از علی بن حسین ندیدم. امام سجاد به قولی در دوازدهم محرّم سال ۹۴ در سن ۵۷ سالگی در اثر سمی که سلطان اموی به او خورانید، در شهر مدینه به شهادت رسید و در بقیع در زیر گنبدی که عمویش حسن مجتبی در آن مدفون است به خاک سپرده شد. (۱) امّا اکنون از آن قبّه و بارگاه اثری نیست، وهّابیان همه آن آثار اسلامی را از میان برده و ویرانه‌ای باقی گذارده‌اند. و زود باشد که جانیان به سزای عملشان برسند.

مسجد الرأس

در داخل باب الفرادیس جامع دمشق، مشهد الحسین قرار دارد که به آن‌مشهد الرأس هم‌می‌گویند و آن مقامی است ارجمند و دارای موقوفات

۱- شبلنجی، نورالابصار، ص ۱۵۷، افست دار الفکر، بیروت.

ص: ۱۳۰

و مردم به زیارت آن روند و از خداوند حاجت خویش طلبند و دعا در آنجا مستجاب است. (۱) سید امین می‌نویسد: اقوال مورّخان در محل دفن سر مقدس امام حسین علیه السلام مختلف است؛ یک قول هم این است که آن، در دمشق به خاک سپرده شده است. ابن جوزی نقل کرده که سر مبارک امام حسین علیه السلام در خزانه یزید در دمشق یافت شد و آن را در باب الفرادیس دفن کردند.

بلاذری و واقدی نیز همین نظر را دارند. (۲)

حرم حضرت رقیّه

رقیه دختر حسین بن علی، سید الشهدا علیه السلام بوده که پس از واقعه کربلا، همراه اسرای اهل بیت به کوفه و سپس به شام آورده شدند. رقیه چهار سال بیش نداشت و پس از شهادت پدر بزرگوارش امام حسین، برای او بسیار بی‌تابی می‌کرد و بانوان حرم حسینی به سختی او را آرام می‌کردند.

وقتی اهل بیت را در خرابه جا دادند، این طفل، پدر را در خواب دید و بهانه پدر گرفت و گریه و زاری بسیار کرد. یزید از علت سر و صدا پرس و جو نمود، جریان را به او گزارش کردند. گفت: سر امام را برای وی ببرند و در کنارش نهند تا آرام بگیرد. وقتی سر مقدس را جلو او گذاشتند، پرسید این چیست؟ گفتند: سر بابای تو است، آن دختر فریادی کرد و رنجور شد و جان به حق تسلیم نمود. (۳)

۱- ابن الحورانی، زیارات الشام، ص ۲۵- ۱۷

۲- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۶

۳- نک: شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۱۶ خط طاهر خوشنویس.

ص: ۱۳۱

هم اکنون مزاری در همان محل شهادت و دفن آن طفل معصوم، برجاست که مورد توجّه علاقمندان اهل بیت رسالت می‌باشد و شیعیان از اطراف عالم، با علاقه و عقیده خاص، به زیارت آنجا روند. این حرم در داخل شهر دمشق و نزدیک مسجد جامع اموی است.

یکی از نویسندگان عرب می‌نویسد: حرم سیده رقیه، از بناهای قرن دوازدهم هجری قمری است و آن مسجدی است کوچک، واقع در عمارت چسبیده به خان (کاروانسرای) ابن مقدم، در شمال مدرسه بزرگ ابن مقدم که به آن «مسجدالرأس» هم گفته می‌شود. این مسجد، هر چند که چندان مسجدی وسیع نیست و قدمتی هم ندارد لیکن نظر به گسترش امروزی آن و گذشت نسبتاً سال‌های دراز از بنای آن و این که آن، مورد توجّه شیعیان اهل بیت در دل دمشق است، در ردیف مساجد مهم ذکر می‌شود. احتمالًا سر ملک کامل ایوبی که به دست هلاکو کشته شده، در همین مکان دفن شده است.

این مسجد در سال ۱۱۲۵ ه. ق. به دست میرزا گیلانی تجدید بنا شده، بعد به دست میرزا علی اصغر خان اتابک به سال ۱۳۲۳ ه. ق. که از ایران به دمشق آمده بود، مجدداً تعمیر و ساخته شد. حدود ده سال و اندی است که این جامع کاملتر شده، از جنوب تا مدرسه قیمریه کوچک، کوچه بنی السدرین امتداد پیدا کرده و در شمال کوچه نقیب، مدرسه بزرگ مقدمیه، که تاریخ بنایش به ۵۸۰ ه. ق. می‌رسد، متصل گشته است.

برای گسترش این حرم خانه‌های اطراف خریداری شده و در جای آنها بنایی باشکوه از سیمان در دل دمشق ساخته شده و هم اکنون– ۱۴۰۹ ه. ق.– کار ساختمان‌سازی ادامه دارد.

ص: ۱۳۲

قبّه بارگـاه که هنوز تمـام نیست به‌طرز معمـاری ایرانی ساخته شـده و شـیعیان به خصوص ایرانیان به ساختمان و توسـعه آن اهتمامی فراوان دارند. (۱)

باب الصغیر

بـاب الصـغیر، گورسـتانی است در دمشق که نفراتی از خانـدان رسول صـلی الله علیه و آله و برخی همسـران و جمعی از دانشـمندان مسلمان در آن مدفونند؛ ازجمله قبر ابن عساکر مورخ معروف و نویسنده تاریخ دمشق در این مکان است.

بـاب الصـغیر به سـبب انتسـاب برخی مقـابر آن به اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه و آله، مورد توجه زائران شـیعی و ایرانی است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

مقبره رؤوس شهدا

گر چه در مورد سـر مقـدس امام حسـین علیه السـلام اختلاف نظر وجود دارد که در کجا مدفون است؛ در کربلا، مدینه، دمشق و یا جـای دیگر؟ لیکن در سـرهای مقـدس دیگر شـهدا که به شـام آورده شده‌انـد، ظـاهراً تردیـدی نیست که در دمشق به خـاک سپرده شده‌اند.

سید محسن امین می‌نویسد: به سال ۱۳۲۱ ه. ق. در قبرسـتان معروف به باب الصغیر دمشق، مقبره و مشهدی دیدم که در کتیبه بالای درِ آن نوشته شده بود: اینجا محل دفن سر عباس بن علی و سر علی اکبر

۱- خطط دمشق. اکرم حسن علبی، ص ۳۳۴. دمشق، دارالطباع.

واکنون سال ۱۴۲۷ ق بنای با شکوه حرم حضرت رقیّه کامل شده و چشم محبّان اهل بیت با دیدن آن بارگاه دلربا، روشن می‌شود.

ص: ۱۳۳

پسر حسین علیه السلام و سر حبیب بن مظاهر است. ولی بعداً تعمیرات و تغییراتی در آن داده شد. (۱) به هر حال در مزار کنونی، سر شانزده شهید هاشمی زیارت می‌شود و گفته می‌شود که همه آنها در آن مکان مدفونند.

سکینه دختر حسین علیه السلام

حضرت سکینه بانویی بوده با جلالت، ادیب و شاعر که گاهی داوری در زمینه بهترین شعر و برگزیده شاعران به او واگذار می‌شده است. (۲) خیابانی می‌نویسد: آن خاتون معظّمه از پردگیان خانواده رسالت و بانوان بزرگ اسلام به شمار می‌رود. از حیث اخلاق فاضله، آداب مرضیّه، صفات حمیده و وفور عقل و دانش در مقامی بس بلند و در فنون فصاحت و بلاغت و سخن‌سنجی از اساتید وقت و سیده زنان عصر خود و اجمل و اکمل ایشان بود. (۳) حضرت سکینه علیه السلام زنی شجاع و بی‌باک بوده، ابن عساکر می‌نویسد:

هنگامی که مروان بن حکم، علی بن ابیطالب علیه السلام را ناسزا می‌گفت:

حضرت سکینه بی‌باکانه مروان و پدر و جد او را نفرین و لعن می‌کرد. (۴) مادر سکینه رباب دختر امرءالقیس مشهور است که خود بانویی فاضله بوده و اشعاری در خصوص حادثه کربلا و حسین علیه السلام از او منقول است که

۱- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۷

۲- اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج ۲، ص ۲۰۲

۳- ریحانهٔ الأدب، ج ۳، ص ۴۸، چاپ شفق تبریز.

۴- تاریخ دمشق، تراجم النساء، ص ۱۱۷- ۱۱۵

ص: ۱۳۴

اشعار ذیل، از آن جمله است:

ان الذی کان نوراً یستضاء به بکربلاء قتیل غیر مدفون

سبط النبی جزاک اللَّه صالحهْ عنّا و جنّبت خسران الموازین

قد کنت لی جبلًا صعباً ألوذ به وکنت تصحبنا بالرّحم والدّین

من للیتامی و من للسائلین ومن یغنی ویؤوی الی کلّ مسکین (۱)

«آن که از پرتو جمالش بهره‌ها گرفته می‌شد در دشت کربلا بدون دفن، افتاده است.»

«او همان نواده پیامبر است. خداوند از جانب ما به تو پاداش نیک دهد، ای سبط پیامبر و از زیان و خسران دور باشی.»

«تو برای من همچون کوه با صلابت بودی که در پناه تو می‌آرمیدم و رفتار تو با ما مهربانانه و متدیّنانه بود.»

«پس از تو یتیمان و مسکینان بیچاره و بینوا را چه کسی پناه خواهد داد؟!»

امام حسین علیه السلام نیز احترام سکینه، دخت گرامیش را بسیار نگاه می‌داشت و در مهر و محبت آن امام رؤوف و مهربان، اشعار ذیل که به او منسوب است، شاهد مناسبی است:

لعمری انّنی لأحبّ داراً تکون بها (تضیّفها) سکینهْ والرباب

احبّهما و أبذل بعد مالی ولیس لعاتب (للائمی فیه) عندی عتاب

۱- نک: دکتر بنت الشاطی، سکینه بنت الحسین، ص ۶۶.

ص: ۱۳۵

ولست لهم وان عتبوا مطيعاً حياتى او يغيّبنى التراب (۱)

«به جانم سوگند، من خانه‌ای را که سکینه و رباب در آن باشند و آن خانه، ایشان را پذیرا باشد دوست می‌دارم.»

«من به آنان مهر می‌ورزم و داراییم را به ایشان می‌بخشم و سرزنش احدی را در این مورد توجّه ندارم.»

«و تا زنده‌ام، هرگز به ملامت ملامتگران اعتنا نمی‌کنم تا از جهان خاکی رخت بربندم.»

حضرت سکینه علیها السلام پس از آن که به سن رشد و بلوغ رسید با پسر عمویش عبداللّٰه بن حسن ازدواج کرد.

استاد توفیق فکیکی که درباره شخصیت سکینه علیها السلام کتاب نوشته، برخی از روایات داستان گونه را درباره آن بانوی مکرم، افسانه و از افتراءات امویان دانسته است؛ زیرا بیشتر آن مطالب را ابوعلی قالی نگاشته و او زیر نفوذ امویان اندلس بوده است. (۲)

برخی معتقدند که حضرت سکینه در شام وفات یافته و در باب الصغیر به خاک سپرده شده است.

در مقبره منسوب به حضرت سکینه، ضریحی وجود دارد از چوب درخت گردو که آیهٔ الکرسی به خط کوفی در جانب آن حک شده، و

۱- دکتر بنت الشاطی، سکینه بنت الحسین، ص ۳۰.

۲- همان، ص ۲۱۰

ص: ۱۳۶

ظاهراً از آثار دوره فاطمیان می‌باشد. (۱)مرحوم سید محسن امین که خود از محقّقین و دانشمندان شیعی شام است، در کتاب اعیان الشیعه در رابطه با این مقبره نظر خاصّی دارد.

مراجعه شود. (۲) به هر حال تردیدی نیست که حضرت سکینه از بانوان محدّثه بوده و از پدر بزرگوارش حدیث روایت می‌کرده است. او در همین باب الصغیر زیارت می‌شود.

ام کلثوم

در مقبره حضرت سکینه قبر دیگری است منسوب به ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام و به گفته مورّخان، علی علیه السلام دارای دو دختر از فاطمه زهرا علیها السلام بوده یکی زینب کبری، و دیگری زینب صغری یا امّ کلثوم که او نیز در کربلا حضور داشته و در ایام اسارت اهل بیت جزو اسیران بوده است و همانند خواهر بزرگش، زنی فصیح و بلیغ بوده و سخنرانی او در مجلس ابن زیاد مشهور است.

سخن مورّخان در مورد زندگانی این بانو و وفات او، مختلف است.

برخی می‌نویسند: عمر خلیفه دوم ام کلثوم را از علی علیه السلام خواستگاری کرد.

آن حضرت فرمود: من دخترانم را برای پسران جعفر در نظر گرفته‌ام ولی

۱- ژان سواژیه فرانسوی، الآثار التاریخیه فی دمشق؛ تعریب اکرم حسن علبی، ص ۶۵، دمشق؛ و از همین مؤلف، دمشق الشام، تعریب فؤاد افرام بستانی، ص ۹۰.

۲- نک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۷

ص: ۱۳۷

عمر اصرار کرد و گفت من از رسول خدا شنیدم که فرمود:

«کل نسب و سبب منقطع یوم القیمهٔ الّا نسبی و سببی» و چون صحابه پیامبر بودم می‌خواهم داماد او هم باشم. (۱) لیکن بزرگان شیعه مانند شیخ مفید و دیگر عالمان، بالاتفاق چنین ازدواجی را افسانه می‌دانند. زیرا اوّلًا: راوی آن زبیر بن بکار است و او از بدخواهان اهل بیت می‌باشد و سخنش درباره آنان مسموع نیست.

و ثانیاً: روایات در این موضوع، بسیار متفاوت و ضد هم است و حکایت از تعدد واقعه دارد و همین، موجب ضعف روایات می‌شود.

و ثالثاً: سنّ عمر با چنین ازدواجی متناسب نمی‌نماید. (۲) برخی گویند: ام کلثوم در مدینه درگذشته و در بقیع به خاک سپرده شده و به گفته برخی دیگر: آن بانو دوباره به شام سفر کرده و در دمشق درگذشته و در باب الصغیر در همان مقبره مدفون گشته است.

بلال

ابو عبداللَّه بلال بن رباح حبشی، مؤذّن رسول اللَّه صلی الله علیه و آله از دیر باز به پیامبر ایمان آورد. بلال برده سیاهی بود که توسط مشرکین مکه شکنجه می‌شد تا خدای محمد صلی الله علیه و آله را منکر شود و لات و عُزّی را بپرستد لیکن او استقامت نشان می‌داد و با گفتن «احد» «احد» بر عقیده‌اش پایداری نشان می‌داد. تا روزی ابوبکر او را خرید و یا با برده سیاه دیگری که داشت

۱- طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶۳

۲- رساله «تزویج علی بنته من عمر» شیخ مفید، نشر کنگره هزاره شیخ مفید، قم.

ص: ۱۳۸

معاوضه کرد و آزادش نمود. (۱) بلال، نخست مؤذّن پیامبر بود و در سفر و حضر برای او اذان می‌گفت و علاوه بر آن، خزانه‌دار بیت المال و مأمور زکات تره‌بار هم بود. روزی بلال دیر کرد و وقت اذان گذشت وقتی آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله از علّت تأخیر سؤال کرد، بلال گفت به مسجد می‌آمدم بر فاطمه زهرا گذر کردم، او برای پختن نان، گندم آسیا می‌کرد و حسن علیه السلام می‌گریست. گفتم: کدام را دوست می‌دارید، پسرتان را برایتان نگاه‌دارم یا گندم آرد کنم؟ فاطمه زهرا فرمود:

بهتر است من بچه را نگاهداری کنم و تو گندم را آرد کنی. من شروع به کار کردم لذا به اذان نرسیدم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود تو به فاطمه محبت کردی.

خداوند تو را مورد لطف و محبت خویش قرار دهد. (۲) بلال گاه و بیگاه شعر می‌سرود و رسول اللّه صلی الله علیه و آله را مدح می‌کرد. روزی به زبان حبشی پیامبر را ستود و حسّان آن را به عربی برگرداند:

اذا المکارم فی آفاقنا ذکرت فانما بک فینا یضرب المثل

«هنگامی که در سرزمین ما از بزرگی‌ها و بزرگواری‌ها یاد شود، به‌وجود تو مَثل زنند.»

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه به بلال فرمود برپشت بام کعبه رود و اذان بگوید و او چنان کرد هر چند برخی سران شکست خورده شرک را خوش نیامد وحرف‌هایی زدند.

بلال پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، برای احدی اذان نگفت جز یکبار که به

۱- سید علی خان مدنی، الدرجات الرفیعه، ص ۳۶۲

۲- همان، ص ۳۶۴

ص: ۱۳۹

خواهش فاطمه زهرا اذان گفت امّا وقتی در اذان نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برد، فاطمه علیها السلام یاد پدر کرد و از حال رفت. به بلال اطلاع دادند و او فوراً اذان را قطع کرد و دیگر هرگز اذان نگفت. (۱) در مواهب الدنیه می‌نویسد: بلال پس از فتح شام در آنجا اذان گفت همه به یاد روزهای حیات حضرت محمد صلی الله علیه و آله گریستند و یکبار هم در مدینه به تقاضای حسن و حسین علیهما السلام اذان گفت مردم مدینه بسیار گریه کردند. (۲) صدوق رحمه الله می‌نویسد: بلال بنده صالح خدا بود و بعد از رسول اللّه اذان نگفت و از همان روز، «حیّ علی خیر العمل» را از اذان انداختند. (۳) بلال پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله خواست به شام رود، ابوبکر گفت پیش ما بمان و برای ما اذان بگو. بلال گفت اگر مرا برای خدا آزاد کرده‌ای بگذار آزاد باشم و اگر برای خودت آزاد نموده‌ای مرا نزد خود زندانی کن. بلال به شام رفت و به سال بیست هجرت در دمشق وفات یافت و در باب‌الصغیر به خاک سپرده شد. (۴)

عبدالله پسر امام سجاد علیه السلام

او یکی از فرزندان امام چهارم علی بن الحسین علیه السلام است و علاوه

۱- سید علی خان مدنی، الدرجات الرفیعه، ص ۳۶۵

۲- همان، ص ۳۶۶.

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۳، مکتبة الصدوق، تهران.

۴- علی بن محمد جزری، اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۴۳ و نک: طبقات ابن سعد و سیره نبویه ابن هشام و منابع دیگر.

ص: ۱۴۰

بر فقاهت و فضیلتی که داشته تولیت صدقات رسول اللّه صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به عهده داشته است. (۱) عبداللّه، محدّث نیز بوده و از رسول خدا به‌واسطه پدر و دیگر اجدادش حدیث روایت کرده است. عبداللّه مردی زیبا و نیکو صورت بوده و لذا به وی عبداللّه باهر (یعنی: درخشنده) می گفتند.

گویند: او در شام وفات یافت و در باب الصغیر آرامگاه دارد. و سلیم افندی، قائم مقام نظارت بر مراقد اهل بیت در شام، آن را بنا کرده است.

عبداللّه بن جعفر

عبداللّه پسر جعفر طیار فرزند ابوطالب و برادرزاده امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد. او مردی سخاوتمند و دست و دل باز و از صحابه پیامبر و روایت کننده از پدر، مادر و عمویش علی علیه السلام بوده است. مادرش اسماء بنت عمیس است که همراه شوهرش جعفر به حبشه هجرت کرد و همانجا عبداللّه را به‌دنیا آورد. او نخستین مولود عالم اسلام در سرزمین حبشه، هجرتگاه اولین مسلمانان بود. او آخرین کس از بنی هاشم بود که پیامبر را دیده است و از کثرت جود و سخایش به وی دریای کرم و بخشش می گفتند. (۲) عبداللّه که در حبشه به‌دنیا آمد، بعدها همراه پدرش جعفر به مدینه

۱- ابو علی فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۵۸، اسلامیه، تهران ۱۳۷۹ ه. ق.

۲- کتبی، فوات الوفیات، ج ۲، ص ۱۷۰، دارصادر، بیروت.

ص: ۱۴۱

هجرت کرد. او برادر محمد بن ابی بکر و یحیی بن ابی طالب بوده و هرسه از اسماء بنت عمیس به‌دنیا آمده‌اند. (۱) عبداللّٰه ده سال داشت که پیامبر از دنیا رحلت نمود و مورّخان نوشته‌اند:

رسول خدا فرزندان جعفر را دعا کرد و از خدا بر ایشان خیر و برکت و موفقیت خواست. (۲) ابن اثیر و ابن حجر نیز می‌نویسند: عبداللّٰه در سال هشتاد هجری، در مدینه رحلت کرد و در بقیع مدفون گشت. امیر مدینه او را تشییع کرد و سخت می‌گریست و می‌گفت: به خدا تو مردی نیکوکار بودی و هرگز شرارت از تو دیده نشد. تو آدمی شریف، بخشنده و صله دهنده بودی. (۳) برخی دیگر گفته‌اند: قبر عبداللّٰه جعفر در بقعه منسوب به عقیل، در دمشق شام می‌باشد و در آرامگاه بلال حبشی. همچنین نوشته شده:

«هذا ضریح الصحابی الجلیل بلال الحبشی مؤذّن رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله و به مقام الصحابی الجلیل عبداللّٰه بن جعفر الطیار بن عمّ الرسول صلی الله علیه و آله.»

«این ضریحِ یار با جلالت پیامبر، بلال حبشی مؤذّن رسول خداست و مقام صحابی گرانقدر دیگر عبداللّٰه بن جعفر طیار پسر عموی رسول خدا نیز در همین جاست.»

۱- این سه نفر از طرف مادر با هم برادر بوده‌اند.

۲- ابن عبدالبرّ، الاستیعاب، مطبوع در حاشیه الاصابه، ج ۲، ۲۷۶، دارصادر، بیروت.

۳- ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۲، ص ۲۸۹؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۹۸، ترجمه ۲۸۶۲

ص: ۱۴۲

اسماء بنت عمیس

او یکی از زنـان بـا جلالـت و از جمله بـانوان بـا کرامت صـدر اسـلام است که از صـحابه رسول خـدا صـلی الله علیه و آله محسوب می‌شود و در ولای اهل بیت و آل‌علی علیهم السـلام، قـدمی اسـتوار و اعتقادی راسخ داشت. ابتدا با جعفر بن ابیطالب ازدواج کرد و پس از شـهادت او با ابوبکر و سـپس با علی بن ابیطالب علیه السلام عقد ازدواج بست و از هر کدام فرزندانی برومند و ثابت قدم در دوستی علی و فرزندان او، تربیت کرد. (۱) اسماء از موالیان علی علیه السلام بود، و از رسول خدا شصت حدیث روایت کرده است. (۲) او قبـل از آن که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وارد خـانه ارقم شود، به پیامبر ایمان آورد و با شوهرش جعفر به حبشه هجرت کرد و در فتـح خیبر به سال هفتم هجرت با دو فرزنـدش بنام عبداللَّه و عون که در حبشه از جعفر به دنیا آورده بود، به حضور رسول خدا صـلی الله علیه و آله رسیدند. (۳) ابـن سـعد می‌نویسـد: عمر پس از مراجعـت اسـماء از حبشه، به او طعنه می‌زد و می گفت: ای حبشیه! مـا، در هجرت بر تو سـبقت گرفتیم. اسـماء در پاسـخ عمر گفت: راست می گویی بـا رسول اللَّه بودیـد، گرسـنه‌تان را اطعام می‌فرمـود، جاهلتـان را آمـوزش می‌داد امّیا مـا دور بـودیم و محروم. به خـدا سوگنـد نزد رسـول اللَّه می‌روم و این سـخن تـو را به او می گویم. اسماء پیش

۱- ذبیح اللَّه محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۰۴

۲- عمر رضا کحاله، اعلام النساء، ج ۱، ص ۵۸

۳- طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۸۵- ۲۸۰

ص: ۱۴۳

پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و سخن عمر را بازگو کرد. رسول اللّه فرمود: اگر آنان یک هجرت کردند شما در راه خدا دو هجرت کردید. (۱) او پس از شهادت جعفر، با ابوبکر ازدواج کرد و محمد بن ابی‌بکر را از او به دنیا آورد و چون در محبت علی بن ابیطالب صادق بود، فرزندش را با مهر او تربیت نمود و محمد از فدائیان علی علیه السلام بود. او پس از درگذشت ابوبکر برای سوّمین بار شوهر کرد و این بار با علی علیه السلام عقد ازدواج بست و از او هم یحیی را به دنیا آورد. (۲) گویند: اسماء در شام از دنیا رفته و روی آرامگاهش نوشته شده:

«ضریح السیدهٔ اسماء زوجهٔ جعفر الطّیار علیه السلام»؛ «این قبر بانو اسماء همسر جعفر طیار است، درود بر او.»

ام سلمه

او یکی از همسران و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. شوهر نخستش مردی به‌نام ابوسلمه بوده که از وی چهار فرزند به دنیا آورده است و توفیق دو هجرت؛ یعنی هجرت به حبشه و هجرت به مدینه پیدا کرده وپس از وفات شوهر اوّلش، با پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج کرده است.

ام سلمه، بانویی با جلالت بوده و نسبت به خاندان نبوّت (فاطمه زهرا و حسنین) اخلاص داشت و مهر می‌ورزید و از جمله فضایل او آن که آیه تطهیر، که به اتّفاق همه مفسّران منصف، در شأن پنج تن نازل شده، در خانه همین بانوی محترم فرود آمده. فاطمه زهرا علیها السلام به هنگام شهادت،

۱- طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۸۵- ۲۸۰.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۸۵- ۲۸۰.

ص: ۱۴۴

او را وصیّ خود قرار داد و امام حسین علیه السلام به هنگام مسافرت به عراق، ودایع امامت را به او سپرد و او پس از واقعه کربلا آنها را به امام چهارم، تسلیم کرد.

مورّخان و سیره نویسان، بزرگی‌های دیگری در شأن او نوشته‌اند. این بانوی محترم در هشتاد سالگی در مدینه وفات یافته و در بقیع مدفون گشته است. (۱) ولی برخی دیگر می‌نویسند: ام سلمه بین سال‌های ۵۹ تا ۶۱ ه. ق. در شهر دمشق درگذشته و در باب الصغیر به خاک سپرده شده و در روی آرامگاهش نوشته شده: «زوجهٔ النبی ام سلمهٔ وصیّهٔ الزهراء»؛ «اینجا قبر ام سلمه همسر پیامبر و وصّی فاطمه زهراء است.»

ام حبیبه

رمله یا امّ حبیبه دختر ابوسفیان بن حرب و همسر رسول خدا است که هفت سال قبل از بعثت به دنیا آمده، ابتدا با عبیداللَّه بن جحش ازدواج کرد و هر دو مسلمان شدند و به حبشه هجرت نمودند ولی متأسفانه شوهر او مرتد شد و به نصرانیت درآمد و به میخوارگی روی آورد. نجاشی با تعیین مهریه‌ای او را به عقد رسول اللَّه درآورد و با عزّت به مدینه اعزام گردید و این داستان در کتب سیره، بطور مفصّل ذکر شده است.

وقتی ابوسفیان کمی قبل از فتح مکه و بعد از صلح حدیبیه به مدینه

۱- نک: محمد علی مدرس، ریحانهٔ الأدب، ج ۱، ص ۳۰۸، خیام، تهران؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۷، ص ۳۴۰.

ص: ۱۴۵

آمد، از رسول خدا وقت ملاقات خواست. پیامبر وقت نداد او بر دخترش ام حبیبه وارد شد، وقتی خواست بر جایگاه ویژه رسول خدا بنشیند، ام حبیبه، بساطی را که پیامبر روی آن می‌نشست برچید. ابوسفیان گفت: دخترم! نشستن روی این بساط را برای من دریغ داشتی؟! ام حبیبه گفت: آن فراش رسول خداست و تو مردی مشرک و پلید می‌باشی و نباید روی آن بنشینی. ابوسفیان گفت: دخترم! تو پس از جدا شدن از ما، چه بد شده‌ای! او به سال ۴۴ هجرت در زمان حکومت معاویه پسر ابوسفیان درگذشت. (۱) و برخی دیگر وفات او را در سال ۴۲ و قبرش را در دمشق و باب الصغیر می‌دانند و مقبره‌ای دارد که مردم به زیارت آن می‌شتابند.

فضّه

او بانویی محترم و در خدمت خاندان عصمت و طهارت و مددکار فاطمه زهراء علیها السلام در امور داخلی خانه بوده است.
علامه مجلسی رحمه الله از شخصی به نام ورقه نقل کرده که او گفت: سالی حج می‌گزاردم که به کنیزی بسیار زیبا و نمکین برخوردم، او با عبارتی دلنشین و سخنانی شیرین با کمال فصاحت و شیوایی، با خداوند مناجات می‌کرد، جلوتر رفتم و گفتم: گویا شما از دوستداران اهل بیت پیامبر هستید، کیستید؟ او گفت: «من فضّه خدمتکار فاطمه دخت محمد مصطفایم»

۱- طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۰۰- ۹۶؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۰۵.

ص: ۱۴۶

فضّه پس از وفات فاطمه علیها السلام همچنان در بیت علی علیه السلام خدمتگزار بود و احیاناً با زینب کبری به سر می‌برد و گویند او به فرمان علی علیه السلام ازدواج کرد و دارای فرزند هم شد. از عادات خوب فضّه که ابوالقاسم قشیری نقل کرده، آن بود که گویا او حافظ بوده و بسیاری اوقات سؤال‌های مردم را حتی در امور عادی، با تلاوت آیه‌ای پاسخ می‌داد. (۱) ابن حجر می‌نویسد: فضه از اهالی نوبه بود و در تفسیر آیه: «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ ...» (۲)

که درباره ایثار و فداکاری اهل بیت نزول یافته، اسم فضه همراه علی و فاطمه علیهما السلام آمده است.

نقل شده: حسن و حسین علیهما السلام مریض شده بودند، جدّشان به عیادت آنان آمد و مردم نیز همگی به دیدار و احوال پرسی تشرّف یافتند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: برای سلامت اینان نذری کنید. علی علیه السلام گفت: من به شکرانه سلامت حسن و حسین سه روز روزه می‌گیرم و حضرت زهرا علیها السلام گفت: من هم، چنان می‌کنم، فضه به ایشان ملحق گشت و گفت من هم همراه شما سه روز روزه می‌گیرم. (۳) گویند: فضه در واقعه کربلا ـ در کنار زینب کبری بوده و با همان بانو به شام آمده و در بار دوّم پس از وفات زینب کبری او همچنان در شام مانده و در همین شهر درگذشته است و در باب‌الصغیر مدفون است و دارای مقبره‌ای است که در آن زیارت می‌شود.

۱- ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۲۶.

۲- انسان: ۷

۳- الاصابه، ج ۴، ص ۳۸۷

ص: ۱۴۷

فصل ۸: زینبیّه

اشاره

زینبیّه شهرکی است در حومه دمشق که به یُمن دفن حضرت زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام امروز علاقمندان آل علی به زیارت آن می‌شتابند وقبه و بارگاه و صحن و سرایی زیبا و دلگشا برای آن ساخته‌اند.

زینب کبری علیها السلام

زینب کبری بانویی با جلالت، عاقل و خردمند، فصیح و سخنور بوده است. او به سال پنجم هجری در مدینه متولّد شد. (۱) مادرش فاطمه زهرا و پدرش علی مرتضی و از جمله برادرانش حسن مجتبی وحسین سیدالشهداء- علیهم صلوات اللَّه- بوده‌اند. حضرت زینب با پسر عمویش عبداللَّه بن‌جعفر طیّار، ازدواج کرد واز وی دارای فرزندانی برومند گردید.

۱- اعلام النساء، ج ۲، ص ۹۱

ص: ۱۴۸

تراجم نگاران و مورّخان به اتّفاق نظر، آن بانو را ستوده‌اند. ابن عساکر می‌نویسد: او بانویی بسیار بزرگوار و جلالت مدار بوده که همراه برادرش حسین بن‌علی علیه السلام به کربلا آمد وپس از شهادت او و یاران با صفایش، همراه بقیه اهل بیت و بازماندگان واقعه طفّ، در دمشق بر یزید وارد شدند. (۱) زینب کبری بزرگترین دختر علی و فاطمه علیهما السلام بوده و خطبه‌های شیوا و رسا و سخنرانی‌های شجاعانه و جسورانه او، به‌خصوص در مجلس ابن زیاد و سپس یزید، در اثبات فضیلت و کمال، برای آن بانوی عظیم الشأن، کافی است.

یحیی مازنی درباره عفاف و حیای آن بانوی بزرگوار- با قید قسم- گفته: سالیان دراز در جوار علی بن ابیطالب و خاندانش به سر می‌بردم و در این مدت متمادی اصلًا قامت آن مخدره را ندیدم و صدای او را هرگز نشنیدم و حسین بن علی علیه السلام را عادت آن بود که هنگام ورود آن بانو به اتاق، برای احترام خواهرش برمی‌خاست. (۲) نام زینب را رسول خدا بر این نوه اش نهاد و لقب مبارکش، عقیله بنی هاشم بوده است و عقیله؛ یعنی بانوی گرامی و عاقل، عزیز و پای بند به اصول اخلاقی و عقلانی.

سفرهای زینب علیها السلام

مورّخان پنج سفر برای حضرت زینب علیها السلام یاد کرده‌اند:

۴۱- از مدینه به کوفه، همراه پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب علیه السلام

۱- نک: تاریخ دمشق، تراجم النساء، ص ۱۲۴- ۱۱۹

۲- نک: ریحانة الأدب، ج ۸، ص ۳۲۶

ص: ۱۴۹

۴۲- از کوفه به مدینه، پس از شهادت پدر و بعد از انعقاد صلح.

۴۳- از مدینه به کربلا با اذن شوهرش عبداللّه و همراه فرزندان گرامیش، همگی در رکاب حسین علیه السلام.

۴۴- از کربلا به کوفه و بعد به شام و سپس به مدینه همراه کاروان غم.

۴۵- از مدینه به شام و یا مصر.

به عقیده برخی مورّخان، سفر پنجم زینب کبری و سبب خروج او از مدینه، قحطی موجود مدینه بوده که به واسطه خشکسالی پدید آمده بود.

و او در این سفر همراه شوهرش عبداللّه بن جعفر به مقصد شام حرکت کرد و در روستای راویه- زینبیّه فعلی- مریض شد و از دنیا رفت و در همان جا به خاک سپرده شد. اکنون زینبیّه شام محل فرود و نزول فرشتگان و مورد توجّه شیفتگان آل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد. (۱)چنان که در صفحات پیش یادآور شدیم، عبداللّه شوهر زینب کبری، مردی بزرگوار مهربان و کریم و پاکدامن بوده است و پدر او جعفر طیّار برادر بزرگتر علی علیه السلام از مهاجران نخست و کسی است که سخنگوی مسلمانان در دیار حبشه بوده و ملاقات‌های او با نجاشی در تاریخ موجود است.

جعفر پس از مراجعت از حبشه در غزوه مؤته در سال هشتم هجرت شهید شد و به سبب قطع شدن دو دست مبارکش، خداوند در بهشت دو بال به او عطا فرمود و جعفر «طیّار» لقب یافت.

۱- ریحانهٔ الأدب، ج ۸، ص ۳۲۷

ص: ۱۵۰

زینب کبری دارای فرزندانی به نام‌های عون، محمد، علی و ام کلثوم بوده که عون و محمد در کربلا حضور داشتند و به شهادت رسیدند.

بارگاه زینب علیها السلام

بارگاه زینب کبری و حرم و صحن و سرای آن حضرت در زمینی به مساحت ده هزار متر مربع ساخته شده و جمعاً یکصد و چهارده اتاق دارد که شصت و چهار تا در صحن بزرگ و بقیه در صحن دوّم قرار دارند و در اطراف صحن، چهار حسینیه ساخته شده که هر کدام دویست متر مربع وسعت دارد. یک باب درمانگاه نیز وابسته به زینبیه دایر است که مورد مراجعه بیماران می‌باشد.

تاریخ شروع ساختمان حرم حضرت زینب، به درستی روشن نیست و به‌طور واضح در جایی ذکر نشده ولی قدر مسلّم آن است که مساحت حرم به تدریج گسترش یافته و بنای فعلی در سال ۱۹۶۶ م. آغاز گردیده است.

خود حرم در حدود نهصد متر مربع و به ابعاد ۵/ ۳۰* ۵/ ۲۹ متر می‌باشد و گنبد حرم بر هشت ستون استوار است و دیوارهای داخلی آیینه کاری شده است و صندوق ضریح مطهّر خاتم کاری و هدیه ایرانیان به حرم آن بانوی جلیل القدر می‌باشد.

در بالای کاشی‌کاری نمای خارجی حرم، آیه‌های قرآنی نگاشته شده و در زیر آنها خطبه حضرت زینب با ترجمه فارسی، نوشته شده است و در این مورد وقفنامه‌ای کهن با خطّ زیبا و خوانا وجود دارد که به امضای دو تن از قاضیان دمشق و بعلبک رسیده که سه تن دیگر، آنرا در سال‌های

ص: ۱۵۱

متفاوت گواهی کرده‌اند.

مورّخان سوری از این بقعه به عظمت و احترام یاد کرده‌اند از جمله استاد کرد علی می‌نویسد:

«و اجلّ الجوامع فرشاً جامعهٔ راویه (قبر الستّ) و کان ذلک بفضل زوّاره من احباب آل البیت من الایرانیین و غیرهم» (۱)؛

«با شکوه‌ترین و مفروش‌ترین مساجد، مسجد راویه، قبر بانو است. و آن شکوه و عظمت، در اثر توجّه دوستداران اهل بیت از ایرانیان و دیگران می‌باشد.»

بخشی از خطبه حضرت زینب کبری علیها السلام: این بانوی با عظمت که ادامه دهنده راه امام حسین علیه السلام و افشاگر تباهکاری یزید و دیگر امویان سیاه‌دل بود، در مجلس یزید سخنرانی غرّایی ایراد فرمود که حتی برخی از نویسندگان اهل سنّت که متن آن را نیاورده‌اند لیکن از ذکر شیوایی بیان و عقل و خرد القا کننده آن ساکت نمانده‌اند.

ابن اثیر می‌نویسد: سخن او به یزید آنگاه که یک مرد شامی خواهر او فاطمه را به کنیزی خواست، در تواریخ مشهور است و آن سخن دلیل خردمندی و قوت قلب آن بانو تواند بود. (۲) و پیشتر، در کوفه خطابه‌ای ایراد فرموده بود که شنوندگان را به یاد خطابه‌های آتشین امیرالمؤمنین علی انداخته بود. (۳)

۱- محمد کرد علی، غوطهٔ دمشق، ص ۱۳۱، دار الفکر.

۲- اسد الغابه، ج ۷، ص ۱۳۳

۳- نک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۱، دار صادر، بیروت؛ بلاغات النساء، ص ۲۳

ص: ۱۵۲

خلاصه، ابن طیفور می‌نویسد: وقتی حادثه تلخ کربلا پایان یافت عمر سعد لعین، بانوان ودیگر بازماندگان آل محمد صلی الله علیه و آله را نزد ابن زیاد فرستاد و او همگی را به سوی یزید- که نفرین و خشم خدا بر او باد- گسیل داشت.

آنان را در کاخ یزید به حضور آوردند، یزید دستور داد سر مقدس حسین علیه السلام را در طشتی نهادند و او با چوبدستی به لب و دندان امام مظلوم می‌زد و سرمست از غرور و پیروزی و از روی حقد و کینه، اشعاری می‌خواند ... زینب علیها السلام شروع به سخن کرد و فرمود:

«ای یزید، راست گفت خدا و رسول او:

«ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذِینَ أَساؤُا السُّوای أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُنَ». (۱)

«سرانجام آنان که بد عمل کردند، این بود که آیات الهی را تکذیب کرده و آنها را دروغ انگاشتند و مسخره کردند.»

یزید! تو پنداشتی که اگر عرصه را بر ما تنگ گرفتی و ما را چون اسیران به بند کشیدی، ما نزد خدا خوار گشتیم و تو در پیشگاه الهی عزّت یافتی؟! نه، گناه بزرگی مرتکب شدی، گرفتار کبر و نخوت و خودبزرگ بینی گشته‌ای و از این که دنیا به تو رو آورده و راه‌ها برایت هموار گشت، سخت شادمانی! ولی در حق تو این آیه، صادق است:

«وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ». (۲)

۱- روم: ۱۰

۲- آل عمران: ۱۸۷

ص: ۱۵۳

«کافران نپندارند که این همه فراوانی برای آنها خیر است. نه، ما فراوانشان می‌دهیم تا گناه فزونتر کنند و بر ایشان عذاب خوار کننده‌ای خواهد بود.»

آیا این عدالت است که تو، بانوان و کنیزان خود را بپوشانی ولی دختران رسول اللَّه صلی الله علیه و آله را چون اسیران در بندکشی، حرمتشان را از بین ببری، صدایشان را درآوری، غمگینشان سازی و از شهری به شهری و از دیاری به دیاری آواره‌شان سازی؟! آیا تو به نیاکان مشرک خود افتخار می‌کنی و آن را گناه نمی‌شماری؟! تو بر لبان و دندان‌های ابوعبداللَّه چوب می‌زنی و باکی نداری؟!

یزید! تو نسبت به خاندان ما کینه و خصومت بسیار ورزیدی و خون ذریه پیامبر را ریختی و ستارگان درخشان فضیلت را پایین کشیدی.

ای یزید، با کارنامه سیاهی در پیشگاه عدل الهی، حاضر خواهی شد و آرزو خواهی کرد که کر و کور می‌شدی و تو مپندار که کشته شدگان راه خدا، مردگانند بلکه زنده‌اند.

زود باشد که تو و آن کس که تو را بر گرده ما سوار کرد، به کیفر عمل زشت خود برسید ...» (۱)

سخنی کوتاه راجع به زینبیّه مصر

در دل شهر قاهره، مزار با شکوهی با مسجدی بزرگ و زیبا جلوه خاصّی دارد و مشتاقان همواره به زیارت آن روند و در آن مسجد و در

۱- احمد بن ابی طاهر، بلاغات النساء، ص ۲۳- ۲۰

ص: ۱۵۴

کنار آن روضه منوّر، دل را صفا می‌دهند به عقیده نگارنده این مقبره، متعلّق به زینب کبری دختر علی علیه السلام نیست و دلیل تاریخی مستند بر آن اقامه نشده است و غالب محققان مثل مرحوم شرف الدین، مؤلف «لواقح الأنظار»، یاقوت و ابن بطوطه وجود قبر آن بانو را در شام تأیید می‌کنند و اگر در برخی از آثار، آن قبر واقع در شام را متعلق به ام کلثوم دانسته‌اند، در واقع ام کلثوم کنیه حضرت زینب علیها السلام بوده است.

و برخی نوشته‌اند چون فاطمیان مصر، خود را از اولاد فاطمه می‌دانستند و به آن بزرگوار منتسب بودند می‌خواستند مصر را رنگ و بوی تشیع دهند، لذا صندوق محتوی رأس حسین علیه السلام را که در عسقلان شام نگاهداری می‌شد، به مصر بردند و مسجدی، به همین نام ساختند که هم اکنون مزار است و به مسجد رأس الحسین مشهور می‌باشد. این مسجد به سال ۱۱۵۷ هجری تجدید بنا شده است.

وسائح هروی می‌نویسد: فاطمیان آرامگاهی هم برای ام کلثوم ملقّب به زینب در مصر ساختند. ابن الزیات در اثر ارزشمند خود می‌نویسد:

مشهد معروف به سیّده زینب، دختر یحیی، متوَّج پسر حسن انور، پسر زید ابلج، پسر حسن مجتبی سبط پیامبر و فرزند علی بن ابیطالب علیهم السلام می‌باشد.

این را ابن جبّاس در طبقات الاشراف آورده است. زینب دختر یحیی بوده و یحیی برادر سیّده نفیسه که این بانو هم در مصر بارگاه و مزاری عظیم دارد. همین زینب می‌فرموده: چهل سال خدمتگزار عمّه ام نفیسه بودم او شب‌ها را به عبادت مشغول و روزها روزه می‌گرفت و من کرامات فراوانی از او دیدم. (۱)

۱- نک: ابن الزیات، الکواکب السیّاره، ص ۸۷، مکتبهٔ المثنی، بغداد.

ص: ۱۵۵

بیمارستان امام خمینی رحمه الله

ایرانیان از روزگاران قدیم در بسیاری از مناطق عرب نشین و کشورهای مجاور و غیر مجاور اسلامی، آثاری به وجود آورده‌اند.

ابن واضح کاتب یعقوبی درباره طرابلس که یکی از آبادی‌های ساحلی استان دمشق بوده، چنین می‌نویسد: اهالی این شهر مردمی از پارسیانند که معاویهٔ بن ابی‌سفیان آنان را به آنجا انتقال داده است و آنان را در این شهر بندر و لنگرگاه عجیبی است که هزار کشتی را جای می‌دهد. (۱) از جمله آثار نیکوکارانه، از ایرانیان پاک‌نهاد، که در برخی بلاد عربی سابقه دارد، وجود اماکنی به نام فارسی «بیمارستان» می‌باشد و بیمارستان عضدی بغداد شهرت تاریخی دارد.

ابن خلکان می‌نویسد: بیمارستان عضدی منسوب به عضدالدوله است و آن در قسمت غربی، واقع است و عضدالدوله مال عظیمی برای آن صرف کرده و در دنیا از حیث نظم و ترتیب بی‌نظیر می‌باشد. او به سال ۳۶۸ ه. ق. از بنای آن فارغ گشت و در آن به اندازه‌ای آلات و ابزار فراهم آورد که زبان و قلم از شرح و وصف آنها عاجز است. (۲) پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، ایرانیان در خدمت به همکیشان خود در شام و بویژه برای اهل بیت و دوستداران ایشان در آن دیار، کارهایی خداپسند و اعمالی نیکو انجام دادند و برخی نویسندگان سوری به این فضیلت و خصلت ارزشمند اعتراف کرده و نوشته‌اند:

۱- نک: احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ص ۸۸، نجف، ۱۳۳۷ ه. ق.

۲- ابن خلکان، ج ۴، ص ۵۴، دارصادر، بیروت.

ص: ۱۵۶

بسیاری از مراقد منسوب به اهل بیت، به همّت شیعیان بخصوص ایرانیان، بنا و بازسازی شده است.

امروزه در زینبیّه، که شهرکی با عظمت شده، بنای با شکوهی بنام مستشفی الامام الخمینی- قدّس سرّه- جلب نظر می کند.

این بیمارستان به اهتمام نماینده محترم حضرت امام خمینی رحمه الله و مقام معظّم رهبری آیت اللّه خامنه‌ای- مدّ ظلّه العالی- در شهر دمشق، در زمینی به مساحت چهار هزار متر مربّع ساخته شده است و در تاریخ ۲۰ جمادی الثانی ۱۴۱۳ ه. ق. در جشن میلاد کوثر، فاطمه اطهر علیها السلام و مقارن سالگرد ولادت بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی رحمه الله رسماً افتتاح و کارش را شروع کرد. در مراسم افتتاح و گشایش آن، علاوه بر شرکت هیأتی از ایران و شخصیت‌های دینی و حکومتی از سوریه و لبنان و ایران، وزیر بهداری کشور سوریه رسماً حضور پیدا کرد و آن را افتتاح نمود.

بیمارستان امام خمینی دمشق شبانه روز، در خدمت مردم شام، بخصوص اهالی شریف زینبیّه است و برای ارائه خدمات بویژه به محرومان و مستضعفان می کوشد. در این بیمارستان، پزشکان متخصص و جرّاحان ماهر، همکاری دارند چنانکه یک اورژانس تخصصی، دائماً در خدمت بیماران مراجعه کننده می‌باشد. این بیمارستان دارای بخش‌های تخصصی مختلفی است؛ از آن جمله بخش زنان و زایمان، این بخش از قسمت‌های فعال بیمارستان است و قابله‌ها و ماماهای متخصص در آن مشغول خدمت هستند.

بخش زنان، دارای دو اتاق زایمان و یک اتاق عمل جرّاحی زنان می‌باشد.

بخش اطفال نیز از دیگر بخش‌های فعّال این بیمارستان است و زیر

ص: ۱۵۷

نظر پزشکان متخصص بیماری‌های کودکان، با چهار پرستار به معالجه و درمان کودکان می‌پردازند و از ابتدای افتتاح بیمارستان تا کنون، در کمتر از یک سال هفده هزار بیمار درمان شده و هزار و دویست مورد عمل جراحی صورت گرفته است. بخش‌های سونوگرافی و عکس برداری با پیشرفته ترین ابزار و آلات پزشکی، از دیگر بخش‌هایی است که مورد مراجعه قرار می گیرد.

بیمارستان، در پایین آوردن هزینه‌های درمانی تلاش می کند و گاهی نسبت به بیمارستان‌های مشابه، پنجاه درصد ارزانتر است.

به یاری خداوند متعال، بیمارستان، به بیماران محروم و تهیدست که قادر به پرداخت هزینه‌های درمانی نیستند احیاناً کمک مادی می‌نماید. (۱)

---

۱ - ۷گزیده‌ای از نامه مدیریت بیمارستان به مسؤول آموزش و پژوهش بعثه مقام معظّم رهبری حضرت حجهٔ الاسلام والمسلمین سیدعلی قاضی‌عسکر، مورخ ۱۸/ ۵/ ۱۴۱۴ هجری قمری.

ص: ۱۵۸

ص: ۱۵۹

فصل ۹: مَرج عذرا

اشاره

مرج عـذرا، روسـتایی است در غوطه دمشق که حجر بن عـدی در آنجا به شـهادت رسـیده و قبرش نیز همانجاست. (۱) مرحوم سید محسن امین می‌نویسـد: در سال ۱۳۵۱ هجری، در دمشق به زیـارت قبر حجر رفتم، مقبره را کهنه و خـاک گرفته دیـدم. در حالی که اگر قبر متعلـق به یکی از صوفیـان می‌بـود در نظـافت و نگهـداری آن می‌کوشـیدند. (۲) خوشـبختانه، این آرامگـاه به برکت تـوجه دوسـتداران آل علی و اهـل بیـت پیـامبر- صـلی اللّه علیهـم اجمعیـن- در سـال ۱۳۷۵ هجری تعمیر و بازسـازی شـده و بـه صـورت آبرومندی درآمده است و از جمله مکان‌هایی که زائران سوریه به‌طور مرتب به آنجاها می‌روند، زیارتگاه

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۹۱

۲- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۸۶- ۵۶۹

ص: ۱۶۰

حجر در مرج عذرای شام است.

مرحوم قمی می‌نویسد: حجر بن عدی یا حجر خیر، از با فضیلت‌ترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران علی علیه السلام و مردی زاهد و عابد و مستجاب‌الدعوه بوده، و در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می‌گزارده است. او مظلومانه به دست معاویه به شهادت رسید. از پیامبر اکرم روایت است که فرمود: در عذرا، انسان‌هایی به قتل می‌رسند که خدا و ساکنان آسمان‌ها بر این عمل خشم کنند. همو می‌نویسد: از زشتکاری‌های معاویه و هوادارانش، یکی آن بود که آنان علی علیه السلام را روی منبر، ناسزا می‌گفتند و حجر با این عمل برخورد جدی می‌کرد تا در زمان حکومت زیاد بر کوفه، او حجر و یارانش را به دستور معاویه دستگیر کرد و به شام اعزام داشت و در همین عذرا همه آنان را به شهادت رساندند. (۱)از نکات آموزنده در این زمینه، همین لقب «خیر» است که به دنبال اسم وی می‌گویند و او را «حجر خیر» می‌نامند، در مقابل پسر عمویش «حجر شرّ» که مردی فاسد و در دربار معاویه بوده است.

می‌نویسند در هفتمین روز جنگ صفّین، که روز سختی بود، نخستین افرادی که از طرف سپاه علی علیه السلام و معاویه درگیر شدند، همین حجر خیر و حجر شرّ بودند که از سپاه شام کسی به فریاد این یکی رسید و او را از دست حجر بن عدی خیر نجات داد و به اردوی خود رسانید. (۲) حجر بن عدی همان بود که آبادی مرج عذرا را فتح کرد و از قضا در

۱- الکنی والألقاب، ج ۱، ص ۲۹۳؛ و ج ۳، ص ۶۶

۲- الدرجات الرفیعه، ص ۴۲۴

ص: ۱۶۱

همانجا هم به دست معاویه شهید گشت. او همراه برادرش هانی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و در میان اصحاب پیامبر کم سن و سال‌ترین بود و قادسیه را درک کرد و در روز صفّین فرمانده شد و در نهروان میسره سپاه را فرمانده بود و در جمل هم در رکاب علی علیه السلام حضور داشت. (۱) حجر را از ابدال و زاهدان عالم اسلام و پرچمدار رسول خدا می‌شمارند و اخلاص و مرتبه ولایش به علی علیه السلام مشهورتر از آن است که ذکر شود و در جنگ صفین، سخت آزموده گشت. معاویه او را به جرم ولایت علی علیه السلام به قتل رسانید و او از کسانی است که در مرگ ابوذر غفاری به هنگام مرگ او، در ربذه حضور داشته است. و جز از علی علیه السلام روایت نکرده است. (۲)

جریان شهادت حجر

مغیرهٔ بن شعبه امیر کوفه، از سوی معاویه، دست از سبّ و شتم علی علیه السلام و یاران او بر نمی‌داشت و همیشه از عثمان به نیکویی یاد می‌کرد و علی و شیعیان وی را لعن و ناسزا می‌گفت. حجر معترضانه می‌گفت: آن را که تو می‌ستایی، به نکوهش اولی و سزاوارتر است و آن کس را که ذمّ می‌کنی و از وی بد می‌گویی به فضل و تقدم شایسته‌تر است. سرانجام حکومت کوفه به زیاد بن ابیه رسید، (۳) وی به حجر هشدار داد و مردم کوفه را تهدید

۱- اسدالغابه، ج ۱، ص ۴۶۱

۲- الاصابه، ج ۱، ص ۳۱۴؛ مستدرک‌حاکم، ج ۳، ص ۴۷۰؛ طبقات‌ابن‌سعد، ج ۶، ص ۲۲۰

۳- زیاد ابتدا از موالیان علی علیه السلام بود امّا بعد به معاویه پیوست و معاویه هم او را به‌ابوسفیان ملحق کرد و برادر خود خواند و دست او را در کشور اسلامی باز گذاشت.

ص: ۱۶۲

کرد. روزی خطبه جمعه را طول داد و وقت نماز گذشت. حجر با صدای بلند گفت: «نماز!» زیاد اعتنا نکرد و به سخنرانی خود ادامه داد. حجر مشتی ریگ از کف مسجد برداشت و به سوی زیاد پرتاب کرد و خود و دوستانش برای نماز بپاخاستند. زیاد خطبه‌اش را تمام کرد و پایین آمد و با مردم نماز گزارد و جریان را به معاویه گزارش داد. معاویه به وی دستور داد که حجر را به بند کشد و به شام بفرستد.

می‌نویسند: معاویه با مردم پیرامونش به مشورت پرداخت که متأسفانه کلمه «بکُش»، «بکُش» از هر سوی بلند شد، فقط شخصی بنام عبداللّه بن زید ایستاد و گفت: ای امیر! تو رهبر ما هستی و ما رعیت تو می‌باشیم، تو رکن و اساس جامعه هستی و ما متکی و پیوسته به تو. اگر کیفر کنی می‌گوییم کاری درست کردی و اگر ببخشی می‌گوییم احسان و نیکویی فرمودی، ولی عفو و بخشش به تقوا و پارسایی نزدیکتر است و هر رهبری مسؤول رعایای خویش می‌باشد. (۱) به هر حال، معاویه دستور داد گردن حجر را بزنند. او مهلت خواست تا دو رکعت نماز گزارد که مهلت دادند. او دو رکعت نمازی سبک به جای آورد و گفت: اگر نمی‌پنداشتید که برای ترس از مرگ و تأخیر آن، نماز را طول داده‌ام، نماز طولانی‌تر می‌خواندم.

حجر وصیّت کرد که آهن از پایم نگشایید و خون از تنم نشویید، چون می‌خواهم در آن سرای راه بر معاویه بگیرم. جلّادان سر او را همراه شش تن دیگر که یکی از آن‌ها پسر حجر بود، بریدند.

۱- حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۳، ص ۴۶۹

ص: ۱۶۳

شهید اوّل رحمه الله می‌نویسد: شهیدان عذرایی دمشق عبارتند از: حجر و پسر او همام، قُبیصه، صیفی، شریک، محرز و کرام و همه آنان یکجا کشته شدند و در یک گور دفن گشتند.

در روایت دیگر آمده است که معاویه به زیاد نوشت: حجر و دوستان او را که هشت نفر بودند نزد او بفرستد تا از علی علیه السلام تبرّی جویند و آزاد شوند لیکن آنان پس از احضارشان در نزد معاویه، تقاضای او را بر نیاوردند و لذا در جلو چشمشان گورشان را کندند و کفن برایشان آماده نمودند.

حجر با مشاهده این صحنه گفت: ما را همچون مسلمانان کفن می‌کنید و مانند کافران می‌کُشید!.

معاویه در همان سال شهادت حجر و یاران او، امام حسین علیه السلام را دیدار کرد و گفت:

ای ابا عبداللَّه! شنیده‌ای که با حجر و یاران او از شیعیان پدرت علی چه کردم؟!

امام حسین علیه السلام فرمود: نه، چیزی نشنیده‌ام.

معاویه گفت: ما آنان را کشتیم، کفنشان کردیم و برایشان نماز خواندیم.

امام حسین علیه السلام خندید و سپس فرمود: معاویه! اینان در روز قیامت خصم تو هستند وحقشان را از تو می‌خواهند، اما ما ای معاویه، اگر دستمان به یاران تو برسد آنها را می‌کشیم، هرگز کفن و دفنشان هم نمی‌کنیم. (۱)

۱- الدرجات الرفیعه، ص ۴۳۱- ۴۲۳

ص: ۱۶۴

مقداد کندی

مقداد بن عمرو معروف به مقداد بن اسود از سابقین به اسلام و مهاجرین به حبشه و بدری بوده است. ابن مسعود می گوید: من خاطره‌ای از مقداد به یاد دارم که دوست دارم به جای دنیا و هر آنچه در آن است، آن وضع را می‌داشتم. روزی پیامبر راجع به جنگ با مشرکان سخن می گفت. مقداد عرض کرد: ای رسول خدا! ما مانند بنی اسرائیل و اصحاب موسی نخواهیم بود که به او گفتند:

«فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا إِنَّا هاهُنا قاعِدُونَ». (۱)

«تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما اینجا نشسته ایم.»

ولی ما می گوییم در پیشاپیش، پشت سر، سمت راست و سمت چپ شما پیکار و کارزار می کنیم. رسول خدا از این سخن مقداد، چهره‌اش بشّاش و شادمان گشت.

احمد حنبل در مسند نقل کرده که رسول خدا می‌فرمود: خداوند چهار تن از اصحاب مرا دوست دارد و به من فرموده که من هم دوستشان بدارم.

پرسیدند آن چهار تن کدامند؟ فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام ابوذر غفاری، سلمان فارسی و مقداد بن اسود کندی. (۲) علامه او را از خواص و اصحاب سرّ علی علیه السلام شمرده است. (۳) فضایل

۱- مائده: ۲۴

۲- الدرجات الرفیعه، ص ۲۲۳

۳- رجال علامه حلّی، ص ۱۷۰

ص: ۱۶۵

مقداد فراوان است. گویند او در سال سی و سه هجری، در مدینه وفات یافت و در بقیع مدفون شد. و برخی هم گویند مقداد در فتح شام شرکت کرده و قبرش نیز در نزدیکی زینبیّه، حومه دمشق می‌باشد.

سعد بن عباده

او نقیب بنی ساعده و پرچمدار انصار در غزوات بود که در میان خویشاوندانش؛ یعنی خزرج، بسیار محبوب، موجّه و آقا بوده است و سفره طعامش همواره برای همه، باز و گشوده بود و حتی همیشه کاسه‌ای از طعام گوشت، به خانه‌های رسول خدا، آنجا که او به سر می‌برد، می‌رسانده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ خندق با او و سعد بن معاذ رایزنی فرمود و آنان که هر دو مردمان مؤمن و مؤدّب بودند، عرض کردند: ای رسول خدا، اگر در این باره وحی و دستوری از خدا رسیده است بفرمایید که ما مطیع فرمان شما هستیم و اگر جز آن است ما آماده پیکار هستیم.

پیامبر فرمود: دستور خاصّی در این باره نرسیده و خواستم نظر شما را بدانم. گفتند: ما می‌جنگیم اینان در جاهلیت نتوانستند بر ما غالب شوند تا چه رسد امروز که خداوند ما را به وسیله شما هدایت فرموده است. رسول خدا از کلام آن دو سعد، خرسند گردید.

سعد، مردی‌غیرتمند بود ولذارسول‌اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «انّ‌سعداً لغیور ...»

می‌نویسند او پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر و عمر بیعت نکرد و می‌گفت: وصیّ پیامبر و جانشین او علی است. اگر با او بیعت کنید من هم مثل یکی از شما بیعت می‌کنم وگرنه من خود بزرگ طایفه خویش هستم.

او در مدینه نماند و به شام آمد و در حوران، حومه دمشق اقامت گزید

ص: ۱۶۶

و به سال چهارده- پانزده و یا بیست و یک هجرت به طرز مشکوکی به قتل رسید. نعش او را کبود شده یافتند و گفته می‌شد که اجنّه و پریان او را کشته‌اند و اشعاری در این زمینه آورده‌اند:

قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عبادهٔ و رمیناه بسهمین و لم یخط فؤاده

«ما بودیم که سعد بن عباده سرور خزرج را کشتیم. و دو تیر به سوی او انداختیم که بر دلش نشست.»

و برخی دیگر گویند قبر او در منیحه، از روستاهای غوطه دمشق است و در آنجا مقبره‌ای است که زیارت می‌شود. (۱) به نظر می‌رسد که سعد را ایادی و اوباش وابسته به دستگاه حکومت، به قتل رساندند و به اصطلاح ترور کردند و برای ردّ گم کردن، شایع نمودند که اجنّه او را کشته است.

محمد بن ابی‌بکر

او در حجهٔ الوداع، از اسماء بنت عمیس که پس از شهادت جعفر بن ابیطالب با ابوبکر ازدواج کرده بود، زاده شد. و پس از درگذشت ابوبکر که اسماء با علی علیه السلام ازدواج نمود، محمد در دامن علی علیه السلام پرورش یافت.

او در جنگ جمل فرمانده پیاده نظام بود و در صفین هم حضور داشت، سپس از سوی علی علیه السلام فرماندار مصر شد و در آنجا به شهادت رسید. (۲) محمد بن ابی‌بکر وقتی وارد مصر شد، پسر ابوسفیان، مردی به نام

۱- اسدالغابه، ج ۲، ص ۳۵۷.

۲- الاستیعاب، مطبوع در حاشیه الاصابه، ج ۳، ص ۳۴۸.

ص: ۱۶۷

معاویهٔ بن حدیج کندی را به جنگ او اعزام کرد و او پیرامون محمد را خالی کرد و سپس او را دستگیر نموده، گردنش را زد و سرش را برای معاویهٔ بن ابی‌سفیان به شام فرستاد. (۱) محمد از کسانی بود که به شدت به عثمان و عملکردهای ناروای او اعتراض می‌کرد و به گفته اهل سیره، او مردی با فضیلت و عبادت پیشه بود و علی علیه السلام او را می‌ستود. محمد برادر امّی عبداللّه جعفر و یحیی بن علی بوده که همگی از اسماء بنت عمیس به دنیا آمده‌اند. (۲)

عمّار یاسر

ابو یقظان عمار پسر یاسر از همپیمانان بنی مخزوم و بلادیدگان عالم اسلام است. پدر و مادر او زیر شکنجه مشرکین مکّه جان سپردند ولی او تقیه کرد و آزاد گردید. (۳) ابن هشام می‌نویسد: بنی مخزوم، عمّار یاسر و سمیه را که یکجا مسلمان شده بودند، از شهر مکه بیرون می‌بردند و به هنگام شدت گرمای روز، آنان را روی شن‌ها و ماسه‌های گرم شکنجه می‌دادند و گاهی رسول خدا بر ایشان می‌گذشت و می‌فرمود: «صبراً یا آل‌یاسر ...»؛ «شکیبا باشید ای خاندان یاسر، مژده باد شما را بهشت.» (۴)

۱- الاستیعاب، مطبوع در حاشیهٔ الاصابهٔ، ج ۳، ص ۳۴۸؛ او معاویهٔ بن خدیج با خا ضبط کرده است امّا ابن اثیر با حا صحیح دانسته. ر. ک: اسد الغابهٔ ج ۵، ص ۲۰۶

۲- اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۰۲.

۳- الاستیعاب، مطبوع در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۴۷۶.

۴- سیره نبویه، ج ۱، ص ۳۱۹.

ص: ۱۶۸

عمار کسی است که آیه تقیه (۱) در شأن او نازل شد و او در جنگ بدر در حضور پیامبر بود و سخت آزموده شد. رسول اکرم درباره‌اش فرمود:

عمار از سر تا قدم پر از ایمان است. هر کس عمار را دشمن بدارد خداوند او را دشمن دارد و بالاخره فرمود: بهشت مشتاق دیدار سه تن می‌باشد:

علی بن ابیطالب، عمار یاسر، و بلال.

عمار از نخست ایمان آورندگان به اسلام بوده و دارای فضائل بی‌شماری است که ذکر همه آنها به درازا می‌کشد. اعمش گفت: با علی علیه السلام در صفین بودیم، عمار یاسر را دیدم که به هر ناحیه‌ای از میدان که می‌رفت همانند پرچمی که سربازان زیر آن جمع شوند، صحابه رسول خدا در گرداگرد عمار حلقه می‌زدند و عمار فریاد می‌زد و می‌گفت: دیروز بر تنزیل و امروز بر تأویل با شما می‌جنگم.

عمار در واقعه صفین به شهادت رسید و علی علیه السلام او را با لباس‌های خونینش و بدون غسل به خاک سپرد. (۲) عمار نخستین بنا کننده مسجد در اسلام است زیرا بنای مسجد قبا در نزدیکی مدینه، به اشاره او و با همکاری مسلمین صورت گرفت. و در ساختن مسجد النبی در مدینه نیز او بیشترین تلاش را داشته است. در هنگامه بنای مسجد، عمار به رسول خدا گفت:

یا رسول اللّه، مرا کشتند، بر من خشت بیشتر حمل می‌کنند. ام سلمه همسر پیامبر گفت: دیدم رسول خدا گرد و غبار از سر و صورت عمار

۱- «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ» نحل: ۱۰۶

۲- الاصابه والاستیعاب، ج ۲، ص ۴۷۶ و ۵۱۲

ص: ۱۶۹

زدود و فرمود:

«ویح ابن سمیهٔ لیسوا بالذین یقتلونک انما تقتلک الفئهٔ الباغیهٔ.» (۱)

«بنازم ای پسر سمیّه! اینان تو را نمی‌کشند، تو را گروه یاغی و ستمکار می‌کشند.»

ماجرایی دیگر

علی بن ابیطالب هنگام ساختن مسجد النبی صلی الله علیه و آله در مدینه رجزی زمزمه می‌کرد:

لایستوی من یعمر المساجدا یدأب فیه قائما وقاعداً

ومن یری عن الغبار حائدا

«برابر نیست آن که ایستاده و نشسته مسجد آباد می‌کند و در این راه تلاش می‌نماید و آن کس که گرد و غبار را مانع می‌پندارد و کنار می‌نشیند.»

عمار یاسر این رجز را یاد گرفت، او نیز زمزمه می‌کرد. قضا را، یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله،- گویند او عثمان بود-، پنداشت که عمار به او کنایه می‌زند، لذا به او گفت: چه می‌گویی! ساکت باش و الا با این عصا بینی تو را خرد می‌کنم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنید و به خشم آمد و فرمود: «ما لهم ولعمّار یدعوهم الی الجنهٔ و یدعونه الی النّار ...»؛ «اینان را چه کار با عمار؟ او

۱- سیره نبویه، ج ۱، ص ۴۹۷

ص: ۱۷۰

ایشان را به بهشت فرا می‌خواند و ایشان او را به آتش دعوت می‌کنند! عمار چشم و دیده من است.» (۱)

معاذ بن جبل

او از بزرگـان یثرب و جزو هفتاد تن از انصاری است که در عقبه، با رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله بیعت کردنـد و همچنین معاذ در همه غزوات شـرکت داشته است. گویند او هجده سال داشت مسلمان شد و به سن سی و هشت سالگی در سال هجدهم هجرت، در شام، در اثر بیماری طاعون عمواس در گذشته است. (۲)

اویس قرنی

او از نیکـان تـابعین است و با این که در عصـر حیات رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله می‌زیسـته و مشـتاق زیارت جمال بی‌مثال پیامبر خاتم صـلی الله علیه و آله بوده، اما به جهت کوشـش در خـدمتگزاری مادر پیر و ناتوانش، نتوانسـته است به مـدینه آیـد و به زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرفیاب شود.

رسول اکرم درباره اویس، سـخنان سـتایش آمیز و مطالب جالبی فرموده و شخصـیت روحانی او را به مردم شـناسانده است؛ از جمله فرمود:

«انی لأجـد نفس الرحمـان مـن طرف الیمـن» (۳)؛ «مـن هـوای رحمـانی از سـوی یمن، احسـاس می‌کنم» و در حـدیث دیگر فرمـود: «اویس، مردی

۱- سیره نبویه، ج ۱، ص ۴۹۷.

۲- اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۹۷.

۳- ریحانهٔ الأدب، ج ۴، ص ۴۴۴.

ص: ۱۷۱

مستجاب‌الدعوه و در روز قیامت شافع و مشفع است.» (۱) اویس را جزو زهاد هشتگانه شمرده‌اند که چهارتنشان واقعاً زاهد و پارسا بوده و از حواریون امیرالمؤمنین علی علیه السلام محسوبند. اویس به سال سی و هشت هجرت، در وقعه و جنگ صفین به دست شامیان و سپاه معاویهٔ بن ابی سفیان با چهل و اندی زخم به شهادت رسیده است.

در تاریخ دمشق آمده که برخی پندارند: که اویس در دمشق در گذشته و در باب الجابیه مدفون است. ابن بطوطه نیز می‌نویسد: قبر اویس قرنی و کعب الأحبار در باب الجابیه است ولی قول صحیح آن است که اویس در صفین شهید شده و در همانجا به خاک سپرده شده است. (۲)

قنبر

وی خدمتکار امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و یکی از اصحاب با وفای او بوده است. به نقل مرحوم شیخ مفید: علی علیه السلام به قنبر فرمود: ای قنبر، خداوند تبارک و تعالی ولایت ما را به اهل آسمان‌ها و زمین و هرآنچه در آن‌هاست؛ از انس و جن میوه‌ها عرضه داشته است هر کدام ولایت ما را پذیرفته پاک و پاکیزه و مطبوع و گوارا گشته است و هر کدام نپذیرفته، پست و پلید و متعفن شده است. (۳) برخی او را از اصحاب علی علیه السلام شمرده و در ردیف کسانی آورده‌اند که در گرایش به امیرالمؤمنین علیه السلام پیشقدم بوده‌اند. او به سبب مهر و محبت به

۱- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۱۳

۲- ابن بطوطه، ص ۹۷؛ و نک: اعیان الشیعه.

۳- شیخ‌مفید، الاختصاص، ص ۲۴۹، و نک: رجال‌برقی، ص ۴، چاپ دانشگاه تهران.

ص: ۱۷۲

علی علیه السلام به دست حجاج بن یوسف ثقفی- لعنت خدا بر او باد- به شهادت رسیده است. (۱) امام حسن عسکری علیه السلام به روایت شیخ مفید فرمود: قنبر خدمتکار علی علیه السلام را دستگیر نموده و به حضور حجاج آوردند. او پرسید: تو برای علی علیه السلام چه خدمتی انجام می‌دادی؟! قنبر گفت: آب وضو برایش فراهم می‌کردم. حجاج‌پرسید: او پس‌از وضو چه می‌گفت؟ قنبر گفت: می‌خواند:

«فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ* فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ». (۲)

«وقتی آنان آنچه را که تذکر داده شده بودند، به بوته فراموشی سپردند، درهای همه چیز را برایشان گشودیم تا بدان شادمان گشتند و به آنچه دارند خرسند شدند، ناگهان آنان را که نومید و متحیر بودند گرفتار ساختیم و دنباله ستمکاران بریده شد و سپاس، خداوند پرورنده جهانیان راست.»

حجاج گفت: گمان دارم، او این آیه را بر ما تأویل می‌کرد. قنبر پاسخ داد: آری چنین است. حجاج گفت: اگر سر تو را ببرم چه می‌کنی؟ قنبر گفت: من خوشبخت می‌شوم ولی تو شقی و بدبخت می‌گردی، او دستور داد سر قنبر را از تن جدا کردند. (۳)

۱- شیخ‌مفید، الاختصاص، ص ۲۴۹، و نک: رجال‌برقی، ص ۴، چاپ دانشگاه تهران.

۲- انعام: ۴۴

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۹۱

ص: ۱۷۳

یاقوت می‌نویسد: در شهر حمص که در نیمه راه دمشق و حلب قرار دارد، مزارهایی موجود است؛ از جمله: مشهد علی بن ابیطالب و در آن ستونی هست و اثر انگشت آن حضرت در آن است، و قبر قنبر مولی و خدمتکار علی علیه السلام و نیز برخی قبور دیگر؛ مانند بعضی از اولاد جعفر طیار در حمص است. (۱) یاقوت درباره آب و هوای حمص و روحیات مردم آن شهر، سخنانی دارد، علاقمندان مراجعه نمایند. (۲)

ابوذر غفاری

نام ابوذر جندب بن جناده بوده و از کسانی است که در زمان عثمان به سبب نهی از منکر به شام تبعید شده است. ابوذر از اصحاب کبار و بزرگوار رسول خدا و چهارمین یا پنجمین کسی است که به اسلام مشرف شده است و بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از حواریین و خواص امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده که در نشر مناقب و فضایل اهل بیت عصمت، بی‌پروا و متجاهر و در پخش مطاعن و ستم‌های دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله بی‌باک و متظاهر بوده و جرأت و جسارت فوق العاده داشته است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابوذر را در زهد و بی‌علاقگی به دنیا، شبیه عیسی بن مریم دانسته و در صدق لهجه و راستی گفتار، او را بی‌نظیر و بی‌مانند معرفی فرموده است:

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۰۳

۲- همان، ص ۳۰۴

ص: ۱۷۴

«ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء من ذی‌لهجهٔ اصدق من أبی ذرّ.» (۱)

«آسمان سایه نینداخته و زمین در بر نداشته صاحب گفتاری را راستگو تر از ابوذر.»

ابوذر سال‌های متمادی در مدینه ساکن بود تا این‌که عثمان او را به سبب انجام امر به معروف و نهی از منکر، و اعتراض به برخی ستم‌ها و نارواییها، به شام، مرکز حکومت معاویه تبعید کرد. او در شام نیز ساکت ننشست و به افشاگری‌های خود درباره اعمال خلاف عثمان و کارگزار او معاویه ادامه داد و به سیاست‌های آن دو، به شدت معترض بود.

معاویه شکایت وی را به عثمان کرد و مجدداً ابوذر را به مدینه بازگردانده و با وی به تندی رفتار شد و سرانجام به رَبَذَه تبعید گردید و در آنجا غریبانه جان داد و به خاک سپرده شد. (۲)

ثوبان

ابوعبداللّه ثوبان، مولی وآزاد شده رسول‌خدا صلی الله علیه و آله است، وی اصالتاً اهل یمن بوده، اسیر وبرده گشته بود، پیامبراکرم او را خرید و آزاد کرد وفرمود:

اگر خواستی به خانواده‌ات بپیوند که از آنان هستی. و اگر میل داشتی نزد ما بمان و از خاندان ما باش. او ماندن در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله را برگزید و در سفر و حضر با آن حضرت بود تا اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد.

۱- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۲۸

۲- اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۵۷

ص: ۱۷۵

پس از آن ثوبان به رمله رفت، در آنجا خانه‌ای ساخت و در مصر و حمص نیز خانه‌هایی بنا کرد و در سال ۵۴ هجری در حمص درگذشت. (۱)

هاشم بن عبدمناف

او جدّ دوّم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که به سخاوت، بخشش و مردانگی، شهره تاریخ می‌باشد. می‌نویسند: هاشم از بزرگان قریش و تاجر بوده است و به عنوان تجارت به شهر غزّه از بلاد شام تردد داشته و در همانجا درگذشته و مدفون است و لذا این شهر را غزّه هاشم گویند.

قمی می‌نویسد: غزه، یکی از رحلتین قریش بوده که در قرآن کریم آمده است و از شهرهای ساحلی شام می‌باشد. (۲)

دحیهٔ بن خلیفه کلبی

او از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، غزوه بدر را ندیده لیکن در احد و دیگر غزوات رسول خدا حضور داشته، و تا زمان سلطنت معاویهٔ بن ابی‌سفیان زنده بوده است.

دحیه به سال ششم هجرت سفیر و ایلچی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد قیصر روم بوده و قیصر به اسلام گروید و به رسول خدا ایمان آورد، امّا بطریق‌ها و کشیش‌های اطرافی او، ایمان نیاوردند و دحیه این موضوع را به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد و پیامبر قیصر را دعا کرد. (۳)

۱- اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۹۶، و نک: اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۶

۲- الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۵۴؛ و نک: وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۶۰

۳- الاستیعاب، مطبوع در حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۴۷۲

ص: ۱۷۶

دحیه، جوانی زیبا و نیکو روی و به حسن و جمال ضرب المثل بود و جبرئیل به شکل او بر رسول خدا نازل می‌شد.

ابن حجر می‌نویسد: او به سال ششم هجرت در شهر حمص، به حضور قیصر رسید و نامه رسول خدا را به وی تسلیم کرد. (۱) و برخی هم نوشته‌اند این دیدار در بصری صورت گرفته است. (۲)

۱- الاصابه، ج ۱، ص ۴۷۳؛ و نک: اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۵۸

۲- نک: الاغانی، ج ۶، ص ۳۴۸

ص: ۱۷۷

فصل ۱۰: شام و پیامبران

اشاره

سرزمین شام، خاستگاه و مهد پرورش پیامبران اولوالعزم و دیگر انبیا می‌باشد. چنانکه در فصول مختلف این کتاب آورده‌ایم، فلسطین، بیت المقدس، بیت لحم، الخلیل و دیگر بلاد و اماکن مقدس دارای ارج و منزلت و هر یک یادآور خاطره‌هایی از مردان خدا و رسولان حق تعالی هستند، به ویژه آن که مسجد اقصی قبله نخستین، محراب زکریا و معبد مریم علیها السلام که در قرآن ذکر شده‌اند، در شامات قرار دارند. و ما در این فصل به پیغمبرانی که در شام به مناسبتی یاد می‌شوند، اشاره خواهد شد:

آدم علیه السلام

خداوند متعال آدم ابوالبشر را با قدرت خویش بیافرید و سپس همسر او را خلق فرمود و هر دو را در بهشت سکنی داد و همه میوه‌ها و نعمت‌های بهشتی را بر ایشان مباح ساخت جز یک درخت و میوه آن

ص: ۱۷۸

که ایشان حتی از نزدیک شدن به آن هم منع شدند امّا آدم و حوا به دنبال وسوسه شیطان به آن درخت ممنوع، نزدیک و از میوه آن تناول کردند و از بهشت بر زمین هبوط نمودند.

گویند آدم در صفا و حوّا در مروه فرود آمدند و تاریخ نگاران می‌نویسند: آدم در غوطه دمشق فرود آمد و در آن جا مکانی است مشهور به بیت ابیات که منزل آدم، پدر همه آدمیان روی زمین، بوده است. (۱)

نوح

حضرت نوح یکی از پیامبران اولوالعزم است که نامش در قرآن آمده وعلاوه بر آن، سوره‌ای نیز به نام اوست وتقریباً در ده سوره ماجراهای زندگانی او وموضع گیری‌های جاهلانه وخصمانه دشمنانش یاد شده است که به قسمت‌هایی اشاره می کنیم:

«إِنَّا أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ* قالَ یا قَوْمِ إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ* أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِیعُونِ». (۲)

۱- کتاب حاضر، ص ۱۰۷؛ و نک: آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۱۸۹؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۶۴ و در این کتاب اخیر به جای بیت ابیات، بیت انات آمده است.

۲- سوره نوح: ۳- ۱؛ و نک: سوره قمر: ۸۲- ۷۵ و صافات: ۸۲- ۷۵ و عنکبوت: ۱۴ و ۱۵ شعراء: ۱۱۲- ۱۰۵ و مؤمنون: ۲۳۱- ۲۳۰ و انبیاء: ۷۶ و ۷۷ و هود: ۴۹- ۲۵ و یونس: ۷۳- ۷۱

ص: ۱۷۹

«ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که ایشان را انذار کند، پیش از آن که عذابی دردناک ایشان را فرا گیرد. او گفت: ای خویشاوندان من؟ همانا من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم، بنده خدا باشید و تقوا پیشه کنید و پیرو من باشید. جمعی به او گفتند: ای نوح! تو گمراه هستی. نوح گفت: من چه گمراهی دارم.

بلکه فرستاده پروردگار عالمیانم و از ناحیه او برای شما پیام آورده‌ام، من خیرخواه شما هستم ومی‌خواهم شما را پند و اندرز دهم و از جانب خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. این تعجب دارد که مردی از سوی خدا برای شما پیام آورد و هشدار دهد و بگوید که پارسا باشید تا مورد لطف و مرحمت خدا قرار بگیرید؟!. مردم نوح را تکذیب کردند و ما او و همراهانش را در یک کشتی نجات دادیم و دروغ‌انگاران را در آب غرق کردیم که آنان مردمانی کوردل بودند.»

نوح نخستین رسول و پیامبری بوده که (پس از آدم) به سوی زمینیان برانگیخته شده است. (۱) او عمری طولانی کرده است و بنابر آیات قرآن کریم، نهصد و پنجاه سال فقط به دعوت و ارشاد قوم خود پرداخته است. و به دستور خداوند متعال یکصد سال وقت صرف کرده و کشتی عظیم ساخته است و چوب آن کشتی را از جنگل‌های پردرخت لبنان فراهم نموده است.

برخی گویند قبر نوح در مسجد الحرام است و برخی دیگر گویند در

۱- ابن کثیر دمشقی، قصص الانبیاء، ج ۱، ص ۱۰۵

ص: ۱۸۰

بقاع (۱) می‌باشـد همـان محلّی که به کَرَک نوح مشـهور است و مسـجدی به همین مناسـبت در آن مکـان ساخته شـده است. (۲) و کرک نوح امروز در کشور لبنان قرار دارد.

ابراهیم و هجرت به شام

حضـرت ابراهیم علیه السلام در سر زمین بابل به دنیا آمده و برخی گفته‌اند او در غوطه دمشق در روستای برزه در دامن کوه قاسیون چشم به جهان گشوده است. و قول نخست صحیح است ولی در این مکان دوّم هم که ابراهیم علیه السلام همراه لوط به شام هجرت کرد، نماز گزارده است.

ابراهیم علیه السـلام در مهـاجرت به شام، به بیت المقـدس نیز آمـده و در حرّان اقامت گزیـده است. این پیامبر بزرگ خـدا در جای جای شام، اثر و خاطره دارد. می‌گویند، مردم در این مکان، ستاره‌ها را می‌پرستیدند و اهل دمشق نیز بر همین آیین بودند و لذا بر هر یک از دروازه‌های هفتگانه شهر قدیم دمشق، مجسمه ستاره‌ای نصب بوده است. ابراهیم پیامبر، به مبارزه با بت پرستی پرداخت و در این راه سختی‌ها و رنج‌های فراوان دید و طاغوت عصر، او را در میان آتش انداخت امّا خداوند او را از آن همه بلایا نجات و رهایی بخشید.

داسـتان ابراهیم علیه السـلام در بیست و پنـج سوره از قرآن کریم، بطور نسـبتاً مفصـل عنوان شـده و حتی یک سوره مسـتقل بنام این پیامبر بزرگ خدا،

۱- ناحیه‌ای است در بعلبک. نک: احسن التقاسیم، ج ۱، ص ۷۹؛ و نک: همین کتاب، صص ۷۳ و ۷۴ و ۱۰۱

۲- قصص الانبیاء، ج ۱، ص ۱۴۷

ص: ۱۸۱

اختصاص یافته است که به قسمت‌هایی اشاره می‌شود:

«وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْراهِيمَ* إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما تَعْبُدُونَ* قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ* قالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ* أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ* قالُوا بَلْ وَجَدْنا آباءَنا كَذلِكَ يَفْعَلُونَ* قالَ أَ فَرَأَيْتُمْ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ* أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ* فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعالَمِينَ* الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ* وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ* وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ* وَ الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ* وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ». (۱)

«داستان ابراهیم را برای مردم حکایت کن، آنگاه که او به پدر و قومش گفت: چه می‌پرستید؟ گفتند: بت‌هایی را می‌پرستیم و همواره آنها را عبادت می‌کنیم. ابراهیم گفت: آیا وقتی که آنها را می‌خوانید، صدای شما را می‌شنوند؟ و یا اصلًا سود و زیانی به شما دارند؟ گفتند: ما پدرانمان را دریافتیم که چنین می‌کردند.

ابراهیم گفت: آنچه شما و نیاکان و پدران گذشته تان پرستش می‌کنید، همگی دشمن من هستند جز پروردگار عالمیان که مرا آفریده و هدایتم خواهد فرمود و آن خدایی که مرا اطعام می‌کند و سیرابم فرماید و هرگاه بیمار شدم شفایم می‌دهد و آن که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌کند و من امیدوارم که از خطا و گناه من در روز جزا درگذرد.»

و در آیه هفتاد و یک سوره انبیا، داستان هجرت ابراهیم در معیت

۱- شعراء: ۸۲- ۶۹

ص: ۱۸۲

لوط علیهما السلام به سوی سرزمینی پر خیر و برکت، چنین آمده است:

«وَ نَجَّیْناهُ وَ لُوطاً إِلَی الْأَرْضِ الَّتِی بارَکْنا فِیها لِلْعالَمِینَ»؛ (۱)

«ابراهیم و لوط را برای رفتن به سرزمینی که برای جهانیان دارای خیر و برکت است، نجات دادیم.»

در روایات تاریخی آمده است: آن سرزمین مورد نظر، شام بوده است.

زکریّا

او از پیامبران بزرگ الهی بوده و در قرآن کریم مطالب جالبی درباره شخصیت وی آمده است. زکریا پدر یحیی و شوهر خاله حضرت مریم، مادر حضرت عیسی علیه السلام بوده، وی مردی عابد و در بیت‌المقدس همواره معتکف بوده و کفالت مریم را نیز به عهده داشته است.

در منزلت و تقرب او به درگاه الهی، همین بس که او پس از رسیدن به سن کهولت و با وصف نازایی همسرش، از سوی پروردگار به داشتن فرزند بشارت داده می‌شود و خداوند یحیی را به او عطا می‌کند:

«رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ»؛ (۲)

«پروردگارا! برای من از جانب خود، فرزندی پاکیزه ببخشای که تو شنوای دعایی.»

گویند زکریا در جستجوی فرزندش یحیی که به دست طاغوت گرفتار

۱- انبیا: ۷۱

۲- آل‌عمران: ۳۸؛ عبدالوهاب‌نجار، قصص‌الانبیاء، ص ۳۶۸، دارالکتاب‌العربی، بیروت.

ص: ۱۸۳

شـده بود، وارد بثنیّه از توابع دمشق گردید و به هنگام شـهادت فرزندش، در همین شـهر بوده است. (۱) زکریا در شـهر حلب مقام و مزاری دارد و مسجدی هم به نام اوست.

موسی بن عمران علیه السلام

داسـتان زندگی حضـرت موسـی علیه السلام در سوره‌های مختلف قرآن آمده است. فرعون مصر برای جلوگیری از تولد موسی علیه السـلام تمـام پسـر بچه‌های بنی‌اسـراییل را به قتل می‌رسانیـد ولی مشـیّت الهی بر این قرار گرفته بود که او به دست فرعون و در خانه خود او بزرگ شود و ببالد.

موسـی علیه السـلام جوانی رشـید و نیرومنـد شـده بود و در جریـان قتل یک نفر قبطی به دست موسـی که به کسان او زور می‌گفته، تحت تعقیب قرار گرفت و از شـهر بیرون آمـد و راهی مـدین شـد. در این شـهر با دختر شـعیب ازدواج کرد و پس از سال‌ها توقّف، همراه همسرش از آنجا بیرون آمد و در طور سینا نشانه‌های الهی را دید و به نبوّت نوید داده شد و به رسالت مبعوث گردید.

موسـی و برادرش هارون به کاخ فرعون گام نهادند و با معجزه‌های دهگانه، او را بیم دادند ولی او بر استکبار و عناد و لجاج خویش افزود و همچنان دعوی خدایی نمود و سـرانجام با سـپاهی فراوان، موسی و یاران او را دنبال کرد تا آنان را به قتل برساند بنی‌اسراییل به رهبری موسی به قصد سرزمین شام و بیت‌المقدس، از دریا گذشتند و خداوند فرعون و

۱- ابن کثیر، قصص الانبیاء، ج ۲، ص ۳۴۶- ۳۳۱؛ قصص القرآن، صدر بلاغی، ص ۲۲۵، امیر کبیر، تهران.

ص: ۱۸۴

هوادارانش را در آب غرق فرمود.

بنی اسرائیل، به شدت آزموده می‌شدند. سه شبانه روز در راه تشنه ماندند و برخی از ایشان سخنانی ناروا گفتند، وقتی بر قومی بت پرست گذر کردند از موسی خواستند که برای ایشان نیز بتی بسازد. آنان به سبب همین جهالت و رذالت، سالیان دراز در بیابان سرگردان بودند. (۱) و رفاه و خوشی را بر جهاد در راه خدا ترجیح دادند و تاکنون نیز در همین راه انحرافی، متحیر و سرگردانند و در شرایط ذلّت بار به زندگی ادامه می‌دهند.

قبر موسی بر اساس روایات وارد شده، در شام بر تپه‌ای سرخ رنگ قرار دارد. و به گفته ابوهریره، رسول اکرم فرمود: اگر در آنجا بودم قبر موسی را که بر کنار جاده، بر تپه سرخی است برای شما نشان می‌دادم.» (۲)

یوشع

یوشع بن نون وصیّ و جانشین حضرت موسی علیه السلام بوده و هرچند که نام او در قرآن به صراحت یاد نشده لیکن او همان است که به عنوان جوان و همراه موسی طی آیاتی ذکر شده است؛ «فَلَمَّا جاوَزا قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِینا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً» (۳)؛ «وقتی گذشتند، موسی به جوان همراهش گفت: ناهار ما را بیاور که از این سفر، سخت خسته گشتیم.»

۱- ابن کثیر، قصص الانبیاء، ج ۲، ص ۱۸۵- ۱۸۳

۲- همان، ص ۱۸۰

۳- الکهف: ۶۳

ص: ۱۸۵

از رسول خدا روایت شده که آفتاب در امت‌های گذشته برای احدی نگاه داشته نشده جز برای یوشع، تا او به بیت‌المقدّس برسد و همین دلالت بر آن دارد که او پیش از موسی علیه السلام وارد بیت‌المقدس شده است و آن را گشوده است. (۱) ابن کثیر در این جا به ماجرای رد شمس برای علی بن ابیطالب علیه السلام اشاره کرده و می‌گوید: روایت شده پس از آنکه به جهت خواب رسول اکرم بر روی زانوان علی علیه السلام نمازش قضا شده بود پیامبر چون بیدار شد از خدا درخواست کرد که آفتاب را برگرداند تا علی علیه السلام نمازش را ادا کند و آفتاب به دعای پیامبر برگشت. مع الأسف این تاریخ‌نگار و مفسّر معروف قصه یوشع را قبول می‌کند ولی راجع به صحت روایت در مورد علی علیه السلام بدون ذکر دلیل قانع کننده تشکیک می‌کند در حالی که خود صحیح بودن حدیث را از اهل فن نقل می‌نماید. (۲)

یسع

او از پیامبران بنی‌اسراییل بوده و نامش در قرآن کریم آمده است؛ «وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ» (۳)؛ «اسماعیل و یسع و ذوالکفل را یاد کن که همگی از نیکان بودند.»

۱- نک: قصص الانبیاء، ج ۲، ص ۱۹۴

۲- همان، ص ۲۳۶

۳- ص: ۴۸

ص: ۱۸۶

ابن عساکر می‌نویسد: یسع از نوادگان حضرت ابراهیم علیه السلام بوده و گویا همراه پسر عمویش الیاس از دست پادشاه بعلبک فرار کرده در کوه قاسیون پنهان گشته بودند که بعداً به بعلبک روانه شده‌اند. (۱)

الیاس

خداوند متعال الیاس پیامبر را برای ارشاد و هدایت مردم بعلبک فرستاد لیکن آنان زیر بار دعوت او نرفتند و سخنان او را نپذیرفتند و پادشاه آن زمان او را اذیت می‌کرد و او در مغاره خون واقع در کوه قاسیون مدتی پنهان شده است و پس از هلاکت آن سلطان جائر، به بعلبک آمده و دعوتش را از سر گرفته است.

قرآن کریم او را از مرسلین می‌خواند و در ردیف پیامبران و رسولانی ذکر می‌کند که در راه هدایت و ارشاد مردم سختی‌ها و رنج‌ها دیده‌اند.

خداوند او را به داشتن اخلاص و وارستگی ستوده است:

«وَإِنَّ إِلْیاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ* إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ أَ لا تَتَّقُونَ* أَ تَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخالِقِینَ* اللَّهَ رَبَّکُمْ وَ رَبَّ آبائِکُمُ الْأَوَّلِینَ». (۲)

«الیاس که از رسولان و فرستادگان بود، به قوم خود گفت: آیا پارسایی وتقوا ندارید؟ بت بعل را می‌خوانید و بهترین آفریدگاران را که پروردگار شما و نیاکان نخستین شماست، رها می‌کنید ...؟» (۳)

۱- قصص الانبیاء، ج ۲، ص ۲۳۶.

۲- صافات: ۱۴۲- ۱۲۳.

۳- همان، ص ۲۲۵.

ص: ۱۸۷

عیسی بن مریم

داستان حضرت عیسی علیه السلام با همه فوق العادگی‌ها و شگفتی‌هایش، در چندین سوره و در ضمن آیه‌های بی‌شماری از قرآن مجید، آمده است.

مریم مادر عیسی زن آزاده و پاکدامنی بود که در بیت‌المقدس خدمت می‌کرد و حضرت زکریا کفالت و سرپرستی او را به عهده داشت و مریم جز در مواقع لازم، از مسجد بیرون نمی‌رفت و همیشه در معبد خویش مشغول نماز و مناجات با خداوند قاضی الحاجات بود.

مریم همواره از سوی خداوند متعال مورد لطف و توجه خاصّ قرار می‌گرفت و از سوی خداوند به وی نوید فرزند داده شد، بی آن که او شوهر اختیار کند و با انسانی تماس حاصل نماید.

خداوند این عمل خارق عادت را همانند اصل آفرینش آدم، که نه تنها پدر بلکه مادر نیز نداشت. انجام داد و عیسی به دنیا آمد. «إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ». (۱)

«مثَل عیسی نزد خداوند، مثل آدم است که او را از خاک آفرید.»

عیسی در بیت لحم، از شهرهای فلسطین زاده شد و معجزات و کراماتی از همان آغاز ولادتش از وی مشاهده گردید و یهود قصد قتل او کرد و خدای تعالی به مریم فرمان داد عیسی را بردارد و به ربوه برود.

ربوه که به معنای دشت و ماهور مرتفع و هموار است، پناهگاه مریم و

۱- آل عمران: ۵۹

ص: ۱۸۸

عیسی است و برخی مفسّران گفته‌اند آن، دمشق شام می‌باشد.

در قصص قرآن می‌نویسد: عیسی هنوز دوازده ساله نشده بود که همراه مادرش مریم، روانه بیت المقدس شد و طولی نکشید که در برابر عقاید باطل و رفتار ناشایست بنی اسرائیل ایستاد و با ایشان به احتجاج پرداخت. امّا علمای بنی اسرائیل که در برابر قدرت بیان و نیرومندی حجت عیسی فرو ماندند، به دشمنی و آزار وی پرداختند. عیسی علیه السلام از خشم و کینه قوم خود نیندیشید و همچنان به راه مقدسش ادامه داد و بعداً همراه مادرش به شهر ناصره آمد، در این موقع که از عمر شریف عیسی سی سال می‌گذشت، فرشته وحی او را به رسالت نوید داد.

یهود از گسترش دعوت عیسی علیه السلام و گرد آمدن مردم پیرامون او، به وحشت افتادند و تصمیم به قتل وی گرفتند و روحانی نمایان یهود در بیت المقدس رایزنی کردند و یک شب که عیسی همراه حواریون در باغی به سر می‌برد، به قصد قتل وی آنجا را محاصره کردند لیکن خداوند، معجزه‌آسا، عیسی را نجات داد و او را به آسمان برد و فردی را که شبیه او بود دستگیر کردند و به صلیب کشیدند و پنداشتند که عیسی را به دار آویختند. (۱) «وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ...». (۲)

«و سخن یهود که ما مسیح، عیسی بن مریم، رسول خدارا کشتیم در حالی که او را نکشتند و به صلیب نکشیدند لیکن امر بر ایشان مشتبه گردید.»

۱- قصص قرآن، بلاغی، ص ۲۴۲، امیرکبیر، تهران؛ و نک: ابن کثیر دمشقی، قصص الانبیاء، ج ۲، ص ۴۴۵- ۳۵۱

۲- نساء: ۱۵۷

ص: ۱۸۹

محمد صلی الله علیه و آله

خاتم پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله در دوران نوجوانی و جوانی، دوبار به شام مسافرت فرموده است، یک بار در سنّ قبل از بلوغ و به قول مسعودی در سیزده سالگی، همراه عمویش ابوطالب، که برای تجارت به شام رفت و او را همراه خود برد. در این سفر بود که در شهر بُصری بحیرای راهب یکی از دانایان مسیحی از روی علائم و آثار حضرت محمد صلی الله علیه و آله را شناسایی کرد و ابوطالب را به حفظ و مراقبت از وی سفارش نمود.

سفر دوم که باز به شهر بصری واقع در شام صورت گرفته، به قصد تجارت و با سرمایه حضرت خدیجه به همراهی میسره، غلام او، بوده است، در این سفر، نسطور راهب، پیامبر اکرم را شناخته و دیدار نموده است و میسره را به پیامبری او مژده داده و او هم پس از بازگشت به مکّه، خدیجه را از آنچه خود از محمد صلی الله علیه و آله دیده و آنچه از نسطورای راهب شنیده بود آگاه ساخته و همین تعریف و توصیف میسره از پیامبر، علاقه بیشتر خدیجه را نسبت به ازدواج با رسول خدا، موجب گردیده است.

خاطره سوم حضرت محمد صلی الله علیه و آله از شام، که به روزگار بعد از هجرت مربوط می‌شود. پیامبر اکرم در سال ششم یا هفتم هجری نامه‌ها و پیام‌هایی به سلاطین، شاهان و امرای جهان آن روز فرستاد. از جمله، نامه‌ای به قیصر روم نوشت و حامل آن نامه دحیه کلبی بوده است. می‌نویسند: دحیه نامه رسول خدا را به حاکم بُصری تحویل داد تا آن را به دست قیصر برساند و قیصر روم در آن سال نذر داشت که به زیارت بیت المقدس بیاید.

ص: ۱۹۰

حاکم بصری نامه رسول اللَّه صلی الله علیه و آله را در شهر حمص به او تسلیم کرد و برخی سیره نویسان نوشته‌اند که خود دحیه، نامه رسول اللَّه را شخصاً به قیصر روم رسانده است. به هرحال ظاهراً قیصر به دنبال نامه آن حضرت، مسلمان شده و به پیامبر ایمان آورده است لیکن بطریق‌ها و کشیشان مسیحی از ایمان آوردن امتناع کرده و او را هم از این کار باز داشته‌اند و او هم چون سلطنتش را در خطر دید، به کشیشان اطرافی خود گفت، هدفش از اظهار ایمان امتحان ایشان بوده است. (۱)

۱- محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۶۱، ۶۸ و ۴۸۴، چاپ دانشگاه تهران.

ص: ۱۹۱

فصل ۱۱: بزرگانی از دانشمندان مسلمان در شام

اشاره

شهیداوّل: محمّدبن‌مکّی معروف‌به‌شهیداوّل، دانشمندی‌جامع معقول و منقول، فقیهی متبحّر، محققی کم نظیر و زاهدی بی‌مانند بوده است.

او در سال ۷۸۶ هجری در شهر دمشق به شمشیر ستم کشته شد و سپس جسد بی‌جان او را به دار آویخته، سنگباران کرده و بعد سوزاندند. شهید اول به حکم قاضی برهان الدین مالکی و ابن جماعه شافعی پس از تحمل یک سال زندان در قلعه شام به قتل رسیده است.

از وی آثار فقهی و حدیثی مهم و فراوانی بر جای مانده که معروفترین آنها کتاب «لمعه دمشقیه» است که آن را در همان زندان شام نوشته است.

گویند به هنگام تألیف این کتاب، از منابع فقهی، جز «مختصر نافع»، کتابی دیگر در اختیار نداشته است.

شهید ثانی: زین الدین عاملی معروف به شهید ثانی از شخصیت‌های ممتاز تشیع، فقیهی فرزانه، و ادیب و محققی برازنده بوده است که در

ص: ۱۹۲

زمینه فقه، حدیث، اخلاق و تعلیم و تربیت، آثار گرانبهایی از وی بر جای مانده است. (۱) در علت قتل او که از ریشه تعصب و کینه و جهالت عصر، آب می‌خورد، نوشته‌اند که قاضی سنی مذهب شهر صیدا، به سلطان نامه‌ای نوشت و در آن اظهار داشت که در این جا عالمی خارج از مذاهب چهارگانه، پیدا شده است. سلطان دستور داد او را دستگیر و به پایتخت اعزام دارند تا او را با علمای مرکز روبرو کند و از جریان آگاهی یابد.

مأمور شاه به قصد دستگیری شهید ثانی به صیدا آمد و اطلاع یافت که شهید به حج رفته است، به تعقیب او پرداخت و در راه بر شهید دست یافت. شهید تقاضا کرد که به او مهلت دهد تا حج بگزارد و سپس او را به هر کجا که بخواهد ببرد. مأمور پذیرفت، و شهید زیارت خانه خدا به جای آورد و بعد همراه مأمور به سوی پایتخت عثمانی راه افتادند، در نیمه راه، مأمور به دنبال فریب و اغوای مرد پلیدی، شهید را در کنار دریا سر برید. و به سال ۹۶۶ ه. ق. سر بی تن او را در قسطنطنیه نزد سلطان برد. او که شهید را زنده خواسته بود از این عمل به خشم آمد و قاتل را به کیفر قتل شهید ثانی بکشت و بدین ترتیب او پیش از آخرت، در دنیا کیفر دید.

معروفترین آثار این شهید بزرگوار عبارت است از: «شرح لمعه دمشقیه»، «منیة المرید» و «کشف الریبه» (۲) که این کتاب بنام «بیماری‌های روانی» به فارسی ترجمه شده و منتشر گردیده است.

۱- حرّ عاملی، امل الآمل، ق ۱، ص ۱۸۱- ۱۸۳.

۲- همان، ص ۸۵- ۹۱.

ص: ۱۹۳

حمزهٔ بن علی

ابوالمکارم حمزهٔ بن علی بن زهره، از فقها و دانشمندان بزرگ شیعه امامیه است که دارای تألیفات و تصنیفات ارزنده‌ای در زمینه فقه، اصول و امامت می‌باشد.

ابن زهره به سال ۵۸۵ هجری در سن هفتاد و چهار سالگی در شهر حلب وفات یافت و در دامنه کوه جوشن در کنار مشهد السقط به خاک سپرده شد. (۱)

ابونصر فارابی

محمدبن طرخان، از حکما و فلاسفه بزرگ مسلمان و معروف به معلم ثانی است. او اصلًا از فاراب بلخ بوده و برای تحصیل علم و دانش بار سفر بسته و به بغداد و سپس به شهر حران رفته است و از دانشمندان آنجا، معلومات و معارف اندوخته و به مقام بلندی در حکمت و دانش نائل آمده است و سرانجام بین سال‌های ۳۴۴- ۳۳۷ در سن هشتاد سالگی در شهر دمشق در گذشته و در بیرون باب الصغیر مدفون می‌باشد.

فارابی افزون بر حکمت و فلسفه، در ادبیات نیز مهارت داشته و احیاناً شعر می‌سروده است و چند بیت زیر از اوست:

اسرار وجود، خام و ناپخته بماند وآن گوهر بس شریف ناسفته بماند

هر کس به دلیل عقل چیزی گفتند آن نکته که اصل بود ناگفته بماند (۲)

۱- الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲- همان، ج ۳، ص ۲؛ ریحانه الأدب، ج ۴، ص ۲۶۱.

ص: ۱۹۴

ابراهیم ادهم

ابواسحاق ابراهیم بن ادهم، از شاهزادگان بلخ و پارسایان وزاهدان مشهور است که مال و جاه را ترک نمود وبه معنویات و کمالات روی آورد. او توفیق تشرف به خدمت امام باقرالعلوم علیه السلام پیدا کرد و حقایق و معارفی ازآن امام بزرگوار استفاده نمود.

عطار نیشابوری می‌نویسد: ابراهیم شبی بر تخت شاهی خفته و راه تردد بسته بود، بناگاه صدایی از بام قصر به گوشش رسید، پرسید این چه صدایی است پاسخ آمد که آشناست. پرسید چه می‌طلبی؟ گفت شترم را گم کرده‌ام. ابراهیم گفت:

شتر گم کرده‌ای اندر بیابان شتر جویی کنی در قصر شاهان

ندا آمد مثَل تو مثَل غافلی است که خدا را در تخت زرین و جامه ابریشمین می‌جوید!

ابراهیم ادهم، به شام عزیمت نمود و بین سال‌های ۱۳۰ تا ۱۶۶ در صور از بلاد شام به رحمت الهی نائل گردید. (۱)

ابن شهر آشوب

ابوجعفر محمد بن علی ابن شهر آشوب از اهالی ساری مازندران و از مفاخر علمای امامیه در اواخر قرن ششم هجری است. او فقیهی فرزانه و از

۱- ریحانهٔ الأدب، ج ۱، ص ۹۷

ص: ۱۹۵

احیاء کنندگان مناقب و فضایل اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و کتاب المناقب او در چهار جلد مشهور است.

ابن شهر آشوب در سال ۵۸۸ ه. ق. در شهر حلب درگذشت و در دامنه کوه جوشن به خاک سپرده شد. (۱)

ابوالعلای معرّی

احمـد بن عبـداللّه معروف به ابوالعلای معرّی، ادیب، شاعر و لغت شناس ماهری است که به سال ۳۶۷ ه. ق. در معرهٔ النعمـان، از شهرهای شام بزرگ، متولد شد و در کودکی به علت آبله نابینا گردید. اما در اثر قریحه و استعداد سرشار به مقام ارجمندی در شعر و ادب رسید.

ناصر خسرو می‌نویسد: در شهر معرّه، مردی بود نابینا به نام ابوالعلا، رئیس شهر بود، نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگزاران فراوان در خدمت وی بودند، بل همه شهر او را چون بندگان بودند اما او طریق زهد پیش گرفته، گلیمی بر خود پوشیده و در خانه‌اش نشسته است. این مرد در شعر و ادب به درجه‌ای است که افاضل شام و مغرب و عراق اقرار دارند که در این عصر کسی به پایه او نیست. (۲) ابوالعلا، تشنه علم بود و چون آوازه کمالات سید مرتضی علم الهدی را شنید به بغداد آمد و از محضر پرفایده او بهره‌ها جست. وقتی از وی راجع به کمالات و فضایل علم‌الهدی پرسیدند، ابیات زیر را سرود:

۱- الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲- سفرنامه ناصر خسرو، ص ۱۸، چاپ انجمن آثار ملّی.

ص: ۱۹۶

یا سائلی عنه لمّا جئت تسئله ألا هو الرجل العاری من العار

لوجئته لرأیت الناس فی رجل والدهر فی ساعهٔ والأرض فی دار

«ای آن که آمدی راجع به او بپرسی بدان که او مردی است مبرّا از هر عیب و نقص.»

«اگر پیش او آیی، او را امّتی می‌یابی، روزگار را در یک ساعت و زمین را در یک اتاق، مشاهده می‌کنی.»

ابوالعلا در شهر خود معرّه به سال ۴۴۹ بدرود حیات گفت و در همان‌جا به خاک سپرده شد. (۱)

قطب الدین رازی

ابوجعفر محمد قطب الدین رازی اصلًا از ورامین بوده و در آنجا زاده شده است. او مردی حکیم، فقیه و محقق و دارای آثار و تألیفات فراوانی است. شهید اول درباره او گفت: قطب الدین را به سال ۷۷۶ ه. ق. در دمشق دیدار کردم، او را در علم و دانش دریایی بیکران یافتم و باز او گفته: در سال ۷۶۸ در دمشق به خدمتش رسیدم و اجازه روایی از وی دریافت نمودم.

قطب الدین از فحول و بزرگان علمای امامیه و از شاگردان علامه حلّی بوده و نسبت به ائمه اهل بیت اخلاص تمام داشته است و در سال ۷۷۶ در دمشق وفات یافته و در صالحیه مدفون گشته است. (۲)

۱- ریحانهٔ الأدب، ج ۵، ص ۳۳۳. و معرّه، شهر قدیمی و بزرگی است از توابع حمص بین حلب و حماهٔ.

۲- همان، ج ۴، ص ۴۶۵؛ الکنی والألقاب، ج ۳، ص ۵۸.

ص: ۱۹۷

نسائی

ابو عبدالرحمان نسائی از بزرگان و پیشوایان حدیث در عصر خود بوده، در نساء خراسان زاده شده و در مصر سکونت گزیده است. کتاب سنن او معروف به «سنن نسائی» از صحاح ششگانه اهل سنت می‌باشد.

او کتاب «خصائص امیرالمؤمنین» را در دمشق تألیف کرد. شامیان بر او خرده گرفتند که چرا در فضایل شیخین کتاب ننوشته است، در پاسخ ایشان گفت: وقتی وارد دمشق شدم، افکار عمومی مردم را در مورد علی بن ابیطالب علیه السلام منحرف دیدم لذا کتاب مزبور را نوشتم بلکه خداوند مردم شام را هدایت فرماید. امّا آنان مشت بر سینه او زدند و از مسجد بیرونش انداختند و حتی از دمشق رانده شد و به رمله از شهرهای فلسطین روانه گردید و در همانجا هم درگذشت. (۱)

محی الدین عربی

محمد بن علی معروف به ابن عربی از عارفان و صوفیان مشهور است که به داشتن ذوق و قوت حافظه و کثرت تألیف و تصنیف معروف می‌باشد.

او از جانشینان عبدالقادر گیلانی بوده و در مورد امام زمان علیه السلام عقایدی تقریباً مشابه عقاید شیعه امامیه دارد. (۲) مرحوم شیخ عباس قمی می‌نویسد: علما درباره محی الدین عربی

۱- الکنی والألقاب، ج ۳، ص ۲۰۵

۲- فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۳۲۷

ص: ۱۹۸

سه طائفه‌اند:

طائفه‌ای او را کافر و خارج از اسلام می‌انگارند و عقاید و سخنان او را با ظاهر شریعت مطابق نمی‌دانند؛ مثل سخاوی و تفتازانی.

و جمعی دیگر؛ مانند فیروز آبادی صاحب قاموس، او را از اکابر صوفیه و پیش‌کسوتان عرفان می‌شناسند.

و گروه سوم؛ مانند جلال‌الدین سیوطی او را اهل ولایت می‌دانند لیکن خواندن کتاب‌های او را حرام می‌شمارند. (۱) ابن عربی به سال ۶۳۸ ه. ق. در دمشق درگذشت و در کوه قاسیون، صالحیه، دفن شد و ظاهراً قبر او مدت‌ها ناپیدا بود تا این که سلطان سلیم عثمانی به شام آمد، آن را پیدا کرد و تعمیر نمود.

از جمله اشعار ابن عربی مبنی بر ولای اهل بیت، اشعار زیر است:

رأیت ولایی آل طه وسیلهٔ علی‌رغم اهل البعد یورثنی القربی

فماطلب المبعوث اجراً علی‌الهدی بتبلیغه الّا المودّهٔ فی القربی (۲)

«محبت آل محمد صلی الله علیه و آله را علی رغم دشمن، وسیله تقرب به خدا دیدم.»

«پیامبر مبعوث، برای هدایت و ارشاد مردم، مزدی نخواسته است جز محبت خاندانش را.»

سعدی شیرازی

شیخ مصلح الدین شیرازی، دانشمندی نکته‌سنج، شاعری شیرین سخن و واعظی سخنور بود. او پس از گذراندن دوران تحصیل در شیراز

۱- الکنی و الألقاب، ج ۳، ص ۱۳۶

۲- ریحانهٔ الأدب، ج ۵، ص ۲۵۸

ص: ۱۹۹

به سیر و سیاحت جهان اسلام آن روز پرداخت و بسیاری از علما و عرفای عصر را دید و از هرگلشنی گلی چید و بوستان و گلستانی با طراوت پدید آورد.

سعدی در گرما گرم جنگ‌های صلیبی، در سرزمین فلسطین به دست فرنگ اسیر شد و مدت‌ها در طرابلس شام در بند بود تا یکی از توانگران حلب او را شناخت و سر بها داد و آزادش کرد، خود سعدی این قصه را چنین حکایت کند:

وقتی از صحبت یاران دمشقم ملالتی پدید آمد سر در بیابان قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم تا وقتی که اسیر قید فرنگ شدم و در خندق طرابلس (شهری در شامات سوریه) با جهودانم به کارگل داشتند، یکی از رؤسای حلب که مرا با او سابقه معرفتی بود، گذر کرد و بشناخت، گفت:

ای فلان! این چه حالت است؟! گفتم:

همی‌گریختم ازمردمان به کوه و به دشت که ازخدای نبودم به‌دیگری پرداخت

قیاس کن‌که چه حالت بود درآن ساعت که در طویله نامردمم بباید ساخت

پای در زنجیر پیش دوستان به که با بیگانگان در بوستان

بر حال تباهِ من رحمت آورد و به ده دینارم از قید فرنگ خلاص داد و به حلب برد و دختر خود به نکاح من درآورد به کابین صد دینار. چون مدتی برآمد، دختر، بدخویی و ستیزه‌رویی آغاز نهاد و نافرمان برداری و

ص: ۲۰۰

زبان درازی گرفت و عیشم منغص می‌داشت. باری زبان تعنت (سرزنش و شماتت) دراز کرده همی گفت: تو آن نیستی که پدرم از قید فرنگ خلاص داد به ده دینار؟! گفتم: بلی، آنم که به ده دینار از قید فرنگم رهانید و به صد دینار به دست توام گرفتار نمود. (۱)

سید محسن امین

سید محسن امین عاملی، از فقها و مجتهدین بزرگ شیعه در دمشق شام بوده، او مردی مجاهد و مبارز با فرهنگ غلط وارداتی و تحریف شده و نویسنده‌ای پرکار و توانا بوده است. امین در ده شقراء از دهات جبل عامل لبنان متولد شد و برای تحصیل فقه و اصول و دیگر علوم اسلامی به نجف اشرف عزیمت کرد و پس از سال‌ها تحصیل به مقام اجتهاد و فقاهت نایل شد، آنگاه به دمشق آمد و آنجا رحل اقامت افکند و به مقام مرجعیت دینی رسید. (۲) از آثار گرانبهای او دوره کتاب «اعیان الشیعه» است که خدمت عظیمی برای جهان تشیّع محسوب است و اثر دیگر ایشان «کشف الارتیاب» است در نقد و رد عقاید وهابی‌ها، که این کتاب به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

سید محسن امین پس از سال‌ها جهاد و مبارزه به سال ۱۳۷۱ ه. ق. در دمشق چشم از جهان فرو بست و در زینبیّه در مقبره مخصوص واقع در سمت راست در ورودی صحن، مدفون گردید.

۱- کلیات سعدی، گلستان، ص ۶۹، چاپ ۱۳۱۷، تصحیح عباس اقبال.

۲- ریحانة الأدب، ج ۱، ص ۱۸۳.

ص: ۲۰۱

لقمان حکیم

لقمان، غلام سیاهی از سودان بود و با وجود چهره سیاه، دلی روشن و روحی مصفّا داشت. او از همان آغاز به آیین درستی سخن می‌گفت و امانت را به خیانت نمی‌آلود و در اموری که به او مربوط نبود مداخله نمی‌کرد و دیدگان را از نگریستن به حرام فرو بسته و زبان را از گفتن یاوه و ناسزا باز داشته است. در امور معیشت، اقتصاد و میانه‌روی را رعایت می‌کرد و در مقام امتثال اوامر الهی، نیرومند بود. روحی آرام و مغزی متفکر داشت. بیشتر اوقات را به سکوت و تأمل می‌گذرانید و از حوادث جهان و رویدادهای زندگی عبرت می‌اندوخت و برای تهذیب نفس و تزکیه روح، تجربه می‌آموخت. لقمان به تربیت صاحبان استعداد همت می‌گماشت و تشنگان حقیقت را در خور ظرفیتشان از زلال معرفت سیراب می‌ساخت. در این میان، همت خویش را به تربیت فرزند برومندش مصروف داشته، و بیشتر نصایح او گرچه جنبه عمومی دارد ولی خطاب به این فرزند لایق اوست.

در عظمت شخصیت لقمان، همان بس که با وجود پیامبر نبودنش، سوره‌ای به نام او اختصاص دارد و پندهای ارزنده او در قرآن کریم مسطور می‌باشد:

«یا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ ...». (۱)

«ای فرزندم، به خدا، شریک قائل مباش که شرک، ستمی بزرگ است: پسرم، نماز بپادار، به نیکی فرمان بده و از منکر و زشتی

۱- لقمان: ۱۳

ص: ۲۰۲

باز بدار و بر آنچه به تو می‌رسد شکیبا باش. به هنگام سخن گفتن، با مردم گردن فرازی مکن و رخ از ایشان بر متاب و در وقت راه رفتن به شیوه مغروران و متکبران، گام مسپار که خداوند اشخاص مغرور و متکبر را دوست ندارد.»

لقمـان در شـام می‌زیسـته و داود علیه السـلام را هم دیـده است و در همین شام از دنیا رفته و به خاک سپرده شـده است و قبرش در طبریهٔ از شهرهای اردن می‌باشد. (۱)

۱- قصص قرآن، صدر بلاغی، ص ۲۵۵.

ص: ۲۰۳

فصل ۱۲: شام و شاهان اموی و مروانی

اشاره

ابوبکر خلیفه نخست، یزید بن ابی‌سفیان برادر معاویه را، که در فتح مکه مسلمان شده بود، فرمانده سپاهی کرد و به شام اعزام نمود. او در زمان خلافت عمر بن خطّاب، والی فلسطین شد وبعد، والی شام و دمشق گردید و هنگام مرگ، برادرش معاویه را جانشین خود ساخت. (۱) معاویه در خلافت عمر و بعد عثمان، در شام حکومت کرد و پس از قتل عثمان و بیعت مردم با علی علیه السلام حزب قاسطین را رهبری و آتش جنگ صفین را شعله‌ور کرد که خوارج یکی از پدیده‌های زیانبار این جنگ خانگی بود.

علی علیه السلام به دست خوارج به شهادت رسید و شیعیان در حمایت از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام سستی کردند و شیطنت‌های معاویه و مشاور

۱- اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۹۱

ص: ۲۰۴

او، عمرو عاص، کارگر شد. امام حسن برای جلوگیری از خونریزی بیشتر، صلحی جوانمردانه و تحت شرایطی عادلانه را پی ریخت لیکن معاویه خیانت کرد و سرانجام امام حسن علیه السلام را مسموم ساخت و در دمشق سلطنتی مستبدانه و ظالمانه تأسیس و حکومتی شاهانه برای خاندان خود طراحی نمود. بنی امیه و بنی مروان سال‌ها در شام و بر کلّ قلمرو اسلامی حکومت کردند و دمشق در دوران سلطنت ایشان، رونق فراوان یافت اما تأکید بر این نکته ضروری است که به گفته مورخان اسلامی پس از شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و انتقال قدرت به معاویه، خلافت به سلطنت بدل گشت و آل امیه، دشمنی پیامبر واهل بیت او واولاد علی را سرلوحه بلکه زیر بنای حکومت و سیاست خود قرار دادند و به شدت به شستشوی مغزی پرداختند.

حاکم در مستدرک می‌نویسد:

«کان مشایخ اهل الکوفهٔ یعجبهم ان یجدوا فضائل علی من روایهٔ اهل الشام.» (۱)

«اساتید حدیث در کوفه در شگفت می‌شدند اگر روایتی را در فضایل و مناقب علی علیه السلام از طریق روایت شامیان، می‌جستند.»

معاویه و اخلاف او با گماردن زیاد بن ابیه، خالد قسری و حجاج ابن یوسف و امثال آنها، به پست‌های حکومتی، در گستره بلاد اسلامی، رذیلانه‌ترین شیوه‌ها را در برخورد با علی علیه السلام و یاران و اولاد او به کار بستند که شمّه‌ای از سیاهکاری‌های سلطه جویان اموی و مروانی را در قتل

۱- ترجمه الامام علی بن ابیطالب، بخشی از تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۵۰۰، تحقیق محمودی.

ص: ۲۰۵

حجر بن عدی و همراهان او، قنبر غلام علی علیه السلام و دیگر دوستداران علی و آل او، در این کتاب خواندید.

افزون بر آن همه جنایات و درندگی‌ها، معاویه ناسزاگویی به علی علیه السلام را به همه شهرهای زیرسلطه‌اش، بخشنامه کرد و بدین وسیله در بسط سلطه شیطانی و گسترش حاکمیت جور، پست ترین روش‌ها و زشت ترین کارها را انجام داد.

جالب توجه آن است که علی علیه السلام این حرکت ضد انسانی معاویه را پیش گویی فرموده:

«أَمَّا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِی رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ مُنْدَحِقُ الْبَطْنِ يَأْكُلُ مَا يَجِدُ وَ يَطْلُبُ مَا لا يَجِدُ فَاقْتُلُوهُ وَ لَنْ تَقْتُلُوهُ أَلا وَ إِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّی وَ الْبَرَاءَةِ مِنِّی فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِی فَإِنَّهُ لِی زَكَاةٌ وَ لَكُمْ نَجَاةٌ وَ أَمَّا الْبَرَاءَةُ فَلا تَتَبَرَّءُوا مِنِّی فَإِنِّی وُلِدْتُ عَلَی الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَی الْإِيمَانِ وَ الْهِجْرَةِ.» (۱)

«آگاه باشید که به این زودی و پس از من، شخصی گشاده گلو، شکم‌گنده برشما چیره‌شود. او هرچه‌بیابد، بخورد ودر جستجوی چیزی باشد که گیرش نیاید. او را بکشید ولی نخواهید کشت.

بدانید که او شما را فرمان خواهد داد تا مرا ناسزا گویید و از من دوری کنید. عیب ندارد، به اجبار مرا ناسزا گویید که آن بالندگی من و وسیله نجات شماست لیکن از من دوری نگزینید که من بر فطرت زاده شده و در ایمان و هجرت بر همگان پیشی جسته‌ام.»

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵۶، فیض الاسلام.

ص: ۲۰۶

سیاست‌های ضد انسانی و مادی گرایانه معاویه؛ سر سلسله امویان در شام و دیگر مناطق زیر سلطه، مردم را، به ویژه در شام، طوری بار آورده بود که علاوه بر عداوت اهل بیت، و سوء رفتار با صحابه پیامبر و مسلمانان راستین، بطور کلّی از اسلام جز نام و نشانی باقی نمانده بود.

ابودردا خطاب به مردم دمشق گفته است: ای اهل دمشق! شما را چه شده، خانه‌ای می‌سازید که در آن سکنی نخواهید کرد و چیزی را آرزو می‌کنید که به آن نخواهید رسید. و چیزهایی را گرد می‌آورید که آنها را نخواهید خورد به قوم عاد و ثمود بیندیشید که میان بُصری و عدن را با مال و فرزند پر کرده بودند، چه کسی حاضر است همه آنها را به دو درهم از من خریداری کند؟! (۱) به هر تقدیر سیزده تن از بنی امیه و بنی مروان در شام سلطنت کرده‌اند و پایتخت ایشان، دمشق بوده است و ما ابتدا فهرست اسامی آنها را یاد آور شده و سپس به شرح حال مختصری از ایشان می‌پردازیم:

۴۶- معاویهٔ بن ابی سفیان. ۴۷- یزید بن معاویه.

۴۸- معاویهٔ بن یزید. ۴۹- مروان بن حکم.

۵۰- عبدالملک بن مروان. ۵۱- ولید بن عبدالملک.

۵۲- سلیمان بن عبدالملک. ۵۳- عمر بن عبدالعزیز.

۵۴- یزید بن عبدالملک. ۵۵- هشام بن عبدالملک.

۵۶- ولید بن یزید. ۵۷- یزید بن ولید.

۵۸- مروان حمار.

۱- عقدالفرید، ج ۳، ص ۹۲

ص: ۲۰۷

معاویه

او فرزند ابوسفیان یکی از سران مشرک مکّه بوده که در بدر و احد وبرخی دیگر از غزوات اسلامی تا فتح مکه، همراه مشرکان بر ضد پیامبر و مسلمانان، جنگیده است. در غزوه احد پس از شهادت حمزه سیدالشهدا همسرش هند بدن او را مُثله کرد و جگر وی را از روی حقد و کین به دندان گرفت.

معاویه و یزید و پدرشان ابوسفیان و حتی هند، در فتح مکّه اظهار مسلمانی کردند و معاویه در غزوه حنین شرکت جست و پیامبر صلی الله علیه و آله به وی و برادرش در ردیف «مؤلّفهٔ القلوب» یکصد شتر و مقداری نقره از غنایم هوازن داد تا بدین وسیله به اسلام جذب شوند.

ابن عباس می گوید: روزی رسول خدا به من فرمود، معاویه را خبر کن تا نزد من آید. نزد معاویه رفتم، دیدم در حال خوردن است، برگشته به رسول خدا عرض کردم که معاویه مشغول غذا خوردن است. فرمود:

مجدداً برو به او بگو نزد من آید. رفتم او را دیدم همچنان غذا می‌خورد برگشتم و وضع را به پیامبر تعریف کردم. رسول خدا فرمود: «لا اشبع اللّه بطنه»؛ «خداوند شکم او را سیر نکند.» (۱) ابن طباطبا می‌نویسد: معاویه مردی پر خور بود، در هر روز پنج نوبت غذا می‌خورد و پنجمین بار از دفعات قبل بیشتر می‌خورد و سپس به خدمتکار می گفت: سینی غذا را از جلو من بردار به خدا سوگند خسته شدم لیکن سیر نشدم. (۲)

۱– اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۰۹

۲– ابن طقطقا، تاریخ الفخری، ص ۱۰۷

ص: ۲۰۸

معاویه پس از بیست و اندی سال سلطنت، به سنّ هشتاد سالگی در سال شصتم هجرت، در شهر دمشق هلاک و در محلّی نزدیک مسجد جامع دمشق به خاک سپرده شد که اکنون اثری از آن دیده نمی‌شود و این یکی از عواقب ظلم و ستم می‌باشد.

مستوفی می‌نویسد: معاویه به هنگام مرگ به یکی از اطرافیان خود گفت: سه گناه بزرگ مرتکب شده‌ام:

۵۹- به خلافت طمع کردم و آن را به زرنگی و چیرگی از علی بن ابیطالب که حق او بود گرفتم.

۶۰- همسر حسن بن علی را فریفتم تا او را با زهر شهید کرد.

۶۱- یزید را ولیعهد خود کردم. (۱) سنایی درباره این خاندان نامیمون چنین سروده است:

داستان پسر هند مگر نشنیدی که ازو و سه کس او به پیمبر چه رسید؟

پدر او دُر دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید

او بنا حق، حق داماد پیمبر بگرفت پسر او سر فرزند پیمبر ببرید

بر چنین قوم کسی لعنت و نفرین نکند؟ لعن اللّه یزیداً و علی آل یزید (۲)

۱- حمداللّه مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۲۶۲، امیرکبیر، تهران.

۲- دیوان حکیم سنایی، ص ۱۰۷۲، انتشارات سنایی، تهران.

ص: ۲۰۹

از دیگر زشتکاری‌های معاویه، باز گذاشتن دست زیاد بن ابیه در عراق بود که در براندازی آل علی و دوستداران اهل بیت بیداد می‌کرد. او به دنبال نامه دلجویانه معاویه وارد شام شد. معاویه مجلسی بیاراست و بر اساس گواهی شاهدان عینی، که روابط نامشروع ابوسفیان را با سمیه، آن زن بدکاره در مکّه تأیید کردند بر خلاف اصول اسلامی زیاد را به ابوسفیان و خاندان خود ملحق و وی را زیاد بن ابی‌سفیان و برادر خویش خواند. و فرزند او عبیداللَّه بن زیاد، نابکار دیگری است که به معاویه و فرزندش کمک‌ها کرد؛ از جمله زشتکاری‌های او قتل میثم تمّار است که علی علیه السلام این ماجرا را در یک پیش گویی فرمود:

«لیأخذنک العتلّ الزنیم ابن الأمۀ الفاجرۀ عبیداللَّه بن زیاد» (۱)؛

«تو را جفاکاری ناپاک، فرزند کنیزک فاجر و نابکار؛ یعنی عبیداللَّه زیاد، دستگیر کند و به قتل رساند.»

جنایت عظیم‌تر ابن زیاد، به شهادت رساندن امام حسین و هفتاد و دو تن یاران اوست که همین کار بنیاد او و حکومتش را برانداخت و به لعنت دنیا و آخرت گرفتارش ساخت.

در شناعت و زشتی جنایت ابن زیاد، همین بس که وقتی اهل بیت را به دمشق وارد کردند، یزید با ریا و تظاهر و برای بی‌گناه جلوه دادن خود گفت: نفرین بر پسر مرجانه که اگر من به جای او بودم، حسین علیه السلام را نمی‌کشتم. (۲)

۱- الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۲۹۰

۲- اعلام النساء، ج ۲، ص ۹۷، مؤسسۀ الرساله، بیروت.

ص: ۲۱۰

ابن زیاد در عاشورای سال ۶۸ هجری که هنوز چهل سالش نشده بود، به دست ابراهیم اشتر در موصل به قتل رسید.

یزید

او فرزنـد معاویـهٔ بن ابی‌سـفیان، جنایتکاری هوسـران، میخواره و زن‌باره بوده است. یزیـد در اثر تلاش فوق العاده پـدرش معاویه، به سلطنت رسید و مجموعاً دو سال و شش ماه حکومت کرد و هر سال یک جنایت عظیم آفرید. در سال اوّل حسین بن علی و یاران او را به شهادت رسانید و خاندانش را به اسارت گرفت. در سال دوّم وقعه حرّه را به وجود آورد و سه روز تمام شهر مدینه، همان حرم امن رسول اللّٰه صـلی الله علیه و آله را قتـل عـام و غارت و نوامیس مردم را هتک کرد. و در سال سوّم با کعبه به ستیز برخاست و آن را سنگ‌باران نمود.

مورّخی درباره حادثه کربلا می‌نویسد: این قصّه نتوانم شـرح کنم، از بس بزرگ و شـنیع است و در جهان اسـلام کاری به زشتی آن واقع نشده است. به جانم سوگند هر چند که قتل امیرالمؤمنین علیه السلام حادثه بزرگی بود ولی شنیدن ماجرای شهادت حسین علیه السـلام و اسارت خانـدان او، موی بر بـدن انسان راست کنـد. نفرین خداوند بر همه کسانی که در این فاجعه دست داشـته و یا بدان خشنودند. (۱) یزید در دمشق هلاک شد و از قبر او نیز نام و نشانی نیست.

۱- تاریخ الفخری، ص ۱۱۴ و ۱۱۸

ص: ۲۱۱

معاویهٔ بن یزید

پس از هلاکت یزید، پسرش معاویه دوّم بر سلطنت نشست ولی جز چهل روز دوام نیاورد و بر کنترل اوضاع تسلّط نیافت و گویند او از حکومت کناره گرفت و احتمالًا مسموم گردید و از دنیا رفت.

مروان بن حکم

او فرزند حکم بن ابی‌عاص و یکی از عمو زاده‌های یزید بود. وی را «ابن الطرید»؛ یعنی پسر رانده شده می‌نامیدند، چون پدرش ابوالعاص تبعیدی و رانده شده رسول اللَّه صلی الله علیه و آله بوده که عثمان بن عفان پس از رسیدن به خلافت او را به سبب خویشاوندی که با وی داشت؛ (و عمویش بود) به مدینه برگردانید و به همین علّت، شدیداً مورد اعتراض و انتقاد قرار گرفت. مروان را ابن الزرقا هم می‌نامیدند؛ چون مادر بزرگش زنی زاغ چشم و از روسپیان جاهلیت بوده که بر بالای خانه‌اش پرچم می‌زده تا زن باره‌ها، خانه‌اش را به آسانی پیدا کنند.

در زمان حکومت مروان، ظلم و فساد و آشفتگی و هرج و مرج در قلمرو مملکت اسلامی گسترش یافت او در شام و دمشق، و مختار در عراق و کوفه، و عبداللَّه بن زبیر در حجاز و مکّه حکومت می‌کردند و در همین زمان بود که شیعیان و توّابین به خونخواهی قاتلان حسین علیه السلام قیام کردند و بسیاری از آنان را قبل از آن که در آخرت به عذاب و کیفر الهی گرفتار شوند، در دنیا به سزای اعمالشان رساندند و در همین اوضاع‌بود که ابن زیاد به دست ابراهیم پسر مالک اشتر به هلاکت رسید.

مروان با ام خالد زن یزید ازدواج کرد تا بدین وسیله خالد پسر دیگر

ص: ۲۱۲

یزید را که ممکن بود داعیه خلافت داشته و شورش کند، زیر نظر داشته باشد و به همین جهت او را گاه و بیگاه تحقیر می‌کرد ومورد اهانت قرار می‌داد و سرانجام همین ام خالد مروان را به سال ۶۵ هجری خفه کرد و به هلاکت رسانید.

مدت حکومت مروان نوزده ماه و اندی بوده و امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره حکومت کوتاه مدت او پیشگویی کرده و فرموده بود: مدت حکومت مروان به اندازه زمان یک دماغ لیسی سگ خواهد بود. (۱)

عبدالملک

او پسر مروان بن حکم است. در زمان خلافت پدرش، از فقها و زهّاد مدینه بود و از بس در مسجد نماز و قرآن می‌خواند به او کبوتر حرم می‌گفتند امّا وقتی پدرش هلاک شد و مژده حکومت به او دادند قرآن را بست و کناری گذاشت و گفت: «هذا فِراقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ»؛ (۲)

«اینک وقت جدایی میان من و تو فرا رسیده است» از آن پس، صرفاً به دنیا خواری و سلطنت پرداخت.

داستان جالب دیگر راجع به او آن است که گویند وقتی یزید بن معاویه در وقعه حرّه، مدینه را محاصره و قتل عام و غارت کرد و سپس به مکه یورش آورد و جنگید؛ عبدالملک از این کار یزید، سخت ناراحت شد و اظهار تنفّر نمود لیکن پس از آن که خودش به حکومت رسید، مثل یزید

۱- تاریخ الفخری، ص ۱۱۹ و ۱۲۱.

۲- کهف: ۷۸.

ص: ۲۱۳

عمل کرد و حجاج بن یوسف را بر مردم مسلمان مسلّط کرد و خود در جریان جنگ با عبداللّٰه بن زبیر کعبه را مورد هجوم قرار داد. می‌نویسند: روزی عبدالملک به سعید بن مسیّب گفت: من قبلًا کارهای نیک انجام می‌دادم ولی از انجام آنها چندان شادمان نبودم و اینک کارهای بد و زشت انجام می‌دهم از این‌ها هم خیلی ناراحت و نادم نیستم. سعید در پاسخ گفت: دل مردگی و قساوت یعنی همین! (۱) عبدالملک بیست و یکسال حکومت کرد و به سال ۸۶ هجری در دمشق به هلاکت رسید و قبرش در کنار گور محو شده معاویهٔ بن ابی‌سفیان قرار دارد. (۲)

ولید

ولید بن عبدالملک بن مروان، پس از هلاکت پدرش به سال ۸۶ هجری به حکومت رسید. گویند پدرش او را بسیار دوست می‌داشت و در تربیت او چندان سخت نگرفت و او مردی بی‌سواد بار آمد و بسیار نادرست و غلط سخن می‌گفت.

ولید مسجد جامع دمشق را بنا کرده و هزینه سنگینی برای آن صرف نمود (۳) و مسجدالنبی را در مدینه توسعه داد و مسجدالاقصی را نیز مرمت و

۱- تاریخ الفخری، ص ۱۲۷

۲- الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۷۰

۳- آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۱۹۰

ص: ۲۱۴

بازسازی کرد و فتوحات زیادی در ایام حکومت او انجام گرفت. (۱) امّا او هم مانند دیگر امویان و مروانیان، سلطانی سفّاك و بی‌دین بود؛ از جمله جنایات او آن است که امام چهارم را به شهادت رسانید، هرچند که برخی مورّخان قتل امام سجاد را به هشام بن عبدالملك نسبت داده‌اند و مرحوم محقق قمی هر دو را قاتل امام دانسته است. (۲) ولید به سال ۹۶ هجری در شام به هلاکت رسید و مدت حکومت او نُه سال و چند ماه بوده است.

ابن اثیر می‌نویسد: وی مردی زشت‌روی و بدترکیب و متکبر بود و همیشه آب بینی‌اش سرازیر بود. (۳)

سلیمان بن عبدالملک

پس از هلاکت ولید، برادرش سلیمان به حکومت رسید. او مردی شکم‌باره بود. اصمعی گفت: وقتی آشپز، گوشت کباب شده می‌آورد، او با عجله می‌پرید و با آستینش آن را می‌گرفت و به دندان می‌کشید و آثار آن در جبه‌های نفیس او که در خزانه هارون نگهداری می‌شد، باقی مانده بود.

سلیمان تقریباً سه سال حکومت کرد و در مرض مرگ، به عمر بن عبدالعزیز وصیت کرد و در سال ۹۹ هجری هلاک گردید. (۴)

۱- تاریخ الفخری، ص ۱۲۷.

۲- شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۷، طاهر خوشنویس.

۳- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۵، ص ۹، دارصادر، بیروت.

۴- تاریخ الفخری، ص ۱۲۸.

ص: ۲۱۵

عمر بن عبدالعزیز

عبدالعزیز پسر دیگر مروان و عمر فرزند عبدالعزیز پسر عموی سلیمان بن عبدالملک بود. او در میان امویان تنها شخص نیکنام و زاهد و عابد و پارسا بوده و جلو برخی بدعت‌ها را گرفته است.

از جمله فدک را به بنی‌فاطمه برگرداند و جلو ناسزا گویی به علی علیه السلام و اولاد او را گرفت (۱) از شعرای شیعه کُثیّر عزّه و سید رضی- رحمهٔ اللّه علیهما- او را ستوده‌اند و به همین خصلت او را تمجید کرده‌اند:

یابن عبدالعزیز لو بکت العین فتی من امیهٔ لبکیتک

انت انقذتنا من السب و الشتم فلو امکن الجزاء جزیتک

غیر انی أقول انک طبت و ان لم یطب ولم یزک بیتک

دیر سمعان لاعدتک العوادی خیر میت من آل مروان میتک (۲)

«فرزند عبدالعزیز، اگر چشمی به جوانی از بنی‌امیه بگرید من برای تو می گریم.»

«تو ما را از فحش و ناسزا و دشنام نجات دادی، اگر می‌توانستم به تو پاداش می‌دادم.»

«جز این که می گویم: تو پاک و پاکیزه بودی، هرچند که خانواده تو پاک و مطهر نبوده است.»

۱- نک: الکامل فی التاریخ، ص ۴۲.

۲- دیوان شریف رضی، ج ۱، ص ۲۱۳، چاپ وزارت ارشاد اسلامی.

ص: ۲۱۶

«ای صومعه سمعان، دست تجاوزگران به تو نرسد، بهترین مرده از خاندان مروان مرده‌ای است که در خاک تو دفن است.»

عمر بن عبدالعزیز به سال ۱۰۱ هجری در دیر سمعان وفات یافت و در همانجا مدفون گشت. (۱)یعقوبی می‌نویسد: عمر بن عبدالعزیز نمی‌خواست در کاخ‌های امویان و مروانیان که در دمشق ساخته بودند سکونت کند لذا به نواحی قنّسرین رفت و بعد به دمشق بازگشت وانگهی به حلب آمد و در ورود به شهر حمص بیمار گردید و برخی گویند قبر او در آبق از توابع قنّسرین و در دو منزلی حلب قرار دارد. (۲)

یزید بن عبدالملک

او پسر عموی عمر بن عبدالعزیز بود و بعد از وفات وی به حکومت رسید، او خلیفه‌ای هوسران و بی‌بند و بار و به دو کنیزک به شدت دلباخته بود و بیشتر اوقات را با آنان می‌گذرانید. علاوه بر آن، او سلطانی بی‌تدبیر نیز بود، بسیاری از کارهای خیری را که عمر بن عبدالعزیز به وجود آورده بود دوباره آنها را تغییر داد و به وضع نامطلوب اولی برگردانید، مثل فدک که دوباره از بنی‌فاطمه پس گرفت.

در حکومت او حادثه قابل ذکری رخ نداد و سلطنتش هم چندان طول نکشید و به سال ۱۰۵ هجری در اثر شهوترانی و افراط در میگساری بمرد. (۳)

۱- تاریخ الفخری، ص ۱۳۰ و دیر سمعان، صومعه‌ای بوده در نواحی دمشق. نک: معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۱۷.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۱.

۳- تاریخ الفخری، ص ۱۳۱.

ص: ۲۱۷

هشام بن عبدالملک

او برادر یزید بن عبدالملک، و مردی خسیس و خونخوار بود؛ از جمله جنایات او قتل زید بن علی بن الحسین می‌باشد که به زهد و شجاعت و غیرت و دینداری معروف بود. (۱) از ماجراهای جالب در عصر او، برخورد فرزدق شاعر با او است، در مورد امام سجاد علیه السلام، هشام به زیارت خانه خدا آمده بود و از کثرت جمعیت و ازدحام، نتوانست به حجرالاسود نزدیک شود و آن را استلام کند لذا کنار رفت و منتظر ماند تا اطراف کعبه خلوت شود. ناگهان امام زین‌العابدین علیه السلام با سیمایی ملکوتی و حشمتی روحانی وارد مطاف شد و به طرف حجرالاسود آمد. مردم با احترام کنار رفته و راه باز کردند وامام علیه السلام به سهولت به حجر نزدیک شد و آن را استلام نمود.

هشام با اینکه امام را می‌شناخت از روی حقد و کینه در پاسخ شامیان اطرافی خود گفت: او را نمی‌شناسم. فرزدق بالبداهه و در همان لحظه قصیده‌ای غرّا متجاوز از چهل بیت سرود:

یا سائلی این حلّ الجود و الکرم عندی بیان اذا طلابه قدموا

هذا الذی تعرف البطحاء و طأته و البیت یعرفه و الحلّ و الحرم

«این شخص را که تو گفتی نمی‌شناسم، سرزمین بطحا گامهای او را می‌شناسد و بیت و حلّ و حرم با او آشنایند. او فرزند بهترین بندگان خداست ...» (۲)

۱- تاریخ الفخری، ص ۱۳۲.

۲- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۵ طبع جدید؛ دیوان فرزدق، ج ۲، ص ۱۷۸، دارصادر، بیروت.

ص: ۲۱۸

هشام به سال ۱۲۵ هجری به هلاکت رسید.

ولید بن یزید

او مردی شجاع و سخی و در عین حال بی‌بند و بار و باده گسار و گرفتار ساز و آواز بود و خودش هم شعر می‌سرود و در عشقبازی و توصیف شراب، منظومه‌هایی دارد.

از جنایات او قتل یحیی بن زید بن علی بن حسین است و از جمله نشانه‌های بی‌دینی او آن است که روزی با قرآن فال گرفت، این آیه آمد: «وَ خابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» (۱)؛ «هر ستمگر لجباز، زیان دید.» تا آیه را خواند قرآن را پرت کرد و تیر و کمانش را کشید و قرآن را هدف گرفت و خطاب به آن چنین سرود:

مرا با «جبّار عنید» تهدید می‌کنی؟ بلی منم ستمکار و لجباز

اگر روز حشر نزد پروردگارت آمدی بگو، ولید مرا پاره پاره کرد

حکومت او چندان طول نکشید و به سبب همین فساد و خیره‌سریش، به سال ۱۲۶ هجری پس از یک سال و چند ماه خلافت، هلاک گردید. (۲)

۱- ابراهیم: ۱۵.

۲- تاریخ الفخری، ص ۱۳۴.

ص: ۲۱۹

یزید بن ولید

یزید بن ولید بن عبدالملک به سال ۱۲۶ پس از قتل ولید به دست او و دستیارانش بر تخت خلافت نشست و اظهار دیانت می‌کرد و خطبه‌ای در زشتکاری‌های خلیفه پیش از خود خواند که مطلوب واقع شد ولی حکومتش بیش از شش ماه طول نکشید و در دمشق هلاک گردید.

ابراهیم بن ولید

پس از هلاکت یزید مذکور، برادرش ابراهیم به جای او نشست لیکن کار او سامان نیافت و به روزگار او جنگ و آشوب فراوان شد و پس از هفتاد روز، مروان بن محمد آمد و ابراهیم را خلع کرد و خود را خلیفه نامید.

مروان بن محمد

او آخرین خلیفه اموی است که حکومت، پس از وی به بنی عباس انتقال یافت. در عصر او اوضاع همچنان آشفته بود و هرج و مرج همه بلاد اسلامی را فرا گرفته بود و مردم در نقاط مختلف، از ستمگری‌ها و سفاکی‌ها و فساد بنی امیه سر به شورش و قیام برداشته بودند و حتی خود مردم شام نیز علیه او برخاسته بودند و سرانجام با به هلاکت رسیدن او به سال ۱۳۲ در بوصیر مصر، سلسله منحوس بنی امیه منقرض گردید و طومار سیاهشان بسته شد. (۱)

۱- تاریخ الفخری، ص ۱۳۸- ۱۳۴.

ص: ۲۲۰

کتابنامه

قرآن کریم.

۱- آثار البلاد واخبار العباد، زکریّا قزوینی، چاپ دار بیروت لبنان.

۲- الآثار التاریخیهٔ فی دمشق، ژان سوواژ فرانسوی، تعریب اکرم حسن علبی، چاپ دار الطباع، دمشق.

۳- الإشارات الی اماکن الزیارات، ابن الحوارنی- زیارات الشام.

۴- الاسراء والمعراج، موسی محمّد أسود، کویت. ۱۴۰۹ ه. ق.

۵- الاستیعاب، ابن عبدالبرّ مطبوع در حاشیه الاصابهٔ فی معرفهٔ الصحابهٔ، چاپ بولاق، افست مصر.

۶- الإصابهٔ فی معرفهٔ الصحابهٔ، ابن حجر عسقلانی، چاپ اوّل، مصر.

۷- أسد الغابهٔ فی معرفهٔ الصحابهٔ، ابن اثیر جزری، چاپ شعب، ۱۳۹۰ ه. ق.، قاهرهٔ.

۸- الإمامهٔ والسیاسهٔ، ابن قتیبهٔ دینوری، چاپ مصر، ۱۳۸۲ ه. ق.

۹- إسعاف الراغبین، مطبوع در حاشیه نور الابصار شبلنجی، چاپ مصر، ۱۳۶۸ ه. ق.

۱۰- أعلام النساء، عمر رضا کحّالهٔ.

۱۱- إعلام الوری بأعلام الهدی، فضل بن حسن الطبرسی، چاپ تهران مکتبهٔ اسلامیهٔ، ۱۳۳۸ ه. ق.

۱۲- أعیان الشیعهٔ، سیّد محسن أمین، تحقیق حسن أمین، چاپ دار التعارف، بیروت.

۱۳- أنساب الأشراف، بلاذری، ج ۱- ۴، تحقیق محمودی، بیروت. ۱۳۹۴ ه. ق.

۱۴- الارشاد، محمّد بن محمّد بن نعمان مفید، چاپ کنگره جهانی هزاره شیخ مفید رحمه الله، قم سال ۱۴۱۳ ه. ق.

۱۵- الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، چاپ ۱۴۰۳ مشهد.

۱۶- الأخبار الزینبیّات،

۱۷- الإتحاف بحبّ الأشراف،

۱۸- أمل الآمل فی علماء جبل عامل، حرّ عاملی، مکتبهٔ أندلس، بغداد، چاپ اوّل،

ص: ۲۲۱

۱۳۸۵ ه. ق.

۱۹- أسواق دمشق القدیمه، قتیبه شهابی.

۲۰- بررسی تاریخ عاشورا، محمّد ابراهیم آیتی.

۲۱- بلاد شام در صدر اسلام، محمّد عدنان بخیت.

۲۲- بلاغات النساء، ابن طیفور، افست بصیرتی، قم.

۲۳- البلدان، ابن واضح کاتب یعقوبی. نجف أشرف، عراق، ۱۳۳۷ ه. ق.

۲۴- البدایهٔ والنهایهٔ، ابن کثیر دمشقی.

۲۵- بحار الأنوار، محمّدباقر مجلسی، افست مؤسسه وفا، بیروت.

۲۶- تاریخ دمشق، ابن عساکر، تحقیق محمّدباقر محمودی.

۲۷- تاریخ دمشق، ابن عساکر.

۲۸- تاریخ دمشق، ابویعلی، تحقیق دکتر زکّار.

۲۹- تاریخ یعقوبی، ابن واضح کاتب، دار صادر، بیروت، ۱۳۷۹ ه. ق.

۳۰- تاریخ پیامبر اسلام، محمّدابراهیم آیتی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۲ ش.

۳۱- تاریخ الفخری، ابن طباطبا، دار بیروت، ۱۳۸۵ ه. ق.

۳۲- تاریخ گزیده، عبداللّه مستوفی.

۳۳- تاریخ طبری، محمّد بن جریر.

۳۴- تاریخ اعثم کوفی.

۳۵- تجارب السلف، هندوشاه نخجوانی.

۳۶- تذکرهٔ الخواص، سبط بن الجوزی.

۳۷- تذکرهٔ الاولیاء، عطار نیشابوری.

۳۸- تفسیر ابن کثیر.

۳۹- تفسیر المنار، رشید رضا.

۴۰- تنقیح المقال، عبداللّه مامقانی.

۴۱- التنبیه والاشراف، مسعودی علی بن الحسین.

۴۲- ترجمه البلدان یعقوبی، محمّد ابراهیم آیتی.

۴۳- جلاء الاذهان، (تفسیر گازر)، ابوالمحاسن جرجانی، تحقیق محدّث ارموی.

۴۴- جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل، غلامرضا نجاتی.

۴۵- جمهرهٔ انساب العرب.

۴۶- حریق الجامع الأموی، محمّد مطیع.

۴۷- حیاهٔ القلوب، محمّد باقر مجلسی «گزیده ...»، تهران ۱۳۷۸ ش. به مناسبت بزرگداشت.

ص: ۲۲۲

۴۸- حیاهٔ الصحابهٔ.

۴۹- خطط الشام، کرد علی.

۵۰- خطط دمشق، اکرم حسن علبی، دار الطباع، دمشق.

۵۱- دائرهٔ المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، امیر کبیر، تهران.

۵۲- دیوان فرزدق.

۵۳- دمشق الشام، ژان سواژیه، تقریب بستانی.

۵۴- دمشق، علی طنطاوی.

۵۵- الدرجات الرفیعهٔ، سید علیخان حسینی.

۵۶- راهنمای زایران عتبات مقدسه در سوریه، محسن صائب، چاپ ۱۳۷۰.

۵۷- رحلات فی بلاد الشام، الأبیض.

۵۸- رحله ابن جبیر.

۵۹- رحله ابن بطوطه.

۶۰- ریحانهٔ الادب، محمّد علی مدرس تبریزی.

۶۱- رجال الکشّی.

۶۲- زینب کبری، شیخ جعفر نقدی.

۶۳- زینب.

۶۴- سفرنامه، ناصر خسرو قبادیانی.

۶۵- سیره ابن هشام.

۶۶- سکینه بنت الحسین علیه السلام، بنت الشاطی، چاپ بیروت.

۶۷- سفینهٔ البحار، عبّاس قمّی، سنایی، تهران.

۶۸- سکینه، عبدالرزاق مقدّم.

۶۹- سکینه، توفیق فکیکی.

۷۰- السیرهٔ الحلبیه، ...

۷۱- الشام فی مهد الإسلام، خماش.

۷۲- صفین، نصر بن مزاحم/ وقعهٔ صفین.

۷۳- طبقات ابن سعد، محمّد بن سعد، چاپ بیروت.

۷۴- عمدهٔ الطالب، ابن عنبه.

۷۵- عقد الفرید، ابن عبد ربّه اندلسی.

۷۶- الغارات.

ص: ۲۲۳

۷۷- غوطهٔ دمشق، محمّد کرد علی.

۷۸- الغدیر، عبدالحسین امینی، بیروت.

۷۹- فتوح الشام، واقدی.

۸۰- فرهنگ معین، دکتر معین.

۸۱- فقیه من لا یحضره الفقیه، محمّد بن علی صدوق، چاپ مکتبهٔ صدوق، تهران.

۸۲- فی رحاب دمشق، محمّد احمد دهمان.

۸۳- قصص القرآن/ قصص قرآن، صدر بلاغی، امیر کبیر، تهران.

۸۴- قصص الانبیاء، عبدالوهاب النجار.

۸۵- قصص الانبیاء، ابن کثیر.

۸۶- قاموس الرجال.

۸۷- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر جزری، چاپ دار صادر، بیروت.

۸۸- کامل بهایی.

۸۹- الکنی والالقاب، شیخ عباس قمّی.

۹۰- کلّیات سعدی شیرازی، چاپ.

۹۱- کلیات حکیم سنایی.

۹۲- کتاب سلیم بن قیس. آخوندی، دار الکتب الاسلامیه، قم، و ترجمه آن: مترجم مجهول و با ترجمه و تدوین رضا افتخار زاده، رسالت قلم، تهران.

۹۳- الکواکب السیارهٔ.

۹۴- گیتا شناسی کشورها،

۹۵- اللئالی المصنوعهٔ، جلال الدین سیوطی، دار المعرفهٔ، بیروت.

۹۶- لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا، تهران، مؤسسه لغت‌نامه.

۹۷- مجتمع مدینهٔ دمشق، یوسف جمیل نعیسه.

۹۸- المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، فؤاد بستانی.

۹۹- المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغهٔ، دشتی، محمّد.

۱۰۰- المعجم المفهرس لالفاظ الاحادیث النبویّه.

۱۰۱- معجم البلدان، یاقوت حموی.

۱۰۲- معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خویی.

۱۰۳- منتهی الآمال، عباس قمّی.

۱۰۴- مقتل الحسین، عبدالرزاق المقرّم.

ص: ۲۲۴

۱۰۵- مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی.

۱۰۶- المعارف، ابن قتیبه دینوری.

۱۰۷- مستدرک الحاکم، حاکم نیشابوری.

۱۰۸- مستدرک سفینهٔ البحار، نمازی، بنیاد بعثت، تهران.

۱۰۹- مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، با ترجمه فرانسوی، افست اسماعیلیان، تهران.

۱۱۰- منتخب التواریخ، هاشم خراسانی.

۱۱۱- مرقد عقیلهٔ زینب.

۱۱۲- مجمع البیان، طبرسی، افست صیدا.

۱۱۳- مجمع البحرین، طریحی، چاپ مرتضوی، تهران.

۱۱۴- من لا یحضره الفقیه/ فقیه من لا یحضره الفقیه.

۱۱۵- المغازی، واقدی، تحقیق و نشر.

۱۱۶- معالی السبطین.

۱۱۷- مجموعه گزارشهای فرهنگی، مطبوعاتی، ۱۳۷۰ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، در سوریه، مجلّد.

۱۱۸- مساجد و بناهای اسلامی در سوریه، ۱۳۷۰ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، در سوریه، کپی بی‌جلد و بی‌نام.

۱۱۹- نور الابصار، سیّد محسن شبلنجی، دار الفکر، مصر، القاهره، ۱۳۶۸ ه. ق.

۱۲۰- نهج البلاغهٔ، محمّد بن حسین شریف رضی، صبحی صالح، بیروت.

۱۲۱- نشریه دانشکده الهیات مشهد، سال ۱۳۵۴.

۱۲۲- نگاهی به موزه‌های سوریه، ۱۳۷۰ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، در سوریه، کپی بی‌جلد.

۱۲۳- وسائل الشیعه، حرّ عاملی، اسلامیه، ۱۳۷۶ ه. ق.

۱۲۴- وصف دمشق فی القرن السابع عشر، فارس داریو.

۱۲۵- وفیات الاعیان، ابن خلکان، دار صادر بیروت، ۱۹۷۲ م.

۱۲۶- وفاء الوفاء، سمهودی.

۱۲۷- وقعهٔ صفّین، نصر بن مزاحم، افست بصیرتی، چاپ قاهرهٔ، ۱۳۸۲ ه. ق.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹